

ترجمہ وصیات الدین بن خلدون

۶۹۴۹
۵۳۸

م-ن

بازدید شد
۱۳۸۱

| | |
|----------------------------|----------------|
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | |
| کتاب | شماره ثبت کتاب |
| مؤلف | ۶۹۴۹ |
| مترجم | |
| شماره قفسه | ۵۳۸ |

ترجمہ و تصانیف الامام ابو عبد اللہ محمد باقر

۶۹۴۹
۵۳۸

م-۴

بازدید شد
۱۳۸۱

| | |
|----------------------------|---------------------|
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | |
| کتاب | جمهوری اسلامی ایران |
| مؤلف | شماره ثبت کتاب |
| مترجم | ۶۹۴۹ |
| شماره قفسه | ۵۳۸ |

جف جعفر جف
شرف
۵۳۱۴۰

تاج ایچ لب خلک

جلدگان
از این کتاب که آموخته است
کتابخانه عمومی
مدرسه خرد و کمال
۱۵۰۵

عَلَيْهِ السَّلَامُ

فیه
تفسیر
و ترجمه
کتاب
در فضیلت
سید الشهدا

۵۷۸

۹۸۸۹

[illegible]

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۳۰

ابتداء کلام واجب الاکرام بحمد بادشاهی شرا و راست که چون تهنیت
بکونی سلطنت صاحب دولتی متعلق گردد و عنوان حکاشتر پطری
از سر سیدمان و اندک هم از کمالی و رحیم مخرج گرداند و ابدا و صرح و ثنا
باسم شریف مالک الملکی لایق است که را دست هدایت تهنیت تهنیت
خلافت سعادت قندی است از بنا طایفه و نامده تهنیت تهنیت تهنیت
سیدمان شمس العبد الیہ از اب محلی و عزیزی سازد و مقدم مرا هدیه و تهنیت
بزرگ شریف و امیر الدیایا سلطان فی مناسب است که احسان فی تهنیت
ن فی فصاحت بیان مالک انس و جن را بدکرد **رب سید ملک لایق است**
ناظر و تفکرم دارد و در و صلات صلوات تهنیت
تحف نجات با برکات نشا را قد آم رسالت مرام خیر الانام و ایضا بارگاه
ارشد حضرت محمد علیه الخیة والسلام است که مقال و چنانکه در مطاوعی
هدایت خطاب از مضمون **و حشر سیدمان جفوده مراد** و این خبر رساند
اللهم صل علیہ صلوٰة لا تنقطع مدد یا مادامت السموات و الارض و لا تنقطع

ما كنت الا نفس فی البدان سائر و علی اله الاخیا و اصحابه الابرار
ما کورت المشور و الاعوام و تجد انت الالوتی و الاعلام و سلم تهنیت
ابا بعد محمد این حروف ملاصقة الفقیه الی الله العنی بکبر بن
او یس اللطیف عفی الله الشیر بغضی ناده فقه الله بكل خیر اراه جن سید علم
رسا بد که چون سماهی عمت عالی نعمت و ورقه نیت رفع مرتبت
اعلی صاحب قرآنی که تهنیت تهنیت تهنیت تهنیت تهنیت تهنیت
متمم قوا عدسلا فی شیدا رکان مطالب و دو بهانی فرمان فرمای قهر اول
و اسکندر دانی امرا المؤمنین رافع الولاية الشرع البین المومنین تهنیت
المنان **ابو المظفر سلیم خان بن بایزید خان بن سلطان محمد خان**
انا را الله بر تهنیت و عفی عنک سبحان و سق الله عهده و تهنیت تهنیت
مصلح ملک و دین و سوا ی عالم احقاق حق و یقین لایزال پروا بکرد
و نظام احوال عباد و تهنیت مالک و بلاد را سطح کیما اثار گردانیده
حل اوقات تهنیت را بدان مصروف میکردانید و بعد از فراغ مال
از تهنیت قوانین این احوال و بعد از رجعت از کثرت مشاغل فی و قال
بکلاف ملوک و خواقین رسمی و تهنیت اصلاطین سلاطین تهنیت
حقی و جمعی دیت از تهنیت و گردن دلهان ملاح و لب از سلطان
القدح و چشم از جبهه کلک ساقیان با ده و دوح بر دهنه تهنیت

شریف را بر اخصیضیات و اکتاب معارف یقینات و مطالع علوم
 تواریخ و خطابیات و ترمیم بفرایید عواید کنوز خیالیات حرفه میبود
 و چهره دکنش ی غدرات معانی را منظر انظار و وجه مناسبت و لایق
 مشهودا بصار کرد اینده مر لطف نوع و سی از جمله بارگاه فکر و خیال باغ و نخل
 و هر طعمه با بیکری از سر پرده خلوقاته اسرار بخانه احوالات در می آورد
 کما ترف بتانیات و تفکات تو باید کسی که کیسوی جورا کند و باشد
 چراغی بر ی پیکران و کشید کسی که زمره زجان مستعد و باشد
 از ان جمله تاریخ و فیات الایمان بود که در ادبی و ای نرا اینست
 و طیس جلوت ساخته از مطالع حال نوجوانان مطالع و کان بهر مند و خط و
 و آن کتابت شغل بر بها و جلد که جوامع معانی را یقه از ان حد بر مکتان
 با فصح عبارات و ابلغ استعارات بلفظت تا زبانیان عربی در سبک انعام
 انشام داد و چون هم کس از مطالع ان کانی بنی و طوطا بنود و فکر
 ملایون بنیم منافع فیرات و انما عت شاعر بر کات سبب طایفه ای
 و این بود سبب مطالع انهم و تحسینا لهما فیهتم این فیه قیل البصایح
 کترین مده کان قو مایه را بر ترجمه آن عبادت فارسی مودر دانید و در ان
 این حال بقدر ابد المتعال نشه خجرات اخضره بمقتضا **لکل اجل کی یحیو**
ما یشاء و یتبت و عنده ام الکتاب یانما انام رسید و از حفظ

مضمون این ابیات بکوشش شنید **نظم ترجمه**
 توشه عالم قدسی ترا مید که کنی طواف منزل ازادگان انجم و ماه
 جو قصر نه فلک لاجورد و منطرت جرا کنی تو دین خاکدان تیره نگاه
 برابر و فیه رضوان که حوریا نش برای وصل تو دارند چشما در راه
 و از جدوت این حادثه چشم ساکنان عرصه خاک و دیده روشنان
 انجم و افلاک و از آتش این مهاجرت بگر فلضان مستعد و سینه غلانی
 کریمان و بریان شد و چون غایت افضا و اعتقاد آن یکیده که خم و شاد و تیرت
 و تهنیت متعاقب و متعاقب باشد و رضایه و عبادت سرور و بخت در راه
 مطالب اعدای بی تعاسات شداید فراق روی نماید مرا کینه بعد از و ب
 اغائب و جو و سلیم خانی افاض الله علیه شایسته رحمته ارحم الراحمین
 تا بشیر هیچ سعادت و انوار هر اقبال و دولت از مطلع خلافت
 الولد سراپا بر عالم و عالمیان طالع و لاج شد **نظم**
 مرشدی که جوخ زمانوت کرده بود از ابلک گرفته ادا کرد و روزگار
 و بیا من این غایت یزدانی و تائید است این مواهب سبحانی را کاشفت
 و جهانانی و پایا سر بر رفیع القدر عثمانی با فزده دم خریف حضرت
 در دیای خلافت و جهان داری داری سپهر امانت و شرباری
 مهر فلک سروری و سرداری سیلانی بارگاه عظمت پانی اسرار و تاج کسائی

صاحب حکم و فایده سیلانی **المؤید بتایید الله الملك المنان ابو الفاضل**

سلیمان خان بن سلیم خان خداوند حکم و سلطانه و افاض علی البریه

بجزم سار کلا غاب کوکب **شده** بر اکوکب با وی الیه کوکب

افاضت لهم حسابهم و وجوهم **و جی الیل** حتی نظم الجوع ثاقبه

نظم المرحوم

شکر خدا که ز کرم کرد کار و ز قدم شاه جهان خست

عالم شوریده نظامی گرفت لاله زار سر راعش و جای گرفت

سر و سر افکنده و کربار باز گشت زمین قدمش سرخساز

مژده اقبال بدوران رسید در دلدل دهر بدوران رسید

انکه جو او ما و کبشتی نژاد

صرو غا و دل عالی نژاد

راحت با تمام قرار جهان جان کرانمایه امن و امان

قطب قرار فلک بی قرار مرکز دایره میل و نماز

سبع شب افز و زمین و زمین روشن دیده هر مرد و زن

غنی نو با و دشاخ امید شاخ برومند نال نویسد

در زمین حدف روزگار بسوی این نه حکم پایدار

سلیمان خان بن سلیم خان
خداوند حکم و سلطانه
افاض علی البریه
بجزم سار کلا غاب کوکب
بر اکوکب با وی الیه کوکب
افاضت لهم حسابهم و وجوهم
و جی الیل حتی نظم الجوع ثاقبه
نظم المرحوم

آن در شتوار که از کان بصر نامد چون او دری دیگر بد

از قدمش مهر و دشتان مژده سر بر آفاق زرافشان شده

جود و سخا عدل و وفایم بود آیه نازل شده در شان او

عدل بر آورده بعالم علم ظالم و فلفش شده یکبار کم

مرکز ز عدلش بایشان کرد و شبانی بود اختیار

عدل جهان گشت که نسبت بان ظلم بود عدل انوشیروان

وقت شد اکنون ز روی نماید و کرد عایش گنم آغاز باز

درج درین نامه نامی گنم ختم بکفای نظامی گنم

ان شافاق سخن تا سخن آمده ز آغاز با کجنام وین

نامه چون او شده سخن بر بخشش باد مزار آفرین

چون فلک طالع و معبودها عاقبت کار تو محمود باد

ساخته و سوخته دور راه تو ساطع من سوخته بدخواه

و چون درین وقت دو قلند از ترجمه کتاب تاریخ مذکور بکمال تمام

پوشیده بود جرات نو و چون موردان طراز اختصار آسان باد

و حدیده درگاه ملایک بنیاد کرد و نید شد **شده**

آنت سلیمان یوم العرض قبره نصف رطل جسد او کان فی ضیاء

ترکعت بقیع القول اعتدیت ان الله اعلم علی مقدار ممدیا

نامد چون او دری دیگر بد
سر بر آفاق زرافشان شده
آیه نازل شده در شان او
ظالم و فلفش شده یکبار کم
کرد و شبانی بود اختیار
ظلم بود عدل انوشیروان
و کرد عایش گنم آغاز باز
ختم بکفای نظامی گنم
آمده ز آغاز با کجنام وین
بر بخشش باد مزار آفرین
عاقبت کار تو محمود باد
ساطع من سوخته بدخواه
موردان طراز اختصار آسان باد
ملایک بنیاد کرد و نید شد
نصف رطل جسد او کان فی ضیاء
ان الله اعلم علی مقدار ممدیا

جفا از سلیم خان عهد و بند و کشت

تا شد ازین جهان در جهان مدح و کرم

و این صورت حضرت مغفرت بنامش را در او و غرضش بودی که
بر حقایق و سبب استماع قبول مبارک و اورند واقع است روی نمود
و از در باب حضرت مردی است که این منزل را بنال سقط و در آن غلظت
سلاطین و و علی و الاقبال بود و از غرایب اتفاقات آنکه چون مکتوبی
از استنبول بهین علی رسید مرض برادرش شروع شد و او را با آنکه شایسته
نسبت باقر و تحقیق معاوم داشت نزول نمود و با قدرت حرکت و انتقال از بند
مومنان سرادقات اجلال بکنایه و صریح از کوهستان کوچ و ارتحال نمودند و البته
نمود و در لایزال مضمون این دو بیت ترنم می نمود **نظم**
حرم آن رو در کزین منزل ویران برسم راحت جان طلبم و زنی جانان بروم
دل از وحشت زندان سکند بگرفت رحمت بر بندم و ز ملک سلیمان بروم
و چون وز راه عالی تیار رفیع مقدار ازین و آنچه تا به آخر فرست امر بخیز
و تکفین الحضر نمود و صورت موت آن مصدوقه **المؤرخه فی الادرین**
تا طلوع اشراقات مکتوب غایب الا نوار حضرت کا مکار هشت بنام روز
در سراسر ده خطا و کتمان از ظهور و اعلان مستور و نهان داشتند و الحق
این تیر جواب تقدیر که از وفادار و پیر صادر شد متضمن خیرات و دو جهانی

و ظهور آثار آما و آمانی بود و چون کاتب شریف میادون امیریه نقل نمود

خودش باید بر سر خلافت میسر و تظنیه و ایام رخ **نعم الاصل** **عشر**

شهر مبارک **عشر** بجلوس میادون و انکاء مبارک میون در شک جفا و

کردانید و ز راه عظام نعش و تابوت مقدس طغرت را از منزل نکور

بوم الاثین تا من عشر منته بینه استقامت بر حضرت علی کاکار و

کریمه **این آیه** **یا ایها الذین آمنوا بآیاتکم الذی یزعمون و یقید حاکم** **آن**

و آن **بارون محمد المدا** **یک** باستبول نقل نمودند **شعر**

مکانه تابوت موسی و دعوت فی جانب سیکته و وقار

چون کجالی شمر و دیوار بست قلعه رسید حضرت علی کاکار و برسم

تقریت و سوگواری بخون و گریان و لایالی شک بر جبهه لاله کون در

استقبال بیرون آمد و مرا هم تقریت بقدم رسیده در جامع جبر ک

صاحب قوآن زمان سلطان محمد بنادر خان اسکند الله فرا دیس الحان باقی

سادات عظام و علما و اعلام و قضاة اسلام و حفظ کلام ملک عظام

و ارکان دولت و اعیان حضرت و غیر ذلک از احوال بار و عوام

احرار موادی صدره نفس از روی کتیق و شمار بر حضرت با است

سلطان المیزان الما قیاء المشرعین رافع را یات **الراکب**

صاحب کالات الشان طایر ما نزل العجم و المصنوع علا و الحق و الحقیقه

والافاده والافاضه والتقوى والدين على جلي المنق.

اجلانی ادا م اللہ جلّالہ وسلم اخلاقہ و رحم اسلامہ نماز گزار دیند

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content.

والدین کو زہ تلک در اور دہ بر مشد منور حضرت وقف شرعی

ما كنت أصب قبل فمكت في الشئ

این لکوکب فی التراب تغور

و فرمودند **بعد از آن** نواب **سپاهیان** بطالع سعد و میمون با یکدیگر و قبله

ارتفاع و احداث مسجد و کرایس فلک اصطلاح فرمان واجب الاتباع

اصدار فرموده و استادان مهندس در تعیین و بناد آن شروع نمود

كان لم يكن بن الجون الى الصفا انيس ولم يسر بركة سار

بہن کن کنا اسلہا قایا و نا ضروف الیہا لے و الجود والعواثر

فی کرمه انرا حوال احمد بن خلیکان جمہار الملک المنان

[illegible]

میرزا محمد اکبر از اعزاء اعیان زمان و صاحب فریاد خیانتی

و غفران بود و در حکمت علی و شریعت از اصول و فروع مشمول

و مقبول عبارت تمام داشته و در بعضی فقرات ذات و مابین صفات

مجلس ۱۰۰

بودیم اهلان میکنیم صرف کذاشت آرد رسوم بآورد

انگیزت و سبک انتظام السام و اوزار مساب حال ديد نوشته نماند

که از حد خطا از مذکور رخصت عالم فاضل و همه کتب کمالیه و دور مشهور

در نشی و در است که در فصاحت و بلاغت که کار از فکر از ادب است خبر جایگزین

در غنای آن شباب و در جان جوانی و بیغمه نصیب در ازل کتب علوم

رویه جمل فرموده بعد از آن متوسط موسل قاهره مصر را مقصد کنیل فنون

کلمات و مرصع تمیم شیون حدایات کردانیده و مدت مدید در انجی بابا کما

مکتوبه معارف و تعاقب خلوت خاطر را نورانی ساخته و بعد از انقضای مدتی

بصورت قدما زمان بادشاه ممالکستان بیپرس بندقداری شرف امتیاز

واعتبار نام فیتہ و در موبک مشارالیه بوم الاحد سابع شهر شوال سنه

و غمین و ستایم مقبوله دیار شایم شده و یوم الاثنین سابع شهر ذی قعدة

مذکور، سواد و منقوع آب و زعفران و رنگ سبید، جمع صادق گردانند و

وعلق بيدرس منار اليه الكفخت رابر اخافه ضي القضاة و مرجع رؤساؤنا

کرد اینده و از منم حکم شرع و دین و اعنه ملک مال من جبت الحق و البقین

بکف کفایت و قبضه ارادت او داده و او در سال تمام در آنجا ازیادت

عيسى الى نبينا سليمان فاقضى هذا حكمه بوجهه واو بنات من الماطرة لطيف

سینه کلام فرخنده مرام بوده و لای کلمات آینه ارض بر لال صنایع و اسرار

مردوں و سکون پودہ و بنظر باک فراات جبرہ و لبران ماه منظر ایست

پوشید باید

۱۴۰۱

4

43

7

و روح مقدس را با عالم پاک رسانیده و در آنجا که با الله در مرتبه واسعه
 رسیده **برای** آنجا که مجال ترجائی بنمود و در ذکر زبان بیانی بود
 بر نامه جرم من خط غلط کشید روزی که خط و حرکات
 والسلام و اللهم بالصلاة على النبي
 الحمد لله و بحسبه سلم

چنین گوید انصاری تعالی احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن فلک زکون
 از تمام اقامت بنا بر محبت و حرمت که باست تمام احوال ملوک و سلاطین
 و بوی اقاقدار و فضلا و عزها و حقارت شعاعده هشتم و در روز انیم
 و احوام از نظر تشریف اخبار و لطایف سرایه مال و اسرار و جود
 و محبت بر محبت خاطر و بعضی اوراق و طرار بر نام رسیده و بی شکستم بیدار
 و بیانی زمانی که فاسد تدکرات معانی بنیان بنویس و غفلت کش
 حسب الاجتناب رجوع بسودا است نمودم و چون نگفتم آن ارقام و طول
 اصلی و تزیین است در یافتن مطلوب بخصیصه و اوراق قبلی است
 بسیار میکشد بر آید چه متبیل تحقیق آثار و اجزا مذکور را در این
 ترتیب و تعیین نقلی و برین ساخت و چون در وصول مطلوب ترتیب
 تنجی از ترتیب سبب اول و آخری بود آنرا اختیار نمود و التزام

این مطلب

همی که اول آن عزه پیشه و با حریف که به و اقرب بود برین نام
 تقدیم نماید و با آنکه اسم ابراهیم را بر اسم احمد تقدیم نمود و در حقیقت
 با عزه اقرب است از حرف تا و برین نقطه و قاعده این مختصرا
 بنامه الله تعالی تکمیل نمود و اگر چه این صورت مغضی و مؤدی بدان شده که
 شدیم متأخر و تا بر مقدم محبت تاریخ و اذ قال غیر حسن بن المجتبی
 نموده شود و بیکر چون موصل بفضیله و تنجی بود و نحو تر نموده شد
 و در من مختصرا به اسم معانی عظام کاسی توضیح نموده شد که احتیاج به تکرار
 و انبیا و احوال خلفاء و دانشین بیان قلم را بنا بر آنکه مستغاث کثیر بنام
 ایشان شگون است معاف و مسلم دانسته و آداب تین ایراد و ذی را
 به نام را در کتابی از باب خلافت و سلطنت و ذمه ایشان بر طاعت
 و علماء شریعت که از حاکمات و جلال و نصیحت کتب و رسائل و بوی الله جل و
 من کان معاصرا بر منی او متقدما علی ذمتی معلوم فرموده بودم و بعضی را
 العین مشایخ نموده از استم که نامند از من معارف فضلا و اخلاف و
 اسلاف باحوال ایشان مطلع شوند و این مختصره که طایفه از علماء و ملوک
 و احرار و ذر او از باب سلوک مختص و مخصوص نیست بن منی که
 این را بین انما من حسب فضایل و خدایل گردیده شریعت و شیوهی است
 بقدر مبلغ علم خودم و برین مختصرا حواله ای که مشتمل بر تاریخ و احوال

و است میاد که ازین شب تا صبح روز قیامت روح خلق
 من مرقه و در سینه بکشد و غارت کند تا درشت را به حکمت ربنا
 قیاس بنی نفعی خواهد بود بنی زید که بود و نسبت به نفع اعتبار است
 بحدی که نالی خود شش نفع مذکور و نفع بیدار گیر از نفع بی نفع بوده
 و اسم نفع بجز بنی عمرو بن علقم بن خالد بن مالک بن ادو بوده و در
 نسب او نفعی که از قوم خود انعام یعنی مباحث و مناقضت نفع
 و از قبیل نفع خلق کثیر از باب فضل و کمال بر خود استاده و نسبت
 نفع خبر ازین وجه و وجه گفته اند بیکسان نفع است نیست که در نفع
 انساب این الکی نقل کرده ام **ابن شریک** **ابن هیم**
 ابن ابی العباس الکی الغیب البغدادی و یکی از ثقات اعلام است
 ائمه عظام زمان خود بوده و بر شرف محبت حضرت امام شافعی علی
 بن ابی طالب و معاشرت یافته و اقوال قدیر حضرت را نقل نموده
 و از مصنفات او کتب در احکام شرعی جامع بین السلف و الخلف
 روزگار مانده و در باب استرغله مذکور نام اعظم ابو سعید کوفی
 در احادیث و اصحاب دای بوده چون حضرت امام شافعی خدا را بنور
 منور ساخته بصحبت حضرت سرافراز نموده و از مباحث اصحاب
 منیرش با سستی قرار گرفته و متعلقه به شافعی می باشد و درین

نفعی و نفعی
 بعد از

است شافعی که ازین شب تا صبح روز قیامت روح خلق
 من مرقه و در سینه بکشد و غارت کند تا درشت را به حکمت ربنا
 قیاس بنی نفعی خواهد بود بنی زید که بود و نسبت به نفع اعتبار است
 بحدی که نالی خود شش نفع مذکور و نفع بیدار گیر از نفع بی نفع بوده
 و اسم نفع بجز بنی عمرو بن علقم بن خالد بن مالک بن ادو بوده و در
 نسب او نفعی که از قوم خود انعام یعنی مباحث و مناقضت نفع
 و از قبیل نفع خلق کثیر از باب فضل و کمال بر خود استاده و نسبت
 نفع خبر ازین وجه و وجه گفته اند بیکسان نفع است نیست که در نفع
 انساب این الکی نقل کرده ام **ابن شریک** **ابن هیم**
 ابن ابی العباس الکی الغیب البغدادی و یکی از ثقات اعلام است
 ائمه عظام زمان خود بوده و بر شرف محبت حضرت امام شافعی علی
 بن ابی طالب و معاشرت یافته و اقوال قدیر حضرت را نقل نموده
 و از مصنفات او کتب در احکام شرعی جامع بین السلف و الخلف
 روزگار مانده و در باب استرغله مذکور نام اعظم ابو سعید کوفی
 در احادیث و اصحاب دای بوده چون حضرت امام شافعی خدا را بنور
 منور ساخته بصحبت حضرت سرافراز نموده و از مباحث اصحاب
 منیرش با سستی قرار گرفته و متعلقه به شافعی می باشد و درین

نفعی و نفعی
 بعد از

توسعت قیام نمودند بعد از آن موید الملک بن نظام الملک هم خدمت
 و اندر کواشش ابوسعید بنوی داد قیام نظام حضرت با او و علوم کس
 چون این خبر بنظام الملک مرحوم رسید در انکاران میانه نمود و گفت
 بپسین بجهت احترام شایان و کمال در راه را خلیفای ب نوامی بعد از آن
 ابوسعید را اشعار نمود و عزای کرد و شیخ ابونصر علیه السلام را الصانع را
 تائب عذاب حضرت کرد و اینده در علم الله فروز آباد بکفر و سکون
 یا در مشا و کشتا و ضم را در جلد و بعد از او از او بجم و بعد از آن بوفه
 و بعد از آن بوفه و این بکله و این قریه است بنارس و قریه می نوز
 است که سعادتی در کتاب الانساب بیان نموده و قریه بنارس

ابوسعید ابی خدیجه
 و الله رب العالمین **ابراهیم**

بن الحسن و ابن المسلم النقیه الشافعی القری المروفت العراقی الکلی
 مصر و یکی از فضلا و قهار روزگار بوده و کتاب تهذیب حضرت
 شیخ ابواسحاق فروز آبادی را آورده و بلا تخریج نموده و از مشهور
 اکبر علوم در انجا نموده و قریه را در بغداد برای قریه جبرموی
 که از علقه و اصحاب ابواسحاق شیرازی بوده و برای طبع نموده
 بن اخیل بغدادی خوانده و در بغداد سنه و در مصر و در
 عراق بوده و از ابواسحق الخطیب المذکور مروری است که این باب است

است و خود این اخیل المذکور در مصر بقیه و در ادره آن قتل نموده
 و در قتل و القول تثنین با علم و القی قدیم بود و قریه
 تثنین و اجماع الخلق نموده و ان قریه تثنین الزمان
 و قریه و انما و جاورت حسنیان و قریه الخلفاء فی النور
 و در سنه عشر و خمس مایه و مئتمنه و در یوم اخیس عادی عینی
 سمنه و تسین و منین و در انجا بخوار غنی بکشته و در کتاب
 بجانب قوافل بنو ای استرات مدفون گشته و در اسلام بنهم
 و تشدید نام است و از و بیری فاضلی فیصل النور ابو عبد الله
 نام مایه و بعد از او در جامع مصر متوفی گشت و در کتاب
 و اشعار لطیفه پیچوده از جلد اشعار است که در کتاب
 المعروف باب ابن اخیل الملقب صاحب دیوانیت کامل در زمان افاده
 و سنه شکر گشته

ان العبد بن جبریل اخی عظیم رید اصحفت مذمونه الاثر
 تخرجه القطع عننا و می سارده فی ما الکتاب المستنقض عن العبد
 و او را اخبار از ابن اشعار نامده لطیفه بسیار است اما این دو بیت
 در دیوان بعضی شمس الخلافه الاخی ذکر کردیم و الله اعلم بحال
 و از اشعار بنده حکم نه کو راست و در شان کس که سخی خلق و دیوانه

و این خبر در ادره آن قتل نموده
 و در قتل و القول تثنین با علم
 و القی قدیم بود و قریه
 تثنین و اجماع الخلق نموده
 و ان قریه تثنین الزمان
 و قریه و انما و جاورت
 حسنیان و قریه الخلفاء فی
 النور و در سنه عشر و خمس
 مایه و مئتمنه و در یوم
 اخیس عادی عینی سمنه و
 تسین و منین و در انجا
 بخوار غنی بکشته و در کتاب
 بجانب قوافل بنو ای استرات
 مدفون گشته و در اسلام
 بنهم و تشدید نام است
 و از و بیری فاضلی فیصل
 النور ابو عبد الله نام مایه
 و بعد از او در جامع مصر
 متوفی گشت و در کتاب
 و اشعار لطیفه پیچوده
 از جلد اشعار است که در
 کتاب المعروف باب ابن
 اخیل الملقب صاحب دیوانیت
 کامل در زمان افاده و سنه
 شکر گشته

در روزی که در آن وقت
 در آن روز که در آن وقت
 در آن روز که در آن وقت
 در آن روز که در آن وقت
 در آن روز که در آن وقت

این ابیات را بدو نوشته است
 اخذت من رب العرش بها فزت
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به

فلا تبي غيري بجمع
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به

بیت اخیری ازین ابیات مافوق است از قول سلاطین
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به

بیت اخیری ازین ابیات مافوق است از قول سلاطین
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به

و ما دلت ان لا دلت به

و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه

و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه
 و قسین و ضیاء متولد شده و در خامس شعبان سی و نهمین سنه

بیت اخیری ازین ابیات مافوق است از قول سلاطین
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به
 و ما دلت ان لا دلت به

و تمام طبع بسیار و اشعار بی غنا و مصون کتابانی که قبلاً واقع شده برادر نموده
 و جمیع عباد کاتب در کتاب جوید و او صاحب ایشان با حسن عبادت
 نموده و از شعر او این دو بیت نقل نموده
 اقول که صفتی بفرست و چه کانی آدعوه لعل محرم
 فان کان خوف الامم بکرم و حق من اعظم الامم محمد مسلم
 و در یوم الحشر ثلث ربع الاخر سنه عشر و ستایه بسایه بفرست و ستایه
 و این فیه از حکایت در بحر و سه طیب با فرزند او اتفاق طاعت افتاد و
 اشعار خود که شعر پدر و جوشن ابیات را به فایده بر فرستاده و این شعر را به
 در نهایت جودت و حسن عبادت و لطافت بود بهند و سلاویه شعر بیرون
 و تشدید لام در بیست و بر جانب شرقی موهل بر کلا رنط و افشاده و بخت
 فی البیس یک روز در راه است و سلاویه قدیم که خیر قاصد آن بوده
 غراب شده اکنون بعوض قرید و کربا کرده اند و سلاویه که نموده
 و این است **استاد ابراهیم** و او در دیب الطیر **المهدی المصطفی**
 ابی صفوان بن محمد بن علی بن عباس عدا الله بن عبد المطلب برادر اکبر
 و او را در حسن قفا و قریب لاهی و طوی و مرقع کاسی بوده و سلاویه
 اکبر از جاریه میشد متولد شده امراللون بوده و اسم والد اش که
 بنی شیب و سکون کاف و فتح لام و با کودت لون قوی یکدل بوده

چون سلاویه

سلاویه

از این جهت او را چنین میگفتند و چنین شبا ترا گویند و او را از نظر
 کرم الاصل و انی لا ادب غیر حبیب سخی النفس بوده و در خلفاء
 بی عیسی قبل از و بنفیل و فصاحت و کرم و سخاوت و دانش
 و در ابیات او کسی پیدا نشده و از و اشعار لطیفه بر حایف و زکاد
 نامه و با او بعد از تقاضا سینه مائین عن البحر البیرو صلی الله علیه و سلم
 و گفت پیوسته که طایفه و احاطه نموده حضرت مامون که سر خلافت خراسان را
 بکسوس بیاورد که از اوقات مصون و خوش کردانیده بود و این شعر را
 و مدت دو سال خلافت او ستم و متاعی شده و طبری در تاریخ خودش
 چنین ذکر کرده که ایام خلافت ابراهیم بن مهدی یک سال و یازده ماه
 و دو روز و دو شب بود و سبب طلع مامون از ماست و فضا و سبب خلافت
 ابراهیم بن مهدی آن بود که حضرت مامون در خراسان حضرت امام
 و محمد مجتبی باخیر ضامن علی بن موسی رضا را در ضیاع غنیمت بجهنم
 ولی الهه خویش کردانیده و چنانکه در حرف عین خواهد آمد این اشعار
 بر این صورت است بنی عباس سیده بغایت متعز نشسته بتاریخ ذی القبه
 سینه اصدی و مائین با وی بعد از او در باطن و سر پیوست نموده اند و بعد از
 یک سال اسل عراق در اول محرم سنه ثلثین و مائین با ابراهیم که کو
 و انما س مجرم که در این صورت ظاهر و با هر سافه اند و حضرت ابراهیم

علی بن ابراهیم

بر تبر با علان خلافت خویش تصدق نمود و در زمانی که ناموفق حضرت
 اما مراقب تمام خویش گردانید و باده با حسن صواب و اگر سودا و علم و
 بر بنی با حسن و کسب نابر را بدین چون جان و دیران کل بر بنی خشن
 اند بر طرف گردانید و بعضی این با حسن حضرت که دانا را ملایمت داده قرار
 داد و دست مفت لی برین گذاشته و بر بنی این صورت بر بنی با حسن
 معصوب بود و در یوم غیبت سلسله شریفی که در سنج و مابین با حسن حضرت
 با حسن بود و آن کاکان مبدل گردانید و در سنج این صورت و تفصیل
 طولی دارد که این مختصر از ایراد و استیلا و خواست از نخبه ترک گذاشته
 و چون ناموفق از بیعت اصل عراق خلافت ابراهیم و قطع خود را داشت
 در یوم انبثت سادس عشر شهر صفر سنه اربع و مابین بعد از نزول اجازت
 بعد از آنکه مقدمت در اهل و منازل طریقه بوده و ابراهیم را چون فوت
 متاومت نبود و استقامت نفس خود را در استقامت مختصر دید و نهنگان بود برین وقت
 و علی خراجی انشا عرا بر ابراهیم را بدین بابت جعفر نموده

نورین مشکه با ابراهیم و اهل بیت و اهل بیت کل اهل بیت
 ان کان ابراهیم شایع با فضیلتی من بعد طهارت
 و بعضی من بعد اکل زلزل و بعضی من بعد طهارت
 آنی کونی و بعضی اکس کانی برت الخلا و مکتا فنی

نموده بعضی میهم و فتح خاد میهم و از زلزله بعضی زلزله بختن و مارق
 این در سه از متعین متعین آن زمان بود اند و انقضای ابراهیم
 و شرح عالی و طولی تمام دارد و از ابراهیم منقول است که گفته
 که بر حسن ناموفق و اهل خدمت ناموفق گفت خلیفه ای که می کشد توئی گفتیم
 من آن کیم که خدمت بنده بعلو بر من است نموده و بنده مواخذ از رقبه
 جوارت و جوارت برکت و این دو بیت را کتابت ابراهیم
 انما بعد نه با حسن قرآن عذ النفا و متا لم یصل و لوزق
 و بن کشت عید انقضی من کرا و اسود و لعلی فی بعض لکن
 بعد از آن ناموفق گفت ای عمر از من صادره پسین معیاره و ملای
 شامل بر جعفر و این دو بیت را بر عزم که کور خواندم

پسین را می نمود ابراهیم و اهل بیت و اهل بیت کل اهل بیت
 از یک است و یک نصیب فیض الاخلاقی مکتب نصیب

نموده و ای که مستقیم بعد از ناموفق منقول امر خلافت شده و درین خود را پسین
 ناموفق و در سینه ابراهیم که کور را ابراهیم نموده و اهل بیت ابراهیم
 خود را و انکشت تعقیب نموده و با حسن و گفته چه انکشت لی است که دست
 بیکر دانی گفتن من انکشت لی است که در ابراهیم دست امون بر من نموده بودم
 انکشت از میان خود اهل خدمت ابراهیم و بعضی از من مشکه گردانیدم

عباس بن یونس گفت اگر تو بخواهی چو تو خود را در آن کفر کنی که از کفر کنی
 ای امیر المؤمنین و اسکر تو ای کنت - ابراهیم بن کاهم میگفتند ابراهیم
 کتب و ادواتی که در محاسن ابراهیم و ما را اخلاف او بخون ساختند
 خصوصاً طبری که استینا کلام حسب المرام و این معانی و چون نامون
 بر ابراهیم نظر یافت با او بن خاله الاحول الموزر در اجاد افق ابراهیم
 شورش نمود و او در جواب گفت ای امیر المؤمنین اگر او را بجایی
 زاده این امر نظر بسیار است و خواهم بود ترا شغل و نظرت خواهم بود
 اکنون تو ماکلی - شتر را به دروغه ذی فقه - سینه اشین و سینه و غیر
 مشدود و در بوم الجعد ثلث عشرین شتر رفعتان سینه ارج و سترن و تین
 بر سرش را می متوفی شده و بر او برادر زاده اشتر حشم خلیفه نماز کرده
 و در سترش را می شش لنت است چنانکه جوهری در محتاج الفقه فصل
 بیان آن نموده و سترش را می می زیست بر کنار شط بغداد بنا آن
 مستقیم خلیفه در سترش و تین نموده و در آنجا سر و آبی است
 که بشه اما بعد انتظار خروج امام محمد مدی علیه السلام از آن میکشد و اگر
 خدمت امام محمد آتی که مدی در حرف بهم در ده بن حسن فراموشان
ابو اسحاق ابراهیم بن عبد المطلبی اطمینان نشان داد و
 مدون بن یمن بن یکت التمس و لا الا باقی المودف بنیم الموصلی

و اگر نکشی

مؤلف - ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی چنین ذکر کرده که شوره
 مومل نموده بکن در اینجا و بی سکون و اقامت نموده و اراجه به قفسه
 و او از خواهر خود اخیل بود - غم و دلد او با آن آتش که نموده
 و مدتی در آنجا ساکن شد - و در حسن صورت و طاعت قناده و خراج
 اطاعت و لطف مدی بن یمن زمان خود بود - و از خلفا و بنی عباس اول
 کسی که استیاض اخانی از قناده مدی بن منصور بود - و در بنکای که
 منصور معروف نزل آفات و او را را با خواهر ابراهیم که در سکر
 نزل و اهتر از در صلب مجلس می افتاده و ابراهیم خود خواهر نزل
 بود - و الفس او بنی التمس مشهور است - حکایت کند که مدی
 در کشید یکم از نو مان جواری خود سماء تارده نعلن قام داشته - بنا
 بر شمش و نعلنی که بین الحقایق نی باشد جذر و نعلی صحت و موصلت
 ایشان بپا داشت و با جورت بخود جعل شده - بعد از اطلاع جعفر
 بر کل برین صورت - عباس بن جعفر را که از قصه و خواهر بپشت
 قنانت بوده با نثار شوی که موجب ایتلاف و مراجهت باشد اثر
 و او به خراج این دو بیت اثنای او کرده -
 راجع است الذین هم هم **ابن التمیم**
 ان العتیب ان لقا اولی کما **و بنی التمیم**

نبرد برده ام سکری این چند نفره که از جانب خلیفه بتوجه و التیام
برجی نوشته ام. و همدایان نیز بنمیزد نسیم و ماکان میفایم میفایم
دری رسا بقاوی. و خاتره و ابی قتال. و تیر لود با جال من ابلی.
یعنی ایضا محو ز اینان است نظیر اینان خود اسد بود و ابی معقل
و پناه اینان است. ملکی قد و گرفتاری اینان خواسته شد. و امثال
با جال مبتدل خواسته شد. و ابراهیم طو اسد زاد. و یاسین بن صفت خنی شابر
مشو است. و خوب است قبول و مصلحتی از مصلحت مصلحت مصلحت
بود. دست بر بدین مطلب بر طرف سلام شرف شد. و عطف بر اینان
بن یونس همی در تاریخ جهان چنین گفت که مصلحتی جوانی الاصل است
و مصلحت از بعضی مواضع جوانی از دیهی بود. که اسم آن دیه مصلحت بود.
و ابراهیم بن عباس هم بدو ابلی بکر که بن یونس بن عبد اسد بن عباس
مصلحت است که نمایند کنایه ابی الوزاره و غیره نمود. و خوب بود
یاسین شش می شود. و ابو عبد الله محمد بن داود بن جراح در کتاب
چنین گوید که ابراهیم بن عباس بن محمد بن مصلحت بن داود بن شرف خانی
است. و کینه ابو اسد و او اسد اشال و اقوان زمان خود بوده.
و در خلافت و فصاحت و اعجاز و ابی جاح کلام شکی نداشته بود
که از او مانده از بهر بیت ناده بیت است. و او ترکی الاصل بود. چنان

75

[illegible]

لا يملك خضف العيش في دونه فخرج العيس الى اهل ووطان
فتنكر لكل ما كان من عيشه بها

فوائد من كتاب

وگویند که اگر اندوهی و غم پیش آید و باین دعوت که در کتاب
فروج و فرج یابید و گویند که اگر ابراهیم که در این ابیات یافتن و جلاله
ربوبیت و بزرگواریتش قلیقه نوشته بوده

گوشت افی باقی از زمان غلامی مرث جفا عونا
گوشت اذم الیک الزمان فاصبحت ملک اذم الزمان
گوشت اعدک منیایات فاما انا اعدک ملک الامان

الفصل در اعطاء طبع و کشف عار لطیفه به هر بسیار است اما این شعر
اولیت و دیگر برادر را ده اشش که در بنی الصولی در قد و اعلی
ابراهم که در وصف شریف است و در چین و مابین بین
ستونی شده **ابو عبد الله** رده اعدا طبع البشیر **ابراهم** بن
و فخر سلیمان بن المیزان بن حبیب بن ابی مفره الازدی الملقب
بنقطره الهوی الواسطی و فی راضانیت رفیع عیده در علوم و غیره که
بیان اعداد زمان متداولست و او و جود زمان فرج و فرج اقران و مثال
بوده و در سنه اربع و در بین و قبل سنه فین و مابین متولد شده و در
ساکن بوده و در سادس سنه غشت و غیر بن و فخر مدخلی و شریف
اوج و عشرین و فخر بنده امدنی شده و این میانی و متری در بین روز و بین
شدنی شده و اده اعلم و روز و دیگر بنا بر باب کوفه باقی است که گویند

الغمامة السحری

و گویند که اگر اندوهی و غم پیش آید و باین دعوت که در کتاب
فروج و فرج یابید و گویند که اگر ابراهیم که در این ابیات یافتن و جلاله
ربوبیت و بزرگواریتش قلیقه نوشته بوده

خس ارقی حکمت من غیر حکا و قوامی و سحرانی میکا
لم لا ارقی من تدبیرت فکت خلقة و یقف عواد علیکا

و آیه الله فی بن دین علی بن الحسین الواسطی المستحکم المندور صاحب کتاب
الامامة و کتاسه فی الزمان الکرم و عروضا و اید جن کوب
من سده ان لا یسب فی سفا فیه جند آری مخطوب
آیه الله بنصف اید و غیره باقی صراخ علیه

و آیه الله فی بن زید که در سنه سبع و قبل سنه است و فخر بنوی
و عطره یکسر نون و شش جان خوانده اند که در صبح است ابرو و شالی
و کتاب لطایف المعارف من ذکر فوده که لقب ابراهیم بن محمد بنقطره
که او امر اعدان بوده و تشبیه با مخطوبه از فخر بنده و این است بر مانی
سیه و است زیرا که در فخر شمع از سنه بی و دوازده رب ربی قسین و
و کتب و معنی است او را میشت انا و می شود و کلام در ضبط لفظ
و نظیر او که کلام است در ضبط سیه و سیه و در ترجمه خوشتر و گوار
و اسم او عروضا است در عین تحقیق نایستد و این باب است

ابوالحسن ابراهیم

علاء ادب و دین بود و از او تفهیمات بسیار بنی اعلامند و است
از جمله کتاب معانی القرآن الکریم و کتاب معانی و کتاب جامع المطلق
و کتاب اشتقاق و کتاب جود و کتاب خرافاتی و کتاب علم السحر
و کتاب غنی الاغانی و کتاب غنی الغزلی و کتاب مختصر در نجوم و کتاب
فلسفه و اخلاص و کتاب تفسیر و تفسیر و کتاب شرح آیات
سیبویه و کتاب الفرائد و کتاب لایزال و غیره که است و از او معلوم است
از هر چه در علم بود و در هر چه در ادب و در هر چه در فقه و در هر چه
به ان سبب است و به از ان ترک نموده و در تحصیل علوم و کتاب است
از به اشتغال نموده و به بهجت و تیر عید الله بن سلیمان بن و ص
اختصاص در ریاض الاول و اوقاف را به علم علوم سمیه و در جزئیات
بر سر نه از اوقات رسید و مال خیر علی بن ران و ابراهیم زجاج تحصیل نمود
حضرت شیخ ابو علی فارسی چنین گوید که در عمارت حضرت شیخ ابوالحسن
زجاج که است فاسم بن عید الله و تیر و ششم بکلی از خدمت او نزد او آمد
و با او مسکن نمود و در آن حضرت و بش غنی ظاهر شد فی الحال ریاض
و از مجلس بیرون شد و بعد از بیانی غنی احوال نمود و در و فایده اند
تجرب مشهور بود و حضرت شیخ بنابر موانع قدیم از سخن است

گشت و به فقه و فقهات جاریه فقهیه با مفتیات نزد ما نزد می نمود
مراد از عید عید بن آن شد حاجت بیع را می نمود بعد از آن که می شد که حکایت
تصیحت نموده جان کند که بن عید باید و من اضعاف ثمن بیستم چون
از تفتیش امن مهم و حدود جاریه بن خبر و ابدان سه و در و به بهجت
بر جاد و اختصار او بر نحو استم چون بود رسیدم معلوم شد که او عاید بود
از آنکه متغیر بر کشته بعد از آن حضرت شیخ دوات و علم طلب نمود و این
بیت را و مجلس به تیره می نمود

علاء الدین بن بخت

نام آن بی بی فریسته فافقت من هم به هم
چون که گوید که این دو بیت را در ترجمه پوران بن حسن بن سلیمان بن مامون
و مشب زخاف بر یکی دیگر ایراد نموده و میگوید که اصل این بیت
بود و باشد که میان پوران و حضرت فافقت من هم به هم و ایراد آن درین مقام بریل
تغلی بود و باشد و الله اعلم و ابراهیم که در یوم ثلثه عشر جاد و این
سه عشر و جل سده ای عشر و جل سده است عشر و غایب و بود و طریک
در جهت نموده و نه یاده بر شش و سال که زانیه و الله اعلم عبد الرحمن بن زجاج
مهاجیر اجل فی الفقه از عمارت مجلس تیرت او بود و از آنکه است که به و سبب
ابوالحسن ابراهیم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

غلام سیاه یمن نام بوده و به و بخت تمام داشته و از برای او عیال
 داشت نمود و از آنجا که غالب کتاب الفان مثل نموده است
 قد قال یمن و موانع و قد یمن بینه استدل و قد یمن
 افرو و بکب البایض مالزی الی هذا ذلت و یمن
 و یمن آن سزایب خلا لا یمن و یمن آن سزایب خلا لا یمن
 بر شیده و نام که سزایب است شیده است و یمن که و یمن
 باریه سودا گزیده و یمن با فضل السواد و یمن و یمن و یمن
 ان لا یمن السواد و یمن و قد یمن البایض البیض و یمن
 فایم یمن و یمن در محل خود او نموده
 کک و به کانی یمنی خفت بقطر قلیانی
 فیضی من البیض و یمن نفست بیهی علی البیض
 لم یمن السواد و یمن ان لا یمن السواد و یمن
 فمالی فیکان لم یمن و یمن فیکان کانی
 و او را نظم و ترتیب و تزیین لای منتظر خوابان برینست و زیست
 و یمن و یمن و یمن و یمن فی غرض غرضی سبب ارج و یمن
 و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن
 و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن و یمن

الک

در کتاب قدرت چنین گوید که یمنی مکرر در سینه عربین و قفا یمتولد و در
 ثانی و ثلثه منقوش شده و در شونزی و قو گشته و حضرت شریف رضی
 بر او سید علم الهدی او را بقتیده و ایمن بگفته و ایمن بگفته
 از یمنی من حلوا علی الاعواد آریست کین خیا خیا و ایمنی
 اکبر اثرات و فضیله وقت علی اختلاف شرف مشا را با یمنی
 مکرر و تیسر و قیاس نموده و در جواب گفته من فایم یمنی در امر تکیه نام
 تا و او و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 قوم خود پر دین آمده باشد و کک و قریش حضرت رسالت پناه یمنی
 و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 الرحمن و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 ان عر الشور و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 بوده و از و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 زمره و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی

صای به یمنی و یمنی
 صلی الله علیه و آله و سلم
 چه از و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی
 و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی و یمنی

[illegible]

عقدت بن قاسط بن مازن بن شیبان بن دعلج بن قلیب ابن عکار
بن حبیب بن علی بن بکر بن وکیل بن قاسط بن میت بن افضل بن
عقی بن جدیل بن اسد بن ربیع بن زرار بن حبیب بن عدنان الشیبانی
المروزی اصلاً و بروایت دیگر آنکه آنحضرت از بن مازن بن شیبان
این قلیب بن عکار است و این غلط است زیرا که وی از شیبانی می
باشد و نه از بنی اهل کیشبان و نه قاسط بن قلیب که در غم قاسط
از شیبانی نیست و الله اعلم و آنکه آنحضرت در زمانی که قبل آنحضرت
مصرف بود و متوجه بغداد شده و با او رفیق او در برج لؤلؤ است ابرح
بن سین و نایب متولد شده و بر او این یکم آنکه در مرو متولد گشته و الله اعلم
و در اثبات این با او نقل نموده و او آن نام علامه حدیث بسته و تمام کتاب
مذهب و لغت بوده و کتاب مسند را در حدیث شریف تألیف نموده
و آنکه او را از جمیع احادیث صحیحی انسانی افتاده و بکری را بیشتر
و گویند وی ده یا رجه هزار حدیث با طریقت داشت و او را
از اصحاب و تلامذات حضرت امام شافعی رضی الله عنه بوده و او را نایب
مدرف و کمال ملازم رکاب حقانی و معارف آنحضرت نامیده
و حضرت امام بعد از وفات آنحضرت از بغداد بمصر فرموده و گفت که از بغداد
برون آمدیم و ائمه و علم از بن حبیب را اینجا کشیدیم و او را در بغداد

[illegible]

رجوع الی علم و دانش

ابو جعفر احمد بن محمد بن سلام بن عبد الملك الاذولي الطوسي
الفقيه الحنفی ریاست اصحاب ابو جعفر نعم بن زکی الله عنه بود
شصت و نه سال در مدینه احوال متغله در بسام شافعی بود و در نجف
حضرت امام موسی جعفری میخواند و در روزی در آنجا بهشت امام زین
بود گفت و اما از نوکاری نمی گوید این سخن را ابی جعفر غضب
مستولی شد و او از مجلس افتاد و آنحضرت مهاجرت نمود و طایفه علم
در این جعفر بن عمر بن الحنفی گشته و مشتغال بد نمود و چون بمصر آمایند
نمود گفت اگر امام زین زکی الله و قد جموده بودی مرا بمن خود و گشت
و ابو یعلی الخلیلی و کنایه انداد و زین زکی الله که در کوفه کور می خواند
خرطه می زد و در مدینه می گشت به دست علی و کی ختم چراغی داشت که
در بر جیبش کوفی را افتاد که روی گشته چون مرگام که نه گشت گشت شب
مطهرات امام اعظم زین علی علیه السلام میگردانید من سینه به آن نشانی نمودم
از آنوقت که او را خدایت گشته و غمزه از آنجا که حکام اعراب
اعلام آموختن را آغاز و گشت و او را با بکبیر و خیمه زدگشت
تقصای در کتاب خط و ذکر او کرد و گفت وی بهشت امام زین زکی الله
بود اصحاب و طبقات او عراقات نمود و او علم شریعت ساریست
افتاد و او را احوال حال پیدا و معلوم که بول نبایست مذکور بود و ابو یعلی

عطاء بن الحنفیہ

فی بنی عذرة الله منی استکتاب او فوده و او با قضا و بنوی رفت
 بنار ساینده و او ابو عبد الله که در کتب کرم و جوار کس
 ان تراج بود و در قضیه که میان ابی جعفر و منصور و غیره
 بود ابو جعفر و ابی را نزد علی بن حسین بن حرب ان فی مرقی بود
 و شتر و در شان عدالت و مناف و زشتی بنده اند و گفته اند که
 او را هنوز زیاده علم و قبول شدت حاصل شده و اما فایده و دینی
 در آن سال و که مشرف به و شده اند و ابو جعفر از اخیانت نمرده
 ابو جعفر که کور را بشاد است ابو اناسم الاموی تواری که بنی سید
 قدری نموده و کلاوت او دسند فان و طایفه بود و و این بود
 و ابو جعفر بعد از کشت که او دسند قمع و خشن و مایه نمرده و این کج
 و بعضی بنیادی که علم که اند که یوم الاحد عاشر شهر ربيع الاول که شمس
 و مایه از کتم عدم بقصد وجود اند و در سینه اهل طایفه و طایفه
 بعد از اخیست مستهل فی قد و مصر متوفی شده و در فرزند کشته و
 او را بنی مشهور است و ذکر او از ترجمه فیه مشهور بنی اعیان خیر
 حواسه اند و در پیش و سینه اربع و سینه و مایه بنی که اعیان بنی
 و بی منسج طایفه و مایه بنی و بعد عا الف و سینه اعیان و طایفه
 بدین مشهور است و از و منسج طایفه و سکونی از ابو و دال بعد بنی

کبر است از قبیل بنی و الله اسلم ابو حامد بن ابی طاهر
 بن ابراهیم اسلمی از عطاء و عطاء شایسته بود و زیادت دنیا و دن
 ان کا غیر بر خود شرف او است که از بر رفت و مجلس او زیاده و این
 از قضا که استفاده حاضر می شده اند و بر فخر نام زنی تعلقات نموده
 و اصحاب او روی زمین و اعلم و دانش را طایفه نموده اند و او
 در اصل منصب شافعی کتاب علقه کبری و کتابت کسان در سفر و جازت
 که او و غریب امور که در است تانف نموده و آن وقت از ابی الحسن
 بن زبانی و از ابی اناسم و از کی نموده و فضلا و زبان او تفصیل و قدیم
 و بودت نظر اولی تکلف قابل بوده اند و خطی که در تاریخ بنی و سینه
 که با حاضری بنی عدی و ابی که امیر و ابراهیم بن عبدک الاسطرطی
 و غیر هم ادبیت کثیره روایت نموده و ترجمه بعد از او در آمده و بر سینه و
 حیدر بن یسار که حاضر شده ام و ابی که بنی است در حد فطیحه اربع بنی و سینه
 از کی میگفت بر سینه و منسج کس از اصل علم حاضر شده اند و مردم میگفتند
 اگر حضرت امام شافعی رضی الله عنه او را می دید بروی او فخر و شاد می کرد
 شیخ ابو الحسن که کتاب حقیقت جنین حکایت کرده که با ابی الحسن قدوسی
 الفنی ابو حامد را بنایت تعظیم می نمود و بر نام علایق انان قضیه
 و ابو جعفر اسلم علی بن الحسن از ابو الحسن قدوسی حکایت کرده که او را

یگفت که ایو حاله نزد من افتد و انظر از شافعی است پیش از این گشت
بوزیر گفتم صد و این قول از خودی بنابر حسن ظن و اعتقاد است درین
ایام و از هر تعقیب است بر شافعی بسا از انظار نظر انصاف است
بناید گفت که با عاده و کسی که علم و اقدم از و باشد ازین درجه بیست
بمیدند و مثل حضرت امام شافعی درین حد بحواله شافعی است

نحوه ای که فی قیاس فی نفس و زلت با بیدار و بعد از
حدیثی که در این زمان از کاتبی درین باب نقل شده است
و از این حدیثی که میگفت من هرگز از مجلس گفت و نظر خود گفتم که
اقدام بوده یا شتم که از کتب بود که هر گفتم به از حدیث و نظر بقضایان
میکرد با تمام ایراد بستم و همچنین از قریب است که من خود و است که بعضی
در مجلس شافعی بعضی سخنان که از این شان او بوده و از این خود بوده و
و شب آمده و اعتدال از این میگردانده و او مناسب از تمام این و
بخار جمعی که از این کاتبی است و عده ای که از این کاتبی است
در نظر آن که از این کاتبی است و عده ای که از این کاتبی است
و کاتبی از این و از این و کاتبی از این و کاتبی از این و کاتبی از این
بند و از این و کاتبی از این و کاتبی از این و کاتبی از این و کاتبی از این
بسیار قریب است تا عده ای که از این است و از این و کاتبی از این و کاتبی از این

کاتبی که از این
نحوه ای که از این

بجا آورده و در اینجا به رس و افتاده علوم استخوان نبوده و نزدیک
از این که در این ساکن می بود و در منزل نبوده و بعد از این در عده
در اینجا به بجا به باب حب نقل نموده اند و خطیب گوید در محراب آن حوالی
در راه جبرائی الدین بر و غار که از دم و اقامت صلوته خوانده با عبادان
المشای خطیب جامع منصوب بود و خلق کثیر جمع شده بودند و از و
نویسنده و بکار گذارانیدند و انصاف است منسوب با سزا این است و سزا این
بکسر حمره و سکون کسین حمل و فتح خاور و آمد و کسر یا شافعی
و بعد از این که از این است بخوانان و در این شده حدیثی و صفاتی
و بنشیند و در این راه بنشیند و استراحت و اقامت است
و ای الحسین احمد بن محمد بن احمد بن الحسن بن عیسی بن محمد بن سعید
بن ابی یوسف الطیبی الحارثی و یا خدمت از شافعی ای حاله استراحتی نموده و از
مستند است صحبت شریف او بعضی نواید عیسی نموده و از این و منسوب است
و در وقت استیلا و مهارت تمام نیست و در زمان صبح خود و شافعی
و بعد با فاده علوم استخوان نبوده و از این منظر و طبع او است
از و و در این راه و در این وقت بگو فرموده و در اینجا و در استماع
فرموده و در اصل و شافعی کتاب بکسر تخم منی مجموع و کتاب و کاتبی
باب در صفر و کتاب اوسط نایب نموده و در علم خلاف ضعیف

المحالی الکاتبی
۴

که می گفتند با جده الرحمن نسائی و او آخر عمر از مصروفیت فراق خود و
 و مشق را بنور حضور رهنمون ساخته و در مشق از حال معویه و فضایل او
 سوال کرده اند که گفت معویه بدانی راضی هست که بر سر خلائق شود یا نه
 او گفته شود و بر و ای که گفت ما عرف از فضیله او که لا استحقاق علیه و او
 مشق می نمود بر محبت اهل بیت نبوت غیر متعصب بود و از پنجاه سال پیش
 مشتاق بر سر و سینه بهار گشت او زده او را از سجده بر روی گزیدند
 و بر و ای که می گویند خضیه او را گرفته پای بر سر و میلو می زدند و میزدند
 و بر او بار می زدند و در آنجا از ضرب و جفا و بی عدالتی می شنیدند
 بعد از آن بجای رخت انداخته و خلایق افت سر می داشتند و بر و ای
 دیگر که می پاید بر خضیه و خاضعین او میزدند و او را کشتن و اذیت می کردند
 که چون نسائی را بدین مشق امتحان نمودند گفت مرا بگو چنانچه باید و او در کمر
 ستونی شد و بر این صفا و الموده و فو که گشت و وفات او در شب
 گشت و غمناک بود و حافظ ابو نعیم اسنما می گویند که چون نسائی را
 بر مشق از آداب تعصب و تعلب الم بدنی و نفسانی رسید بهائی ضرب
 و الم در آنجا ستونی شده و عالم خدا و حافظ گشت و بی کثرتی در فضایل
 و فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام و اسنما می گویند که بود و دور
 از فضایل و فضایل اسنما گشت بسیار پسندید که بن چنین نقل نموده بود

منه من از برای این می دانم
 بدان که قدرت حق شکم
 او را سیر نموده است

روایت کرد که این کتاب را در فضایل حجازی و کتب دیگره با کتب چون من
 در ادم فرقه که از جاده مستقیمت علی بن ابی طالب علیه السلام می خواندند
 و در آنجا که می خواندند این کتاب را تا آنکه خودم بر جا را که شاید بعضی
 ایشان را بطلان می نمودن این کتاب بسمت استقامت می نمودن که داند که او
 صاحب و یک روز مشق بود و دیگر گشت جامع و انبیاء آن موصوف بود
 حافظ ابوالحسن المروفت باین کتاب که از مشق گشت که او را هزار روز
 و چندین ساله بود و با زوجات مراعات نمی نمود و در نقل می گشت
 چون او نام نسائی را بدین مشق امتحان نمودند او را که شد شهادت بود و این
 که در یوم انانین شمس عشره صفر شمس و شمس یکم شمس و شمس
 و نقل می نمودن از فضیلت و ابوجوب بعد از حق بن ابی طالب
 تاریخ میسر در تاریخ خود چنین که که با جده الرحمن نسائی چون هر قدر
 شریف از زانی داشت امام حدیث و در سایر علوم فقه مشق و حفظ
 می نمود و خروج او از مصر در ذی قعدة سنه اربعین و چهار بود و بکمال
 سوادت او در مشق دیدم که ولادت او در شب و در سنه خمس عشر و قبل
 برع عشر و باقی بود و داد علم و سنه او و سنه پنج و نون و سنه میلاد و بعد از
 مدینه است بخواند از او جمیع از اعیان سپردن آمده اند و از کمال حدیث
 ابوالحسن بن محمد و ابوالحسن بن محمد و ابوالحسن بن محمد و ابوالحسن بن محمد

و ابوالحسن بن محمد

و زیادت ابد و علایق و غیب بد و مشتی نده و صحبت را در غیب بود
 و از اصحاب اسناد و علایق استماع حدیث کرده و او بکر صلیب بغدادی
 صاحب تاریخ از دروایت بنموده و در نه سب نام اعظم حضرت را
 تصنیف نموده و عموار با ایا حامد اسرافیه فیه شافیه و بیاضا و سینه
 کاسه بنی و کمره فی سره ابی حامد و بی و سینه الفین و سینه طه بنموده و در
 الاجد حاسر رجب سده ثانی و عشرين و اربعه متوفی شده و در بغداد
 از خانه خودش در قرب ابو خلف مدفون گشته و از ابی بنی که در شایع
 منسوب به بوده در جنب ابی بکر الخوارزمی القتیف الحنفی دفن گردانده
 و نسبت او بقدری بضم قاف و الی علیه و سکون او و بعد از او علم
 انساب است بنقد و کتب قد است اما سبب انساب او را بدان
 نمی دانم مگر آنکه در التمهید فی کتابه الانساب و الله اعلم
 ابی اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم القلی الشافعی بود فی الفقه المشهور
 در علم فقه و حدیث خود بود و در علم که در تفسیر کبریا که جویشی بر
 تفسیر دیگر فایده است تألیف نموده و کتاب عرایس در فضائل انبیا علیهم السلام
 از تألیفات ترمذی است مگر آنکه در التمهید و او را علی بن عباسی گویند و آن کتاب
 در سب و کمال قال بعض العلماء در التمهید تفسیری را در آن کتاب که در تفسیر
 عروه و علا و نه است و در آن کتاب که در تفسیر عروه و علا و نه است

الشیخ

این کتاب در این کتاب است

تألیف فرموده و قبل از رحل الهام چون کما کرده ام احدی بنی را دیدم که
 سینه حضرت بود و بعد از الفون السبیل الفارسی در کتاب سیاقی تواریخ
 نشانی بود که او نموده و بر او نام بسیار نموده و گفته که وی صحیح نقل است
 ابو احمد که در کثیر التیوح کثیر الحدیث بوده و لا يزال از ابی طاهر بن خویه
 و در مابی بکر بن سمران المخری روایت بنموده و در سینه سبع و عشرين
 و اربعه و قیل فی الحرم سینه سبع و ثلثین و اربعه متوفی شده و خلیجی
 به سجده نما و سکن بن علی و بعد از الامام با موده و یا و مشاء بن
 محمد است و نبش بود بنون مفقوده و یا و شایع محمد و بعد از ششین
 الف و یا و مفقوده و او و و راه سکنه است و آن ز الحسن بن خراسانی
 قریب باشد مدس طوس و او را بنش بود رجب بن کونند که چون بنش بود
 ذی الکفایت و در حدیث فرسوس بنی رسیده آب و هوای و وضع کل
 زمین را پخته و و آن فی زاری بود و امر بنی طبع خصب آن فرموده و بنا
 بر آن کرده و از آنکه از انبیا بود که گویند مگر آنکه در التمهید فی کتابه الانساب
 ابو عبد الله محمد بن احمد بن ابراهیم القلی الشافعی فی کتابه الانساب
 فرج بن جریر بن الکثیری بن ابی عیاد بن سلام بن مالک بن جهم بن
 جهم بن مالک بن قیس بن خثعم بن جرهم بن دوس بن اده بن یثرب
 مدینه و نه بنی و بنی بن ابراهیم بن سمران بن عدنان بن ابراهیم بن ابراهیم

ابو عبد الله محمد بن احمد بن ابراهیم القلی الشافعی فی کتابه الانساب

بروقت و کرم و شجاعت و شسیم بود و او را معتقتم لطیف حکایت
 و مهارت کثیره واقع شده و او را و اخبار آن مشهور است و بعد از آنکه در زمان
 در کتاب رسیده فی اخبار المشککین چنین ذکر کرده که اصل او عبد بن داود و او از
 از قسطنطنیه از دیوبندی بوده و به رشتن او را در زمانی که بر سر مقامت بنام
 یزیدت سر راه بنام بوده و وی در اینجا بطلب علم اشتغال فرموده و در علم
 کلام و فقه جمیع خود مبتذل داشته و به اینجا بنام سلی که از آنجا که
 و اصل بن عطاء بوده مصاحب و معاشقه داشته و بنا بر مصاحبت او میل
 به فقه و علم از خود داده و او را یزیدت گفته که بر منی اخص و اهل آن است
 داده و هرگز ندیده ام و آنحضرت بن ابراهیم الموصلی چنین گفت که من
 از بن ابی داود شنیدم که گفت در حضور محمد بن عبد الملک زایت
 خلیفه بکلمه می کرد و او بر اسلوب کلام من با حضرت خلیفه و آنوقت
 و بعد از آن اسلوب و ادب عالم نموده و گویند اول کسی که این
 و ابدا کلام با خلق کرده این ابی داود بوده و چندی از آن رسم
 این بوده که است و ابی کلام خلق می نموده اند و حقا رحمه الله
 می گفت اند و او را یزیدت گفته که بن ابی داود که در شاعری و فصیح و صاحب
 طبع صحیح بوده و در زمان بنی عباسی که در کتابی که در آن نامشده که
 صحیح کرده و ذکر این ابی داود نموده و از او اشعار حسن لطیف روایت نموده

و گفته سه طایفه اند که تنظیم و تجلیل ایشان از لوازم نبوت و رعایت قدر و کرامت
 ایشان لازم است و هر وقت است و آن علماء و دوله عدل و آخوال الصالحه
 پس اگر کسی استخفاف علماء و سلاطین عدل و اخوان صدق نماید اهل کلام
 و دنیا و هر وقت فرموده باشد **ابراهم حسن گفته** که در مجلس مشایخ
 مأمون خلیفه حاضر بودم که سخن میایستادند و انصار بن ابی العبدیه بیان نمود
 و در باب دانش در آن اخلاف بسیار فرمودند و بعد از آن ابی داود
 مجلس درآمد و از سؤالی که در دست را میله یک یک را میگویند و آن
 بر سر دوش است و استنباط و بنا چنین ابی کلمه مر تفرغ شده و بعد از آن مأمون گفت
 اگر کسی مجلس است با علماء و اخلاص کند باشد از بن ابی داود باید کرد
 اگر گفت اگر عالمی باشد با خلیفه کند باشد تو خلیفه باید کرد که مسیوم
 گویند فی الحال بدقیق آن رسد و آن کلام احمد بن ابی داود اند که راست
 که نیست کامل کسی که باید رتبه دوست و دشمن خود را اگر چه دوست
 از اسافل نفس و دشمن از اعلای و زرا و قوم باشد بر حکومت و کرامت
 تسلیم رساند **ابو العینا** چنین گوید که سسی خلیفه که یکبار عطا دولت
 معتق خلیفه نموده و بر باد افتد قاسم بن عیسی الجلی بعضی وقت در مجلس
 حسد کرده و در حد و اسلک او شده و به پدر بزرگوار احتیاج و حد و اسلوب
 بسبب و بیخاست کرده اند و بر خیانت و قتل او اقامت نموده و زود نموده

و جلاد را احضار کرده که او را بقتل رساند. ازین صورت پراکنده و
 واقف شده و بی مجلس نشین حاضر گشته و گفته که من رسول امیر المومنین خاتم
 و امر خلیفه بنوا که مرا هم قاتل می شناسد و او را این سپاری و بیدار نشود
 عدو که با وی رفیق بوده اند شده و گوشت شما کوه پاشید که من بپای
 جنت و امر خلیفه به و کردم و ایشان گفتند ما کوه پاشیم بعد از آن
 بیرون آمدند و نشین یافتند و استیلا کردند و نشین کردند و بعد از آن
 مجلس خلیفه حاضر شده و گفته با امیر المومنین امروز ما کشتن از جانب شماست
 که تقصیر خیر و صلاح بود و بدان خلیل جنت چه خلیفه مایل و مرعوب بود
 تنه می رسانیده ام و حکایت را با تمام با و گفته حضرت امیر المومنین
 استصواب رای او نموده و فی الحال احضار قاتل بن عیسی فرمود
 و او را اعلت خلاص پوشتابند و نشین به کوه را با احتیاط و تصدیق
 و قهر نموده و بر حصه خلیفه و زنی بر محمد بن حاتم بر کشتن کرده
 و امر کرده که کشتن برانند و در این وقت ابن ابی داود حاضر بوده
 در زمانی که سرش برهنه کرده بر سر قطع او را و در آن وقت سیاق و شش
 بر سر داشت سیاه تر شده و ابن ابی داود خلیفه گفت چون او را
 یکشیش نشین جوئیستانی خلیفه گفته که کشتن که مانع تصرف من از مال شود
 گفت خدا و رسول خدا و عدل امیر المومنین به بعد از قتل او مال و قهر است

پور شده و می شود پس فی لیله حضرت خلیفه با آدمی علیه قامت نشود
 نماید و در حق حیوان او از او استیلا حاصل نماید بعد از آن که می شناسد
 رسانده حضرت ابن سخن مانده و از مجلس او فرموده بعد از آن قضیه او
 بالصلح شده و او از قتل خلاص شد و عاقبت گفت که من خلیفه
 بر یکی از اهل بصره قرائت غضب کرده و احضار کسب و قطع نموده
 او را با قتل و ترک خطاب نموده و امر ضرب رفته و کرده این
 دو دو گفته با امیر المومنین عدل بر سبب غالب است اینکس مظلوم است اگر
 حضرت امیر المومنین در قتل و تامل و تانی فرماید بهتر باشد خلیفه را فی الجمله
 حدت بکون یا کشته و بن و او گوید در این وقت مرابول غده تمام
 و من بر حبس آن قادر بودم و میدانستم که اگر از مجلس بر خیزم او قتل
 می یابد و دست جامه خود کرده و اقامه بول در آن نمودم و جامه را
 بول می ریختم تا آنکه اینکس را خلاص ساختم چون بر اوستم نظر خلیفه بر جامه
 افتاد گفت یا ابا عبدالله در زیر تو آب بوده که جامه تو بدان تر شده
 گفتم فی یا امیر المومنین و حکایت را باز گفتم خلیفه ازین صوابت
 و خدا نشسته و مراد عا کرده و استخوان فرمود و یکصد طوفت خاص و صد هزار
 نقد غایت فرمود و او را بن عبد الرحمن کللی گفت که این را فی داود از سر تا
 روح مجسم است و لا دون فی امیر المومنین که من هر کس را بکسی مطیع و شعا و

میستم خلیفه بن ابی داود ندیده ام چه خبر او کرا از خلیفه شیخ سیری
 سوال کردند ای التماس نمودی و چون این ابی داود را مجلس حاضر شدی
 و از جبهه اهل قزوین و حرمین شریفین و اقصای اهل مشرق و مغرب سخن
 گفتی بخانی او را با جایت مغزونی ساختی و روزی چندی خبری از آنجا
 خراسان مبلغ صد بار صد هزار درسم از امیر المومنین طلب فرمودند گفت
 بر من چه لازم که این مبلغ را از خزانه بدان حرف کنم در جواب گفت امیر
 المومنین چنانچه بر تو رعایت و ملاحظه رعایا و زیر دستان تو فرمایند
 لازم و مستقیم است که آنکه رعایت و مراقبت رعایا را دور دستش است
 بخت و لایزال این باب ملایمت مینماید تا مبلغ مذکور را مستحق گردانند
 حسین بن محمد که از شعرا مشهور زمان خود بود و کیفیت که این ابی داود
 نزد عالمت دانست و نزد شما محسن علم کلام و نزد شما محسن علم فقه
 و مع هذا نزد حضرت معتمد بکس این کمالات موصوف است و استحقاق
 این ابی داود بجهت مامون خلیفه آنکه او را بدو گفت که من روزی مجلس
 عاصی بکس نمی گفتم مع التماس حاضر بودم که رسولی از جانب امیر المومنین
 وارد شد و گفت از خلیفه بنی که تو با حضرات مجلس خود درین وقت مجلس
 حاضر شوی این گفتم نمی آید که من مجلس خلافت رسم میکنم بر من فرمود
 التماس با اتفاق اصحاب مشاور امیر المومنین مشرف

که از آنست که بکس نمی آید

ششم و چون شروع در کلام کردم و تمهید مقدمه نمودم حضرت امیر المومنین
 کلام مرا بعد از استغفار استخفاف نمود و در من نظر غایت نظر فرمود
 و گفت چه کسی نام خود را گفتم که از منسوبان استان خلافت گفت ترا از عیسی
 الی القایه که باز داشت خود استم که حواله به یکی من گفتم که گفتم جسری
 و بفتح الکتاب الاجل یعنی تقدیر و انشاء و عده مرا باز داشته بود
 بعد از آن فرمود که من بعد در کار ما را بختش شود البته بدان حاضر شوی گفتم
 یا امیر المومنین بعد از آن لایزال بر موجب مذکور عاقل بودم و گوید چون یکی
 از کلمه از زبان او شنیدم که منوکی قضای بعضی بود از جانب مامون و آنحضرت
 و بکس وارد شد و چون بود و جسد او زیاده از دست سال نبود و جمعی از اصحاب
 و دانش و ارباب شرف و پیشوا را خود مصاحب ساخت از آنجا این ابی داود
 بود و بعد از آن در سنه اربع و عاتین مامون خلیفه بایه سر خلافت نهاد
 بجای من مبارک مشرف ساخت به یکی من گفتم که از اصحاب خود اختیار کنی طاعی
 که بر من مجلس و محالطت نماید بجهت کس ایشان اختیار فرمود این ابی داود
 یکی از ایشان بود و بعد از آن گفت از این جماعت چند کس را اختیار کن بکس
 فرمود یکی را ایشان را ابی داود بود و چون این ابی داود به آن مجلس رسید
 خلیفه را با تمام اصحاب خود مشرف کرد و این ابی داود را نیز فرمود که حاضر باش
 عندا لا یجوز ان یعد الله احد بنی داود را به برادر خود معتمد خلیفه و نسبت

فاشی مشایخ تیره در میگویند و وزیر مدکو را و را منع نموده چنانچه در صورت
 با نانی و واد رسیده نرو و زیر دست و گفته اند من صحبت تو را نازک
 است که حال من از قلت بگوشد و یا از زیادت بدست گزاید بکن این سخن
 مرا رفته داده است که بر ما واجب است ملاقات تو را بکن ترا ملاقات کنم
 بواسطه رعایت آن رفته است و این که ما خبر از صحبت تو می نایم بواسطه آنست
 بعد از آن از مجلس برخاست **الف** مکارم و با تر قاضی مکارم نایب داد
 و بعضی از شعر این زیادت را بقصیده که عدد آن منتهی است بخونود و اند
 و چنانچه خبر قاضی احمد رسیده این بیت گفته
 احسن من یسبحن مناجی **ش** جمک انما یسبح فی بیت
 ما اخرج الکلم الی مطر **فعل** و ضار از رفت
 چونان نظم بگوشت این زیادت رسیده **اس** به بیت در خدمت او بنابر آنکه
 اجدا و قاضی احمد بن و را در رفت فروکش بوده اند گفت **شعر**
 یا ذا الذی یطعم فی حیوانا **ع** و ضرت فی ملک الموت
 از بیت لا یزری حسابنا **ح** حسابنا معده و فی بیت
 قیر تم الکلم علم تنق **ح** حتی غلبنا النار با ازیت
 و احمد بن انیس و واد و رسا و س جادی را از سر سینه نشت و نیش و مایش
 از موت مگوشت و وزیر مدکو در بعد یوم و نیا و در نیش یوم و نیش

و از حسین یوم مرض طاع عارض شد و سیاهی تاریخ ذرات الوزی فی حوض
 المسیم و چون و را مرض طاع عارض شد و لدا و ابو الولید محمد را بحبای و
 نصب کرده نظر رشت او در ضب بنویسند و او را انداخت بسیار بنویسند
 و او را اسیم بن ابیسیس است و او را اسیم بن ابیسیس بنویسند و او را اسیم بن ابیسیس بنویسند
 غطت سواد بخت شک و افحی علی کسین نایب ابوک کک
 نقد قدیمت ابنا الکرام **ح** کا قدم ابنا انیسام **ح**
 و ابو الولید چهار سال بر سینه دیوان دیوان مظالم و قضا ستر حکم کرده و در سینه
 سبع و طاعت و ما بین متوکل خلیف بر اده و ولد و متغیر شد و امر کرد که ضیاع
 و طاک ایشان را از تصرف و حکومت ایشان بدر آورده بعد از آن او را از خدمت
 دیوان مظالم او لا و قضا نایب معز و ل کرده اند و این صورت در حاکم
 شد و سینه که کوره واقع شد بعد از آنکه از ابو الولید مگوشت و مبلغ
 بیت هزار دینار شد و و انداخته جوهر اعلی موازی عملی از زیادت فرموده
 ایشان را از سینه من رأی به بنده و فرستاد و تقوی قاضی الشافعی علی کتم نمود که
 ذکره فی حرف ابیاریت **ح** و وزیر که احمد بن ابی و او مقصوب شد
 و طاک و ضیاع او ما خود گشت بکمی از سینه و که قاضی از و در زمان تولیت
 خوف بود بهر خواست و گفت ما که او میگری بر خود و بر آنچه در سینه
 به کور است قاضی گفت لا و قضا مثل شهادت نیستی **ح** انکس منقل شد و برین

نشست و اصحاب مجلس از قوت قلب منرا لایه و ثبت و درین امر کسی نبود
بعد از آن جمع دیگر شدند عدول غلظت ملاک در حق خلیف کوه گرفت و در کلام
و قاضی احمد که در برض فایح در شهر محرم سنه اربع و مائین متوفی گشت و در آنجا
و از وی سقلاست گفت من بر کشتین و یارب بصره متولد گشت نام و کونیه ویست
از قاضی محیی بن اکشم بیست سال آسش بوده و این مخاف صورتی است
من در زجه محیی ذکر کرده ام لیکن بنیادی یافتام نوشته ام و الله اعلم و آنرا لایه
بیش از برش بر میت روزه در دی خلیف متوفی شده و در کتاب الله و کتب
در کتاب المذکور در تاریخ وفات قاضی احمد و این خاندان بسیار نفوذ
و چون دوست میداشتم که اینها با تمام که در شود بر توجیه یاد خود باشد
گویند حضرت متوکل خلیف ابا ابوبکر محمد بن احمد را بقتضا و دیوانه ظلم از خود
و در نوم الاربعاء خاشع شمره حضرت اربعین و مائین خول فرمود و ضیاع و اطلاق
بجای خود و الله بزرگوار است حضرت ایشان در آورده بعد از آن صاحبان زیاد و یار
مصلحت کرد و بعد از آن محمد بن احمد در دی قسده سنه اربعین و مائین در بغداد
متوفی شد و بعد از او پدرش قاضی محمد بن داود بیست و پنج سالگی رسید
و متوفی گشت و در کوه که در متوکل بر قاضی محمد بن داود و سنه سبع و ثمان بوده
و در زبانی من ذکر کرده که قاضی احمد در محرم سنه اربعین متوفی شده
و بعد از ایشان از در بیست و دو ساله فایح با تمام باقی تبدیل نموده و کونیه

تاریخ

بر سرش و او سنه سبع و ثمان متوفی شده و ایشان مرد و در بغداد بجا و بیست و
رسیده اند و کونیه پدرش در دی اربع سنه سبع و ثمان مرد و پدرش و بیست
نامش شتر بن محرم سنه اربعین متوفی شده و در میان ایشان یک پسر زیاد و کونیه نام

خلیفه کمال

و این بکر بن دیکشت که این بی و او سنه سبع و اربع و بیست و بیست
اصحاب ذوی الاالباب بوده و از اطراف و جوانب بلاد افضل و اکثر عباد
او متوفی گشت و متانسن بود و در روزی که من را لایه امانت جود با کمال و بیست
در خدایت خانت باز داد از من از فضل که با وی مکش و معراج
بود و در خانه او انتظار نعلش و یکشنبه گشت ذاتی که من کرم و معدنی
مکار و شیم بود و امروزه فون خواهد شد اگر در برنده او چیزی که من تحول
بر تخییر و من و عدم ذکر حقوق او خواهد بود چون بر جبار او ظاهر
یکی را نشان بر خواست و پیش از او و بانث و این دو بیت نقلی نموده

ایوم مات نظام ملک و الحسن و مات من کان سعدی علی اذن

و اخلت سبیل لادایب و حجت غش لکمارم فی خبر من کلین

و تقدم الشافیه حال و بعد از آن یکی که در شافیه

بر کمال لایه و السیر و واقف و لایه لایه و لایه

و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه و لایه

وهدیه التلخیص

ولیس قیت المسک بخر خطه و گفته اند که انشاء الخلف
توسعه جبر العیش و تسعونه و گفته اند که انشاء الخلف

البیبر جبرانی چنین گفته که از ابا العیت فریشتیدم که میگفت هر کس از درگاه
ایست شل بن ابی دواذیستم چه مرکز از پیش او بر خواستم که تمام خود گفته
که همراه او برو نشویم و در حدت نزد او بمانم و گفت هر کس از این خطه
و از غیره از اکابر این خطه نشینند و چون محاسن او بسیار بود این خطه
و گوید و بضم و ال ممل و فتح و او و بلفظ ال ممل است و الایاوی کبر
و فتح یا ممل و بلفظ و بعد از آن ال ممل و بلفظ و بابا و بن معین
تر از بن عدنان و الله رب العالمین

الحافظ ابو نعیم احمد از جمله این جمله بن احمد بن محمد بن محمد

میران المشهور بالخط و دی حاجب کتاب خط الاویست و از اکابر علماء
حدیث و بخودین حفاظ کلام شریف است و علم حدیث و از اکابر علماء زمان
فرارفته و بر و ایات حجج مستندین میرساند و کتاب طرا و کمالی از
وجود کالات است و از اهل و اجلی التیات است و او را در تاریخ
کتابی است و نهایت بلاغت و کمال فصاحت و زیاده و در کمالی از
کرد و ام بهین بود و گفت که کتاب که در نزد پدرش عبد الله نقل نمودم و او گفته

که حدیثش مردان بشرف اسلام هستند و او کسی از ایشان که به حدیث
اسلام خیر و مشرف کشید و او را مولی عبد الله بن معوی بن عبد الله بن شریک
طالب بوده و خطی است که در عهد عبد الله بن معوی در بن کتاب در خط خود
خواهد آمد و سالد که و بگفته که به حدیث عبد الله بن احمد و بنسبتین و غیره

متوفی شده و در عهد مادریش در قونکشته و حافظ مکرور در سنه ست و سن
و از جمله یا صفی بن متوفی شده و از جمله یا بکر بن مزه و مستحق و سکون صا و
ممل و فتح یا ممل و بعد از آن ال ممل و بلفظ و الایاوی کبر

و گوید و بضم و ال ممل و فتح و او و بلفظ ال ممل است و الایاوی کبر
و فتح یا ممل و بعد از آن ال ممل و بلفظ و بابا و بن معین
تر از بن عدنان و الله رب العالمین

الحافظ ابو نعیم احمد از جمله این جمله بن احمد بن محمد بن محمد
میران المشهور بالخط و دی حاجب کتاب خط الاویست و از اکابر علماء
حدیث و بخودین حفاظ کلام شریف است و علم حدیث و از اکابر علماء زمان
فرارفته و بر و ایات حجج مستندین میرساند و کتاب طرا و کمالی از
وجود کالات است و از اهل و اجلی التیات است و او را در تاریخ

کتابی است و نهایت بلاغت و کمال فصاحت و زیاده و در کمالی از
کرد و ام بهین بود و گفت که کتاب که در نزد پدرش عبد الله نقل نمودم و او گفته

در قونکشته

در قونکشته

جلد دوم

ایکرم یا بعدی الدین اسد فاعلی انهم لا تظلموا من رجاء منکره
 الخضر فرمود که حضرت خاتم نبیاء اصفاء و صفای نفس در کرد
 و این نهایت بخت و این دو بیت را نسبت از مقام خواند
 و ثانی علی القدم فی جنب جبار و ثانی لا عادی فی طبع
 اضم و ثانی ویت یا معیت و ثانی فیله یا بعدی
 و مثل مذکور بعضی
 لا عینی را با عیب یا نو و سبب است

و آنحضرت در سنه غزین و فتره در قزوین متوفی و در قزوین اکنون
 در آنجا است و طویست بنظم طاهر و سکون و او کسین میفرمود است
 بطوس و آنجا است بخوان شش بر و ویند یکی طیاران و طیار
 بعد از آنکه یا موصوفه و بعد از او و موصوفه الف و نون ساکنه و دیگر
 نون قائم بنسخ قون و سکون و او و نسخ فاف و بعد از آن نون و این
 دو موضع را زیاده بر مزار و در نیمه نایب است و السلام و الحمد و
 و غیره بنسخ چن میفرمودند و بعد از الف لام نسبت است و الف
 بر عادت اول خواندم و در جان چنان قصاید را قصایدی و عطار را
 عطار میگویند و بعضی خفیف تر خوانده اند و نسبتا ای الف و نون
 و این است از قریه طوس و این خلاف مشهور است و بیکر معانی و بر

ذکر طوس

بیان غزالی

در بیان قزوین کاتب
 قلاع لاحده است

کاتب

الکاتب مولف برکت و الله اعلم و قزوین بنسخ فاف و سکون
 و کس و او و سکون یا مشاء من کتب و بعد از نون و آن میفرمود است
 در کتب نزد قلاع لاحده و اسمعیل ابو الفصح احمد بن علی بن کاتب
 اندوه بان بر نون و ی از عطف افعالا و فاعلیت بوده و در اصول و فروع
 و مختلف و متن و نحو و مهارت تمام داشته و بر حضرت ابی حامد کوفی
 و ابی کمال شاشی و ابی الحسن الدیلمی و آتشی و تقدیر نموده و در آخر
 در تحقیقات علوم و کشف حقایق و کتب و کتب و غیره در اصول
 کتب نموده و در هر یک نظایر بعد از کتب از کتب و کتب شده و در
 عشرین و نفس یا و بعد از او کجای و این و کتب و کتب
 بنسخ یا موصوفه و سکون را و بعد از الف نون و السلام
 و الحمد و ب العزیز

کاتب

ابو جعفر احمد بن محمد بن اسمعیل بن یونس الرازی قزوینی
 و در فضل او و کتب او و در اقصای کتب بر صحیف یا م فی است
 از آنجه متنبه قرآن کریم و کتب اعراب القرآن و کتب نایخ و مشون
 و کتب لغاه در علم نحو و کتب الاشتقاق و تفسیر آیات سیدیه
 و کتب ادب و کتب کتب کتب کتب و کتب لغاتی و کتب
 مختلفه و او را و اما و کتب الاشتقاق و کتب الحقیقت و ابی است

کاتب

مذکور روایت میگوید که وی عالم متوکل علیه و بکثرت حفظ و تدقیق
 بود و معرفت علوم عربیه و روایات اشعار قدیم مشهور زمانه بود و چنان
 سخن و جوابی نزد کسول مشایخ و فحول عالم عظام مقدم و محترم بود
 حضرت شیخ ابن الاعرابی القسری با اعتنا و اغما و تمام برستیف داشت
 و در بعضی مسائل که در آن خلک داشته اند و سوال میفرموده ابوالبکاس
 مذکور که پدر که در خدمت حضرت و مایش ابتدا تجسس علوم خصوصاً علم عربیه
 نمود و بعد در فرآید اقامت مقام فرمود و در آن زمانه به پیروی مردم
 و چون به دست نجس ساکی رسیدم بیک سکه از مسایل اعیان فرامانده بود
 که محو طاعت خود باشد از ابو بکر این مجامع المهری مشغول است که گفته
 شنب نوی من گفت یا ابابکر جمیع از علمای علوم کشفال نمودند و تقاضا
 علیه فایز شد و فایز اصحاب قرآن بقرآن و اصحاب حدیث حدیث
 و اصحاب فقه فقه و من کشفال نمودم بکر بزرگ و عس و فی آنم که کمال
 در اخوت به خواص بود و چون از بکر شتم شب در خواب دیدم حضرت
 رسالت پناه قرنی را صدقات الله و سلام علیه بگفت ابوالبکاس
 از من سلام رسان و بگوشت صاحب العلم المستطیل ابو عبد الله و در پی
 پیش گفته که عرض حضرت رسالت پناه ختمی علیه السلام از علم سبطی که
 کلام بان کامل و خطاب بدان محول میکرد و جامع علوم بود و حاج است

ابو عمر زاهد معروف بطه و کنت که من در مجلسی صحبت حضرت ابابکاس
 مشرف بودم که شخصی مسند از و سوال کرد که کنت من و انم سایل کنت فر
 میگویی من و انم حال آنکه قتل از با و بسوی توئی که و ابابکاس و انم و انم
 ساعی از باب شوق و فضایل و موصول درگاه تو شد و در مضر و ب
 بکر و ابوالبکاس کنت اگر والد ترا بذر از با و بسوی کنت من و انم
 برشته بودی مرا به تو از ان نمی بستی و کنت تب فیض از غایت
 اخلاص است و ان کنا به جبر ان کثر الغایه است ابو بکر
 در بعضی ایام است و کنت که ابوالبکاس شب بعضی اشعار بطه بر
 میخواند من و انم که نران است و یا غیروا **از آنجا که**
 از کنت قرئت النفس ثم جوتها فلم یبق النفس الا زفنا
 سبقتی بقاء القیضه الی اوکما یستمر لکلی ابو بکر
 خلکان باقی بالصوره کما و ابرع بابت و طالع و انما
 فبیر الله جمیع بیننا فابکوا و اموما کنت فکنتها
 این فرات گفته که وی دست مابین متولد شده و قبل ستر ارج و مایش و قبل
 اعدی و مایش و لایزال است بر آن میگفت که و رسنه مایش متولد شده
 که این فرات گفته که ابوالبکاس کنت که چون موی خفیه تارخ ستر ارج
 و مایش مجده او و و زنی از باب الحیده بجا داشت و مایه بر و ن گرفت

و مردم از او جانب حقست نظاره میکردند چه مردم برابر داشته بودی گشت
 این کس را مونس است و این سال چهارم است که من از راه طلب کردم و من از آن وقت
 چهار سال بودم و در تمام استماع عشره اهل الاول و قبل فی عالم کبریه
 ابدی و تسعین و عاتین بنده او متوفی شده و در بقیه باب ششم در ذکر کتب و کلام
 و سبب وفات او آمده و در این فقهی عارض شده بود و در ترجمه بعد از عصر
 از جامع بیرون آمده و در دست کنای و آشفته که بدان خاطر بوده پس
 در کتاب دراهم و معاد هم شده و سبب آن صفا و در زمین مکانی گشت و
 چون از بیابان برآورد و انداخته و در غسل و پیداشده
 و او را بدین حال بمشرفه غن رسیده اند و او از آن مایه و شکم
 و در ثانی ایوم بمجره و مغفرت است که بمجاور و مقارب گشته جدا شود
 بفتح شین و سکون با و مشاه من کتبا و فستح با و بعد از آن فونی
 نسبت اوست شیبانی و آن قبل از بکون و این و آن و شیبانی سبب گشتن
 بنی ثعلب بن عکابه و دیگر شیبانی بن و مال بن ثعلب بن عکابه است
 و شیبانی اعلی عم شیبانی اسفل است و از ثعلب است و کتاب المصون
 و کتاب اختلاف النعمین و کتاب معانی الذان و کتاب بطلان العالم
 و کتاب التزاید و کتاب معانی الشعر و کتاب التفسیر و کتاب بطلان
 و کتاب بطلان و کتاب بطلان و کتاب بطلان و کتاب بطلان

و کتاب الایان و کتاب الوقت و الاپناه و کتاب الاغاط و کتاب الیها
 و کتاب الاوسط و کتاب السایل و کتاب حدائق و غیره که است
 و احوط در سبب التمسک
 و هو الطاهر لجمه بن محمد بن ابی بن ابراهیم بن سلیمان الایمبانی
 الملقب صدر الدین یکی از بزرگان حنفی مشهور در اصفهان است و بکونی
 مشایخ طائفت و مضاجعت نموده و معتقد مذمت امام شافعی رضی الله
 و بعد از او را خنده و بر یکبارگی الحسن علی بر آس و رفت و در خطیبان کربا
 یکمین بن ابهری از القوس و لغت نموده و ترود نموده و از ابی محمد صغیر بن
 السراج و غیره من اغانی لایله و الفضل حدیث میبوده و قطع مایه و
 و طوف چاه و نموده و از راه ابراهیم از مدینه بنده و در سنه اصدی عشر و شش
 بنده اسکندریه قد و هم شریف از نوای و آشفته و حدیث در ابی ساکنی بوده
 و در فضل بس از آنکه بعد از حدیث و علم حدیث و غیره بیست و سی و سی و
 و در زمان و مشی و بزرگی در روزگار بنوده و ابو الحسن علی بن السراج و
 فخر عیدی جدا و بنای ریح سند است و اربعین و شش و بنده اسکندریه حدیث
 بنا نموده و آن مدرسه ابی الاق بن و در وقت و مشهور است و من قاضی از
 اصحاب او را و یا در معبره و نمایه یاد هم و از ایشان استماع حدیث نموده
 نموده و این را بر روایت حدیث با زبانت و انداخته و من از بنی ثعلب

صود ۹

و عشرین و ستمایه متوفا متوفی شده و آنحضرت ابتدا از پیشتره این
در ابریل خود بود و ازین منتهی به راکه بر این حواله اش میبود و بخط بعض
افاضل بود و بعد مطالع استعاره نمود بعد از آن دیدم که آن جوانی را بهیجا
در شمع خود نقل نمود و بود و فاسکی اصل نموده و جو این خط مشرقی و مخرج
سبب رخسار این بود و او در سلطان بن مظفر بن غانم بن عبد الکریم الجیلی
از قبیله العسقلی المذکر از خطایب پیدا بود و او را که بر خطایب میبود
و که میبود و هفت در پانزده بجو تا میف نمود بود و بر وی غایب در خطایب
عرض کرد و قبول نکرد چه بنایت مندرین و متقی بود و در یوم الاثنا عشر
شربیع الاول سده ای و ثلاثین و ستمایه بجو از رحمت الهی میفرستاد و در شربیع
مذکور گشت و ستاد زیاده از شصت سال بود و در کسسه نایب و منیر به حجت استغاث
جسب کمال پیغمبر او داشتند خدا و شرف الدین ابو الفاضل علوم را
در موصول خدمت و الی بر که از او کشتن جسب نمود بود و در شربیع
و کربت حجت مطلقا اختیار نموده بود و از تحت علامه و مکار و فضلاء
امصار از نو قریه کمال و جامعیت افضال او در عزت و شرف و در کمال
و در شربیع میبودند و چون شرح کلمات و بسط فضا و اوقات
موردی و جمله کلام می شد بر این مختصر اختصار نمود و الی حدیث این
ابو عبد الله محمد بن یحیی بن عبد ربیع بن حبیب بن حدیر بن سالم التلمی

الفخری بن حبیب

مدنی مشام بن عبد الرحمن بن معاوی بن مشام بن عبد الملک بن مروان بن
الحکم الاموی و یحیی از علی و مسند و کثرت حفظ و معرفت اخبار کبار
و کتب حدیث و کتب صحابه بر وی منشی است تا میف نمود و از و یحیی
در غایت جودت و فصاحت مازده و از جواد شاد است
یا ذی خط العبد الی بوجه خطین با و عت و با بلا
لمستح عبده یحیی فطک صادم حتی ثبت به و یک طایفه
در قیام العسقلی و بعضی گشت از آن ای طایفه کاتب و الی نقل عت و یحیی
و بعد از شربیع الحالی بسکه خدا اله به ایم التدریس شربیع
کاشف از غضب جفون من زحرس جعل الفی و یحیی
ولما یضاه من محمد المذکر
نور عتبی بر قرة و اعتاق ثم قامت مکی مکن التذوق
فدت فی طایفه القبح منها بین کتب الحیوب و الطوق
به قسیم الجفون من غیر سقم بین عتیک من شربیع اعتاق
این یوم التذوق افطع یوم یقینی است قبل یوم التذوق
و از آن اوست از جبهه قصیده طریقه که در مدح مندرین یحیی بن عبد الرحمن
تکبیر بن مشام بن عبد الرحمن بن معاوی بن مشام بن عبد الملک بن مروان الحکمی
تکبیر بن مشام بن عبد الرحمن بن معاوی بن مشام بن عبد الملک بن مروان الحکمی

بر چهارم اندی نشسته و دستش بوسه هم او را دعا کرد و دست بر پیشانی
گذاشت و در نظر میکردیم که چشمتان بعد از آن وقت ویدی و در حال افتاده
و در وی او از اثر آب گشت نهاد داشت و بغایت نجیب الجسم بود که چون عرقی
از تابیت کن ب لایع العزیزی در شرح شریفی فارغ شد و بود در این
در وصف و ثواب آن شروع نمودند ابو العلاء گفت که مینی مرحوم گانه
بطرغ غیب حال را مشاهده کرده بوده که گفتند و میگویند

اناللهی فی نظر الاعلی علیه ادبی و اسمعت کلماتی من به صمم
و دیوان ابوتام را مویخ و مختصر کرد انیسده و بر و شرفی که در کتب
و دیوان بجزیه شرفی شریف الولید و دیوان سنبی را شرفی شریفی
قتلی نموده و بر خواص اشعار و معانی آنها و ابی از غیر آن کرده بود
بجز نکشت و نفرت ایشان نموده و منتقد و توجیه کلام ایشان
فرموده و در سنده فان و تسین و غنایم کیا و بغداد و در سنده تسین
و شقایق بار دیگر رسیده و در کتبه اخیر کیال و امنت با مسکن شده
بعد از آن عودت به قوه نموده و در منزل خود ساکن شده و لا یرال
بطلمسه اشتغال نموده و مشروع و تالیف و تصنیف نموده و مردم از
احد علوم و کلمات نموده اند و از اطراف و جوانب اتفاقا در باب
علی الاطلاق یکجمله او تر و دینموده اند و قول علی است و در

ذوی الاقدار و الاضات به و کتابات مبسر است و الله وی خود را
رسم نخستین نام نهاده بوده از جهت او است اقامت منزل و بر شیده کما
ایده از رویه آب و کل و مدت چهل و پنج سال نرسیده که گشت بخورده
چرا دیده که حکما سلف اکل لحم بنا بر تندیب و ذبح حیوان خورده اند و غیر
ترک کرده و در یازده سالگی شریف میگفتند از جمله اشعار است

لا تطلبن بالکرم ربه فتم المبلغ بقر جد معزال
سکنی انما کان لیساکلا ثلث سدا درج و مذا احوال
و تبارح لیل الجده ثلث و قیل شد ربيع الاول و قیل ثلث عشر
و اربعین و اربعه و اربعه متوفی شده و من شنیده که وی و صیفت نموده
که بر سر مرزا او ابریت کتابت فرمایند

اینجا از کتب قدسیه و کتب اهل بیت است

مذا ابناء ابی سید علی
از مضمون این بیت آن فهم می شود که او در عدم ایلا و اولاد تابع
نما و حکما بوده چه نزد ایشان ایلا و اولاد اثبات حیثیت بر اولاد
است و می سوزد و زبر بیض شده و در بوم چهارم مرغ روشن از قفس
به ن و شرکت مین بارج عالم قدس بر و از نموده و در بن و قش
نزد او بغیر از این اعلام او کسی نبوده بدین گفته بوسید این
چون گفت او را اعلان نموده اند و مربوط و غیره است نموده ترک کرده اند

اگرچه این سستی گشته و نه در این معنی و در جای دیگر و اسلام بن حق حجت است
بکس مگر در این با حسن بیارسته و بگو ترا خبری بیان فرموده

در شرح شعر و طریقی

و کما تلاء من سکره فقام و نامت عیون الناس
و نوت الیه علی بده و نورین وری و الحسن
آدب الیه و بیت الکوی و اسماء الیه و کواکب
و بیت یلیق و بیت الی ان تسمی شعر النفس
و بیت من جاعل النفس و ارشفت من سوا النفس
و این معنی را به معنی آریش از حق نموده و نه بیکین معنی و در اینجا قول را در انفس است

نموت الیه بقا نام الیهما سوخا نیامه حاله علی مال

و عظم الشاء او غدا و یاق است و در در باب و مقبره و مقبول است
و بی تاریخ پسند این و ثلثین و ثلثه و تولد و در محو و نار و سحر جادوی کادیه
سرت و عیشین و اربع مایه و طوطی متوفی شده و در روز و کبر او را در مقبره ام پیر شوی
سرت و راحت پسند و اند و آله و جدا و عبد الملک در کتاب الصدقه مذکور است
و شمس بضم شین مثلثه و فتح کاه سکون یا مشا من تحتها و الی مملات و الی شمس
و فتح حمزه و سکون شین مثلثه و فتح جیم و بعدا عین مملات و الی شمس و الی شمس
بن سلطان و آن قبله کبریات و الی و رب العالمین **ابو الحسین محمد بن علی**

اللغوی ۳

بن زکریا بن محمد بن حبیب الازدی اللغوی و یاق نام و مقدم از باب علم و دانش بوده
و مهارت تام در علوم خصوصاً در علم خود داشته و کتاب مجلی او لغت بحر نظام
تألیف نموده و با وجازت و اختصار عبارت بر معانی کثیر بخوبی گردانیده و کتاب
حکیمه لغتها را در نهایت تفان ترتیب فرموده که بدان اعیان و امتحان و سبب و سبب است
قدما در باب دانش میفرموده باقی نمانده و ری صاحب مقامات سلوب بنی الزین و ابی
و احمد فرموده و صد سکه فضیله در مقامه بطی از وی شریف و حکمت وضع
نموده و بی همیشه در میان ساکن بوده و بجمع الزین لغاتی صاحب لغات الاتی
و کرده ان شاء الله از دستاورد علوم و معارف میفرموده و او را اشعار و جیده بسیار
از احوال و بیات است

اشع نقال و صبح
ایک و خوار و است
جمع الخیر و لغه
من اشقات علی لغه

وله رحمه الله

اذا كنت فی جاد و سنا و انت بما کف منم
فان من یحک و لا تو حیه و تو الک الکیم و الدیم

وله رحمه الله رحمه

سعی حمدان الدیش است بقالی
سوی ذات فی الاشاء و ما یقر تم
و بعدا عین مملات و الی شمس و الی شمس
و بعدا عین مملات و الی شمس و الی شمس

مکرری
الکتاب النظم

نیت الدی حستة خیراتی بدین دانی و فیه پی دیم
و اینجاست عارفین است که در کلمات و در کلمات
 و قالوا کیف حالک قلت خیر تقنی بجاهد و تقوت حاج
 اذا از دخت موم الصدر قلنا عسی یو یاکون لها انخراج
 نری مری و انیر نری **و فارسی معنوی السراج**
 و اورا اشعار حسنه کثیره بسیار است در سنین و ثلثه در مری متوفی شدن و در مقابل
 شده تانی طبرستان و نیز الجرجانی در مری کشته و بعضی گفته اند در صورت نفس و تقویت
 غیر متوفی شدن اول شرات **و الفارسی** پنج را و بعد از الف زائده است
 مری در مری زائده و از شامیر و و علم است و زائده است چنانچه در مری زو
 انساب احدی مری و شایان **والله اعلم**
ابو الطیب احمد بن حسین بن الحسین عبد الصمد الجعفی الکوفی المعروف بالمعتقی
 الشاعر المشهور و گفته اند که وی احمد بن الحسین مروه بن عبد الجبار است و او را علم اصولی
 اگر چه نبوده و در او ان صبا بیام سیده و اطراف و اقطار و لامات و اطوف نمود
 و چون ادب و کلمات استعمال گامی فرموده و در ان ماهر و کامی گشته و بیشتر نقل
 لغت و اطالع بر غایب و غوامض آن شری تمام داشته سرگزازی سوا نموده اند که وی
 در جواب استیضاه و تکلام فصحاء و بار نظم و نثر نماید حتی گفته اند که حضرت شیخ ابوالعلی
 انصاری صاحب الاطالع و النظم از او پرسید که ما را برودن نفسی چه معنی است

فی الحال کنته جلی و طری و شیخ ابو علی که من عباد الله شایان در وضع کتب کثرت
 کتبه پنج ثلث یا نیم یا ختم و این رتبه از فضایل بر است گفتند که حضرت ابو علی در حداد
 چنین گوید **و جلی** جمع جلی است و ان مرغی است که او را هیچ گویند یعنی یک **و طری**
 جمع طریان است بر مثال قطران و ان جانوری است شنبه الیوم شوا حضرت در غایت
 فصاحت و نهایت ملاحظات و چون اشرفی ان محلی است بایر و ان مرض نمی رسد
 شیخ تاج الدین الکندی رحمه الله از و دویت روایت میکند که آن در دیوان او نیست
 روایت حضرت تین که کرتن بابا پسند و صحیح مقول ثابت است پس بار غزل و دوت
 و انهم که از او ذکر کنم

ابن خیفه الکلبی نسطری
 است المعلوم انما المعلوم لانی از ان عالمی خیر انما یق

و چون سقین بعد مرخص شده و یکی از اصدقا و او را پارسا پیست نموده و چون صحت و غایت
 مرون شده از و سمارت خود گفت الیه و حلتی و صلتا و قطعنی مبلان رت
 ان لا تحب العدا لی و لا تکره العدا علی فلت و مردم با و شو او اخلاف بسیار است یعنی
 راسه که شو از ان شرابی تمام و من بعد ارج است و بعضی بر آنکه شوای تمام از و احسن الطیف
 ابو العباس احمد بن محمد ان می اش و الا قی ذکر و حقیقت بدان شایان است که از شرف و زو
 متبقی و از او قول نقل نموده و من از و دارم که سفت کنم بر و و معنی که گمان سستی بوقت
 که و بجز و از ان دو معنی می گمانت

دانی المیزان را از روی فوادی فی عشاء من شبالی

مهرت و اوصاف حق ساسم تخت مرآت افعال علی افعال

والاخره من

فی فضل سینه العیون خبره حکمای جبرین و لا دانی

و قول علامه را عشاء و اتمام کبریا و ان او بوده و از اثر جانوشته اند یکی از شایع خطای که من
بند از مجلس شریف او مشغول بودم گفت که من و آنم زیاده بر جل شایع ما بر محقق
و المظنون اخلاص را باب علم و دانش بر دیوان او نوشته اند و در بیان فی اوصاف
گزارند و بی شبیه است که مشارالیه شخص مسعود و مقبول بوده و او را منتی بیارند
گفته اند که وی در دیوانه گاه و آن موضعی است بین گفته و انشام دعوی نبوت
کرده و جمیع کشته از تنید بی کعب و غیر هم او را متابعت و مطاعت نموده اند بعد از
لؤلؤ حاکم محض نایب خشیسته بخار و اتمام نموده و در اندر هم ساخته و احباب او را
متوفی گردانیده و او را از جرئت و حسب مدید فرموده و بهار استیلا و ارمغان
و سترج گردانیده و بعضی غرایب گویند که این امر است و تیارج سند و ثانی
و ثانیه تحت استیلا و سیلا دوله ابن همان و اصل شده و در پیست از بعضی نازده
مشارقت نموده و چهار رکنه و خود را بهلا زنت کافور خشیسته و اندر جبرین الاخره
رسانیده و این را از این گفته و همیشه من می کافور با نوزده و کر که غریبی است
و با حجاب مالیک علی خوف و منطقه سوار می شده و چون کافور از شاه او کاتبی نموده

او را بجه کرده و در شب عید انجی سپید نعین و ثناء از او و بطریق قرار معارف نموده

و کافور از غلبه و بجات شتی سلطان فرستاده و به فرسیده اند و منش و این قرار کنده

حضرت کافور را با عطا و مال و انانی و تقویض اعمال و اشغال سلطان می نمود و گردانیده بود

و چون قنار و قنار و قنار و در شتر و اشراف سرا و در نوبه و کبر مشایخ نموده و از توهم

خیالت گردیده و صاحب کافور را در بعضی سخنان عتاب فرموده و گفته اند کسی که بعد از عاقبت

سپالت صلی الله علیه و سلم دعوی نبوت تواند کرد و باید دعوی شدت در ملک

بکافور تواند نمود و این نوع این بی الهی گفته که من دیوانی الطیب را بر و قرات می کردم

رسیدم نصیحه که در معراج کافور گفته بود و اول آن قصیده است **شعر**

اغاب نیک الشوق الشوق اغاب و اعجب من العجب و العجب

الایات شوی الا قول قصیده و لا اشکی فیها و لا ایت

و بی نایده الشعر منی اقله و لکن قلبی باینه العیون قلب

کنتم کلونه و ابا شده که این چنین شری از برای خیره سیلا دوله مدیون گفته و گوشت سینه

را بدین معنی انداز و تخدیر نمودم و بنظم و شعر جان فرمودم خدا و او بسوی تدبیر و قوت تیز را

بکافور داد و این بیت در غایب گفته شد **شعر** انا اجد و اعط انا پس با کعبه

ولا تعطين انا را انا قایل **شعر** سیلا دوله مدیون علم را بجه فرود اجناس فرموده

و این نشان را بیکدیگر در خواست علوم و حقایق معارف حیات است بینم و اندر در نشان

میانه مبتنی و این قائله سخی و حتی واقع شدن این غلبه بر سحر شنبی بسته و در

از وقت بازمانده بقیه دویسی به دروید پرداخت
و بقیه امانت شود و هرگاه غرض از این

و او را معافی بپوشید و شتر سپید راست و فاشا و در ستره تعظیم اعدا در سپنه تاج تعظیم
و شمشاد و جوی و در آخر سپیدی که حاکم ابو سعید عبدالرحمن بن محمد بن دوست جمع نموده بود و بفرمود
این آفرین سپیدی است و گفته وی حمد الله مع در حدیثی است که شتر جادوی آن را سپنه ثانی
و تسعین و شمشاد بر من بگفته است و می شده و او را سر برافراشته بود و حق نموده اند و می را در قبر
انگشت حاصل شده و انگشت و در دست می خواند و ترش شده اند چون بر او را پیش کرده اند
و انگشت زنده بود

مجموع الزمان

دیده اند که حسن خود را بر بول تسبیح گرفته دست از دنیا فانی بده داشت است

ابو القاسم محمد بن محمد بن اسماعیل بن ابی حمزه بن طایف بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسین
بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم الرضی المصری وی یقب القبا فخره طایفین و هو الکلی
دوستان آن قدم نهاده و او در زیاده و غل اشعار غیر لطیفه دارد **ابو منصور عثمان بن کثیر**

در سینه ذکر کرده و بعضی اشعار او ایراد نموده از جمله است

علی بن ابی لهبر یا لحاسه وانی علی رب الزمان الیاحیه

ای قی حیا علیا و حی است و اقیه من اقیبت و مود

آمین خمار المعروف یا مسیحی در تاریخ مصر چنین گوید که وی در سنه خمس و اربعین و ثمانیه

مستوفی شده و بعضی زیاده و بی موش خامس شریف شیان المعظم سنه مذکوره گفته اند

و در مقبره منسوب بدیشان در خلف مصری جدید مکتوبه قرن گذشته و مدت شصت و چهار سال

نگه رانیده و **خطبای** فقیه طائیفی و این موعظین لب جواد ابراهیم است و او را

طایف بواسطه این کیفیت اند که وی شایع بوده و عاقبت طایف مکتوبه روزی چاه و خود را

از غلام طلب میخورد و غلام را راه داده او گفته من طایف یعنی قبا قبا میگویم این اسم و

باقی ماند و شکر کرده و **انتهی** فقیه را حسن مشهوره معلول است این معانی گفته که کتاب

اسب بطنه و آت محمدیه و الحمد لله رب العالمین **ابو حامد احمد**

بن محمد الانطاسکی المشهور بابی الرقیق الشکر شایع را در تیه الدمر ذکر نموده که وی در روزی

و تمید احسان و فرید شعرا و مجیدین و وحیده ما و حین محسنین است و او در اقسام شعرا

دیده اند که حسن خود را بر بول تسبیح گرفته دست از دنیا فانی بده داشت است

جد و نزل قصبای پس فصاحت و فضل از کمالان ربوده و او در شام مجرای شجاعت

در عراق و از غرر حماده و شعرا و است که ابو الفرج یعقوب بن کلس و زید غرر بن المعزی

حاجب صحرایان مدح نموده و این دو بیت از آن است **ش**

قد صفا مقامه و اعتداده و اقامه فونه و عشاره

و العالی لریخت کفن بک غرخت و معی جاره

اکثر شعر او منقح و پیکره و بر اسلوب شعر ضعیف الدلالت القصار البصری موجه و بکر است

وی مدتی مدید بمصر اقامت نموده و ملک و روسا را بخارا بدیج ششتری مدح نموده و خصوصا

المغیرای تمیم معذبا منصور بن القائم بن المهاجید و ولدا و عسکریه و الکاکم قاضی

جوهر و وزیر ابی الفرج بن کلس غیریم من اعیان مصر و ذکر محمد و حین مذکورین بزرگوار

در ترجمه اسمای ایشان محل عمل خوانده اند این است **انتهی** امیر محمد رسیج در تاریخ مصر این

تبعی را ذکر نموده و گفته که وی در سینه شصت و تسعین و ثمانستوفی شده و بعضی زیاده و بی موش

المجید شانی عشرین رمضان و قسطن مع الاخرین السبب المذکور گفته اند و این فقیه که

وی مصر مستوفی شده و **الانطاسکی** فقیه حمزه و سکون نون و فقیه طایف محمد و بعد از انطاسکی

نسب است و انطاسکی و آن مدینه ایست از قلعیم شام قریب بحلب و **انتهی** فقیه را و قاف

و سکون عین مملو و فقیه حمزه و بعد از انطاسکی و **الحمد لله رب العالمین ابو الحسن احمد**

بن محمد بن یحیی بن محمد بن خالد بن ملک معروف بخط البرکلی القدیم و قاضی حاصل صاحب فنون و

از علم تواریخ و اخبار نجوم و تغییر زمانات و معرفت مقامات خیر و معروف بوده و ابو نصر

المحظنه البی

اخبار و اشعار و در جمع نمودن وی نظرها و عصر و نهاره و در آل پاکه با شعرا و ارباب
 و اخبار شایسته و ممتاز و ممتاز بود **از جمله اشعار او است**
 ان ابرارنا من قول الله من جودهم فاحوا به ثا لنوال المنشر
 فلم يخل من احسانهم لفظ محبهم ولم يخل من ترفيعهم لفظهم
وله رحمه الله
 نلت لما نلت عني تقضي فودي في المنام مستبام
 فعات لي في حرتي يا لم يضا وتعلم ان اذ كنت في المنام
 و در سپنت عشرين و ثمان و قيسل ربع و عشرين بواسطه متوفى شده و با بورت
 او را از واسطه بنهاد و نقل نمود **از جمله اشعار او** بفتح هم و سكون هاء و فتح طاء و فتح عطاء و جود و جودان
 و انقباض است **و گفته اند** بن محمد اورد بن لقبه و كروا نیده **و خطیب بغدادی** رحه الله
 حين كنهه كروا نیده و در شعبان سپنت اربع و عشرين و ما تین بود **و احوال او در**
تاریخ بغداد و کتاب الاغانی تحقیقا بفرع اصفها فی تحصیل مکرر است و الحماة الطیفة
ابو علاء احمد بن محمد العاصی بن احمد بن سیدمان بن عیسی بن وراج الاله القسطنطینی الشمر
 وی کاتب مضمون بنیانی عامر صاحب اندلس و شاعر و بوده و در اندلس از جمله علمای معتدین
 و شعرا و خطیبان بوده **ابو منصور شمس الدین** و در تهمذ التبرکد کرده و گفته وی بولایت
 اندلس حوسب است بولایت شام و او یکی از قول شعرا است و در مجمع و تجمیع اشعار
 سے نظیر در کتاب است **حسن بن بنیام** در کتاب و خیر احوال و دیگر کوفه است

ابن دماج القسطنطینی

و بعضی از سماع و خلاف کلام او را ایراد نمود **مضمون بن ابی عامر قسطنطینی** المکرر که
 قصیده ابو نواس که یکی که در مدح خضیب بن عبد المجید صاحب الحراج بمکرر گفته معارضه نماید
 و من اقصیه را از دیوان قسطنطینی که در مجلد است نقل نمودم **و آن قصیده است**
 الم تعلم ان الثار هو اللو **و ان مویوت العاجسین یجور**
 تخون طول انفسا ر قوا **لنفسک ان العاصم یسیر**
 و عین ارد ما للمنا و آتیا **التي حثاه المکرات یسیر**
 فان حیات المملکة یقتن **لراکبها ان اجزاء و خطیر**
 چون ابن قصیده و مسمی بطول بود ارار او آن تمام بدین مقدار قناعت نمود و وزیر قریب
 بین چند قصیده ابو نواس که معارضه و معارضه از برای خضیب مذکور گفته بود و کوفه و بوشه
 آجازه و بیتها ابو کرم قصیده **و میسر و مایرجی که یکیشیه**
 تقول التي من شيتا ف محبي **خویر علیا ان تراکبیه**
 اما دون مصر لفتی تطلب **لی ان اسباب النکشیه**
 فقلت لها و استعجلت با **جرت فیری من عین عسیر**
 او الم تر ان من الحبيب کاتب **فای فقی سعد الحبيب و ر ح**
 گویند چون ابو نواس از مصر بنیاد رحمت نمود و طیفه را بروج کرده و بجهنم خلافت
 قاهره شده و در مدد داشت و آن کشت حضرت خلیفه بدو گفته بود که بعضی از اب ما را
 بدین بیت او الم تر ان من الحبيب رکابا **کج مدح کرده و با شیخ را نجه حید مدح خوانی**

ابو نواس ازین سخن شرمناک شد و سر در پیش انداخت بعد از آنکه صاحب سب بر او
و این دو بیت را از انشا خود بر خط خواند **بیت** اذ اعن انشیا علیک بصلی
فان کاشی و فوق کاشی **بیت** و ان جرت الاغاط منا بدیهه بالیکرک اننا فانت الذی یسج
ولادت او در محرم پندسج و ربیع و ثمانیه و در سلطانه ساسانی سپید خاویز
سپید آمدی و عشرين و اربعه رجه از ستونی مشرق و در کجای نفع دال و ارمه
و بعد از آن جیم اسم عبادت **و التعلی** نفع قاف و سپکون پسین مهر و شنبه
لام نب اوست بیت طله و آن مدینه است با بسیرت الیها قطله الدراج و لک علم **و الحمد لله**
ابو الولید احمد بن عبدالله بن جعفر بن غالب بن زید و ناخود می لاندلسی القریبی الشمری
ابن سب صاحب ذخیره در شان ابو الولید چنین گوید که وی صاحب علم کلام
مشهور و سلوک و خاتمه شواخصی از نبی مخرم است و جوهر فردی است که امواج
حجاب نام او را بسا جل ظهور انداخته و محرابی است که موج او را کی اشعار فیض بر دیگر
که اشراقات او تمام لامعانی چیده است و ی از انبار را غاضقها قرطبه بوده
و در جودت شعر و نظم کلام مجرب **بیت** فی دین نان و سرمد اوان و ازین
و از قرطبه بخت المعتمد بن عباده صاحب استیثیه تا پنج سپید آمدی و ربیع
و از بغداد انتقال نموده و بواسطه حسن معاشرت و کمال کمال و فطنت مجرم سرسبز
خلوات و استیلا شده و در جلای امور و مهمات مشارالیه او گشته **و القصد**
او صورت وزیر و وزیر یک برآورده و نام او در جلیل نظم و شعر ترتیب نموده

این خبر بدست
الحمد لله

و از جمله شعرا و است

پنی و شکستار شیت لم یضع سزا و اذاعت الاسر لم یزع
و یا یا عیاض منی و لو بدلت الی حیوة یحلی منی لم ابع
خبر از عیاض منی و لو بدلت الی حیوة یحلی منی لم ابع
م یکسک انما ان ممت قبیح لاسلخ قلوبا لاسلخ
و او را قصاید غنائی و اشعار بسیار در زمانه بسیار است گفته قوفی احوال و امثال
و قریح طالع و کمال جوهری حقیقت بیافزای سواد و لو ب آن چون صفی روی و یزید عیاض
زیر و زینت میدادم و ی در عشر اول حب سب سب و سب و اربع مایه مدینه
سوفی شده و در انجا مدحون گشته **ابن بشکوال** در کتاب الصل و او را ذکر کرده و حدیث
او فرموده و فرموده که گنیه او با بکر بوده و در بکر در سب سب اربع مایه سوفی شدن
و او را بقرطبه حمل نموده و در انجا خاک سپرده اند و ولادت او در سب سب اربع و سب
نوده و عوار کائن خود را بجناب سب سب ساخته و بر ابروی بوده **ابن بکر** میگفته اند
او متولی وزارت المعتمد بن عباده شده و در روزی که یوسف بن تاشعین قرطبه را از تاشعین
المدکور گرفت و بر مکتب او متولی شدن کاسیتی ذکره فی ترجمه المعتمد و ترجمه یوسف
بن تاشعین المدکور در یوم کمال جانی شهر صفر سب اربع و سب سب اربع مایه متولی گشته
عبد الرحمن بن خلیفه در سکون یا رشتا من یحکما و هم دال صلی و سب سب اربع مایه
کلام در ضبط ان در ترجمه اسم احمد بن عبد رب که گشت و او مصنف کتاب عبادت و قرطبه

و ششتری هیچ بیم و نون فوجداران را از این مجرب است نماز خود را در پیش
است قریب غریبت و از غیر مفاکر و اعمال عظام است و ذکر آن در ترجمه
قلی الدین عمر صاحب جمعه خواهد آمد آن شاء الله تعالی و وقت پرت مجلس حق ایست

برای تعظیم بابا، موجد و فاتح را، بعد از الف عین مهمل و الف و بی بزرگ است میانه
حباب و صبیح بر خلف طریق و الحمد لله رب العالمین ابو عبد الله الحسین

بن محمد بن علي بن يحيى بن حمد التمشلي المعروف بابن الخط الدمشقي الكاتب - وعلى بعضه
شواهد أكثر شواهدا بما تقدم على طرف غوده، وجمع غنمه وجرانها وكبارها مع غوده
وعونها أبو الفتاح بن جويس شاعر درعب ملاقات غوده، ورواها لشاعر غوده وجرانها

عرض نمود: ابو العتقان گفت: این جوان با خیر مرگ رسیده، چه مرگه که توانی دلم
از او دور مار و کال کند. و در کار پیر و از کج خول غلبه قبول آورد چه کسی از این

چنین ادو بود. هر آینه از غرض ظهور بر زبان خفی موت رجعت خواهد نمود. مگویت که
این حیاط در وقتی از اوقات بحال محروک رسیده چنانکه که ایستاده و در همیشه
ادو شود نداشته این دو بیت را باین محوسس مکرر نوشته و از و جیری طلب نموده

لم يبق مني ما يباع بحسنة ولكنك مني مطر عن حبيبه
اولا بقية ماء وجه صنتها عني ان يتبع واين ابل المشرك

چون این محسوس بر این واقع شد گفت اگر میبخت و انت نعم المشرفی بترتیب

و چون شعر مشاراییه شد و اعفای آن است که بکثرت تریا و محتاج باشد در آن شروع نموده و اگر او را از اشعار زیاده برین قصیده شعری و کبریا و بی فضیلت و فسادت او را

کافی بودی و مطلع ان قصیده امینت خدا بر صبا بخیر امانت علی به اندک دریا با طغیان
و از نخل اشارت است که در احوال با رفیق و شکست از روزگار کافی مروت نوشته و مسو

اینکه حسن الشقیین اعصفت کیم در حاجی اند قدس افشاری
لاکنه حسن حسینی غزو دار کرده اسرار کرم علی خرم نصار

و اما اشعار او این دو بیت را نقله قصیده که در نهایت رقت و لطافت گفته و در سبک از سبک
و بلاغی که چنانچه ذکر کردیم در این المصنفه قرار داده اند

تینہم بار قبتین و در اوصم
بر اوئی انطا یا بعدا اتنا .

دی در سپہ خمین و ایدہ و ایلام بدش متولد. و در حاوی عشر رمضان بسپہ سبع عشر
و ثمن نایب و قبل شے سابع عشر والا ول مولاج بدش متوفی شد. **رحمۃ اللہ علیہ**

ابو الفضل محمد بن ابراهيم السبكي النيسابوري . و هو اديب فاضل عالم
عالم لود . و در علم لغت كوي معروف ارگمن كن ر لود . و بصحت شريف ابو الحسن الواحدي

پیشتر شد توقیر یافته و بر غیر او تحصیل علوم نمود و در فن عربی خصوصاً علم
امشاع و سهرارد تلمیذ بود و او را در زبان فارسی تصانیف متعدده در دسترس

که این کتاب آنساناست که بدو منسوب است پس از آنکه پیش از این و در این کتابی
باب نموده و همچنین که در سایر کتابهاست و در این کتاب و او سخن داده

وایستاد حدیث از کابر عظام نموده و همیشه روایت حدیث میفرموده و لازمال

این دو بیت را در خلوات خود میخوانده

غیب

تغنی صبح الشب فی لیل عارضی فقلت عسا یمکننی بقاری
فلما فشا عاتقه فاجاسنی الالهی صیحا بغیر شمار

وی در یوم الاربعاء خاسر عشرت شهر رمضان سپید ثمانه عشره و فی یوم شنبه
ابو الفضل محمد بن محمد بن الفضل بن عبد الحاق المعروف بابن الحارث الکاتب الشاهر
الدنوری اصلا البغدادی مولدا و قاتله وی ارفضا و در کار و حفظ او نادر و
بر دیار بوده و او پدر ابی الشیخ نصره کاتب المشهور است و او مقامات حریری
مخطو شریف خود بسیار تعلیم نموده و آنها را الان در دست مردم موجود است
و در جمیع اشعار بهر خود ادهستام و اعتناء تمام فرموده و دیوان او را ترتیب داده
الحق شاعر و شعر پاکیزه برگزیده و جمیل المقاصد پسندیده است از جمله

نظم مستقیم حرم شاه و من یزغ **مختص** بالاسعاف الکملین
انظر الی لالغا استقام فضاته عجم و فارسیه اعدوا جال النون

حکیم ابوالقاسم ابدازی روزی او را در خانه خود ضیافت نموده و درستان
و تمام خانه او تنزه و تطهیر نمود و بین نماز سبب این سرسبز بکنند
و این شکرانه و نام را حاجیا **الالتقا فی سبب ضا کلب**
و البشر فی وجه العلام **المرآة** لعدو **المنشأ** و **المرآة** و **المرآة**

الشاعر
الدنوری

لداخت جنة و شجره جنة فکثرت رؤسها و رادها ملک اما ابن فیرابین مکررا
بهم حکیم ابوالقاسم سبانه بن حسین بن علی الامام فی الطیبة لاصبهانی در غریه و ثواب
با هم میخواند و نوشته بود که وفات و کثر حسین و خیرایه بوده **العصب** قبل اشعار
او مثل بر جانی سپیده مقبول و نکات مستحضر مغرب است وفات او در سنه ثمان
عشر و خیرایه بود و عمر او چهل و هفت سال بود حافظ ابن جوزی در کتاب تنظیم حدیث
وی در سپیده اشعری و خیرایه متوفی شده و الله اعلم و کذا و در سنه خمس و سبع و ثمان
در قندهار بوده تاریخ وفات او معلوم نشده **و الله اعلم** و الحمد لله رب العالمین **ابو جعفر**
بن محمد بن الحسین الاربانی الملقب بجمع الدین وی قاضی ستر و عسکر کرم بوده و از نو
اشعار را بنی در غایت حسن بن ابن سمر است **عاده** کاتبه صفهانی در کتاب
خرید و جنبی ذکر نموده که او جانی در عنوان نصاب و در بیان شباب و در مدح و
اصهان بطلان علوم خیا میفرموده و در او آخر عهد نظام الملک وزیر احمد بن سنجین
شور شده و لازمال در عسکر کرم قاضی بوده و او شخص بی شان و رفیع المکان
و از اشعار او آنچه جمیع شده عشر آن نیست که بکنند و چون بنده عاده کاتب
در سپیده و اربعین و خیرایه عسکر کرم فرزند او محمد رئیس الدین طاعات نمودم و
چون اردیوان اشعار پدر بزرگوار مرحوم خود بسیار بمن دلا و من از آن بسیار مستفاد
شدیم سقیط را بن او را جان و موطن عیال و احوال او شسته و عسکر کرم از خیرین
بوده اگر چه مولدا و خیم اما محله و موطن او عرب بوده و اجداد و قریه او اصفهان بوده

الاربعانی

حکیم
ابو القاسم ابدازی

که ابوالمجد قاضی سوادیکه که در شام و شاعر و بدیع بنی نیر و دیگری ابن قسری
و این نیز حبیب بن قسری و کعبه مشرب میداشت و می گفت که وی کجا
مهاجرت نکرد که بدین کسی نرسید اما قاضی که از آنجا که در این کتب صاحب
شام معنی را با این امر فرمود در آن که قلعه جبر را محاصره نموده بود

و او این دو بیت را نیاورد

وین من العزیز الغضبان منقل الواشی الیه حدیثا کله نور
سکت فاز و یزیدی قسری کانی کانی و یزیدی قسری
رکبی را این دو بیت بسیار سخن افشا دکت ابن ازان کت گفتا را این بیت
که در حبیب است بوالی حلب بلایع او بیا به مجلس خود افتاد حکم نمود و در آن
شب که ابن نیزه بار دوی اما یک رکبی رسید مشا را لیکه شته شد شرح این حال
اما یک رکبی خواهد آمدان شت لیکه بعد از آن اسد الدین شیرکوه صاحب
مجلس با عا دالدین رکبی صاحب شام همراه بود نور الدین محمود بن رکبی را یک شام
برداشت حلب خود کرد و با زین الدین علی بن مطهر الدین صاحب اربل که شتر را
روا شته نزد سیف الدین عازمی بن رکبی موصول رحمت نمود و موصول انگشت
نمود و چون ابن نیزه را حب که حلب را آمد ابن القسری بدو گفت که از کعبه بن
نسب میدادی ترا پیش آمد و او این دو بیت از آنرا در قسری نرسید که در شام
این نیزه جویت منی اما قاضی که از آنجا که در این کتب صاحب

و لم یقض بذاک صدری فان لی اسوة الصالحین
ولادت او در سنه ثمان و سبعم و اربعه بطرابلس و در جدای الاطر
سنه ثمان و اربعین و خربایه در حلب بخوار غایت الهی مهاجرت کرده و در مجلس
در مشهدی که در آنجا مشهور است مدفون شده و این نیزه نیرت قبر او خود برقرار
این دو بیت مکتوب بود

میرزا قسری فلکین موتی ان الذی العا یلقاه
فی جماعه امراء دار سنی و قال لے بر حکم الله
حضرت حافظ ابن عربی که در تاریخ و مستی ذکر او کرده و گفته که خطیب سدید
ابو محمد عبد القادر بن عبد العزیز خطیب جماعه که ابوالحسین بن نیزه شاعر و
خواب دیدم و الحاله من در محل متقی از بستان نشسته بودم و بدو گفتم و کجای
گفت غیبت کنم که از حق را بجا نیاورم گفتم که شرب خورده گفتم چیزی که از شراب اثرات
دگفت ای خطیب صبح میدانی که بواسطه قصایدی که در شب با سر گفته ام بر من چه گذشت
گفتم که گشت زبانی من در مدبر در گذشت و هرگاه که من از قصاید مدکور منفری
هریک از آن ابیات قلمیت میکرد و زبان من می چسبید و او را با برهنه با جامه ها که
دیدم و شنیدم که قاری بر بالای سپهر می خواند که اللهم عرفه طلل من النار و من
تختم خلل بعد از آن ترسان از خواب بیدار شدم و در خواب من ابی الکلام عبید الله
الانی ذکره دیدم که ابن نیزه مشرب در سینه و اربعین متوفی شد و او ابوین

جذبت رشیه اند و ازین رشیه هم فهم می شود که وفات او بیست و نه ساله بود.
 آنچه فوق اعوان تسبیح و غنچه شلی نمر قلو ط
 و آنچه المانی قد مرصع و اشعار و غیره

بدین تقدیر جمیع من الکلامین محتاج میان و تحقیق است و جایز است که در وقت مرده باشد
 و جلب نقل نموده در اینجا در حق کرده باشند و اند اعلم **مسیح** بنجم و کبریا
 و سکون یا دشته من حکما و بعد از آن است **مسیح** بنجم و سکون فاکر لایم حد
 عا **مسلط** و **مسلط** نفع طاهر و در هر دو بعد از الف با و موحد و مضمون و نام من
 و این مدینه است با حل شام قریب به یک و کما می خواهد آن اضافه مینماید و
 اطمینان می کند و افرغ خدایم از ابعاد زمانه و صفت سال از خور و سلام بر او
 و صاحب را بیوم ابو علی غار بن محمد بن عکاد است و شرح این موجب اطاله کلام میگردد
 و **جوشن** نفع بنجم و سکون و او دفع شین مثله و بعد از آن است و ان کو است که در
 جانب شرقی حلب واقع است و الحمد لله رب العالمین **القاضی الرشید ابو الحسین احمد**
 ابن القاضی الرشید ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن الحسین بن زبیر العسافی لایم واسطه
 وی قول و بار فضل و نباهت و افضل ارباب دانش و دایت بوده است
 الحنان و ریاض لا مان که مضمون ذکر جماعتی از فضیلت تالیفات است و او را
 دیوان شعیبی و در دانش القاضی مذهب ابی محمد حسین را و دیوان شعری در میان
 فصاحت و طاعت موجود است و از حد اشعار قاضی مذهب است

الرشید الشافعی
 ۶

و در الحیره و انجم کافا شقی الریاض کج و لایم
 او کم نزل الماعنه ابی یحیی الموحث و السلطان

و او را معانی چینه در شعر بسیار است و اول شعری که گفته در سنت و عشرین و
 خنیه بوده است و کاتب در کتاب السبل و الذل جنین ذکر کرده که او استاد رشید
 و رشید از دور سایر علوم اعلم بوده و در قاهره مصر در ماه ربیع ثانی مذهب
 متارایه فی پسته اصدی و پستین و خنیه متوفی گشته است و حافظ ابو جعفر فی حقه
 در بعضی تعالین خود چنین ذکر کرده که قاضی رشید را بدو این سلطان بنظر پیکر
 بی اختیار و حاجت او تاریخ پسته شمع و خنیه خنیه متوفی امور و نام مصحح مهور
 ساخته و در اینجا نظم و تحقیق گشته است و همچنین عا ذکر در کتاب السبل و الذل که
 خریده را بدین دلیل ساخته چنین گفته که الحکم الراخ و الجواهر العباب یعنی قاضی رشید
 مکرر ابر شاور و ابطامیک با احمد الدین مشرک و داشته عدولاً تاریخ پسته شمع
 و پستین و حسامه نقل آورده و او شخص سبز پوست بوده و در علم هند و ریاضیات
 و سایر علوم شریفات و شوقیات ابر بوده و ابی از شاور امیر بغداد بود و ابو العزیز
 در صف بن اسعد بن زبیر بن خواتمه و گفت که از روی شنیده ام اینست **شعر**

جئت علی الزبیری عتی محمی و علی یحیی عا الصادق الذکر
 لا یخسر من عا ری و خنیه فافنی اصناف علی الذکر
 و ان تعلق خا انجم و خنیه و ان تعلق فی ذلک الخول علی

غیر چندی عن حسن شکر

لو کانت علیا قوت خرد

و عباد کاتب رحمت الله گفته که محمد بن موسی عقی در بغداد فی سنة احدی و خمسين و خمسین یا این
ایات را برین خواند و گفت که قاضی رشید درین بریت را در برای بنس خود یکی از اکابر جلال
افتاد و نمود

و کون غاب غیثی فی رباعی کتب

فکنت قد غدت علی کل شئ

لا یکن قد غدت علی کل شئ

و گویند رشید قاضی برسم رسالت چمن رفت و در آنجا ملوک و اکابر لشعرا و اشخاص
نموده و از آنکه علی بن حاتم حمدانی بوده که برین ابیات ذکر کرده

لین احدثت ارض القعدة و قتلوا

و قد کففت لی ما رزقنا عارسیه

و ان کففت علی رزقنا عارسیه

و این عادت برین ابیات صد بوده و ابیات مذکور را نوشته بعبادت حضرت سادات

و این صورت بلی سجان مصعب بوده و او را گفته و موجود اموال او را و مستحقان

و مقید اجر او را چمن اعاده فرموده و بی مدت دید و برین پکن شده بعد از عادت

بقایه مصر بوده و برین ابیات رسیده و این سادات مذکور او را تقبل کرده و رحمت الله علی

فتح عین بن حو و سین سعد و بعد از آن نون نسبت او است

از بنی زو و **الاسواقی** بنعم حمزه و سکون بن مقله و فتح و او و بعد از آن نون نسبت او است

اسوان و ان بعد از ایت جصید و صمغی که ان فتح حمزه است و الصصحی الضم

و جحین حافظ زکی الدین ابو محمد بن عبدالمطعم المندری بن عرافی این مکرر حکایت کرده و **الاشعری**

ابو العباس احمد بن ابی القاسم عبد الغنی بن احمد بن عبد الرحمن بن حطب بن سلم النخعی

المعوت بالنسب و دی را و با زدن فروش بوده و او را دیوان شعری است در نهایت جود

و صفاء و من زو و ان و تصیده که در مدح الامیر شجاع الدین طبرک التتوی الموقوف و انی

و سیاط گفته نقل نموده ام و عینس مکرر و او اصحاب از طوف نموده و اکابر با من با مدح گفته

و حبشه و بعد تحصیل جایزه شعر خود بوده و او را در غزله ذکر نموده و گفته که و

بر غیب فخر نام ماکت و اهاب بوده و او را در علوم اوایل و علم ادب بدیلولی بوده

و از جمله شعرا است

یسر البعید اقوام لهم حسنه من الشکر و اما المقرون

هل یترقی و نیالی فی قوم سبایا

یعنی شادی شود و دوم عید چکی که بسطه مال غنا القضا و از جمله ذمه که از فقیر مال دور کار

بنا و و فرنگه دارند و مراقدن عید جکونه شاد و گفته که جکونه من می قوم اهل سبایا و زیاده

و ترمن چون این چهار بند است و او را مکرر در سبیل و ذیل جنتی که گفته که او ای از

فقرت مصر بوده و حق فاضل را و عیدم که بر و شامیکه و و عیدم قصیده که از معربوی یکایت

نموده بوده و من زویان او رحمه الله جان قصیده و نقل نموده و منها **هذه النسخة**

یا ارحم الراحمین **و** من سئل عن ربه ان یسئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

و جاد و انظر من یکنه الذی ارجع عن شریع الاول سنه ثانی و ستا **و** من سئل عن ربه ان یسئل

ان یسئل عنی **و** من سئل عن ربه ان یسئل **و** من سئل عن ربه ان یسئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

سنة ذکر النسخ

الی آخره **و** من سئل عن ربه ان یسئل **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

ما انشئت من انی **و** ما فی کلمة قلی **و** من سئل

استثنی عن النسخ

سنة ذکر النسخ

سنة ذکر النسخ

تکی است که احمد مکرر فصلی در حق شیخ ابی محمد علی بن احمد المودودی بن خرم الطاهر
 الاذنی نوشته که زبان این خرم نکور و شکر حاج ربیع الصفی را برانند چه این خرم
 در معانی و تحقیقات اید متعبدین تعصبات بسیار نموده چنانچه یکی از ایشان بی
 تعرض مشارب خلاص شده و مولود او یوم الاحد بعد طلوع خورشید بی شهرت و بی لای اول
 سپید احدی و ثانی وارجا بوده و این عزیز مکرر در سپیدست و ثانی و ثانی و ثانی
 بزرگش اول شد ثانی عزیز صغر متوفی شده و سبب حضور او بزرگش که جمعی او را
 صاحب بزرگش و سبب ثانیین سعادت نموده اند با بزرگش را به جفا را و فواید او
 و او درین اثنا سدره البقی را نشین جامه روح مقدس خود ساخته و در روز دفن او بزرگش
 از علای و صلی و طبقات پسر بخانه او حاضر شده که امت خدای زنده نموده اند
 و صاحب بزرگش چون احوال او مشاهده نموده از آن بختیار و استعداده او پشیمان گشته
 و **در مری** نسبت بمری و آن نتایج صمیم و کسرا و تشنه داشته و مریم و بعد از آن
 و از بزرگش است بزرگش **و الحمد لله رب العالمین**
ابو العباس احمد بن عبد الله بن احمد بن شام رحطه الفخری اندی عی از شهر مصری و عیال
 اقیان بوده و او را با اثر صلاح و تقوی فغان و معارف بسیار بوده و در علم قرائت
 و تجوید برین اطمینان گردیده و خط شریف خود کتابت و غیره مستخرج نموده چه
 مشارب و حدیث حسن الخط و کتب اسرار و سبل الفرائد بوده و از کتب و اندیشه شریفه
 نام شده بوده نزد بزرگش مقرب و مطلوب بوده و اکابر و پسران تحصیل آن کتاب که خط

ابن حلیه

میل تمام بوده و تاریخ یوم الجمعة بیع عشر جمادی الثانی و سیمین و اربعه
 حیدر و حسن بن نور قدوم از اهلباب و اقامت اصوات شور ساخته و بعد از بعضی زمان
 بریا بر صبر اشغال نمود و انالی دایره صریح مایه و احاطه تمام بود و او را ان جابر شرف
 حج استثنایافته و بعد از ان بیام بحسب و او را انجا عودت بصر نموده و در خارج
 مصر در جامع رانده ساکن می بوده و از هیچ انزده چیزی قبول نمی کرده و در قدم توکل
 ثابت و قایم بوده و او را فواید علوم و تعلیم قرائت طلبه و حفظه می نموده و از تعلیم قرائت
 اگر کسی حری میگردیده اتفاقا در آن ایام در مصر قیام و کسب می نموده و اکابر مصر از
 القاهره اسپسته عاقل نموده اند که آنکه توفی که سبب زحمت معیشت آنحضرت الهان علی
 شود قبول کند اشتغال نموده و بعد از ان رازی ایشان بران قرار گرفته که خطابت بستاند و
 فضل بن عیسی بن یحیی را از این دولت مساعدت نموده و آنحضرت خواستاری کرده
 عبدالحق از اوج و شوق محبت مصافحت موکل کرده که مادر و دختر و دختر باشد آنحضرت
 قبول کرده و خود تنها مانده و بکتابت اشغال نموده و از اجرت آن معیشت خود میکند
 وی را و آخر محرم سپیدستین و خرم و صبح اصلی با مقصد رجعت ساخته و ذیال عزال را
 از خرابی بستی مجاز یافت و مستغرق تحقیق واصل شده و در قرائت صغری و بزرگش
 آنکه پاک سپرده اند و تبریک و الیوم در انجا خلاصت و وارباب صلاح و تقوی می یافت
 آن شرف شده از هم علیه او استعداده می نموده اند از آنحضرت مشغول است که میسر است
 در ایام خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه و تا قیوم مراد و قیامی بود و بعد از ان در

زلال اضطرار سابقا و در کتاب دول مستطعم در ترجمه ای المصون عبدالحمد صاحب
 مهر و کور است که در سنه ثلاث و ثمانین و مئیداد سده مصری قاضی مذکور است
 و بعد از آن قاضی واقع وادی از ابوالعباس الحلیه ساخته او را اختیار فرموده تا و او بشرط
 آنکه مذکور مسئله خودش خلق نماید و مذکور عیدیه ذاب نه باشد بقی اقبال خود قوم
 را منی شده و دیگری با قاضی ساخته **الحلیه** بصره و در واقع کار مهند و سکون یا شش
 ششها و بعد از آن **الحلیه** مع فاه بعد از الف بین مملد و انبیه کبر است قریب
 به این سبب و لایزال را خا علقا علقا و فضلا کما یرون آمده اند و **الحمد رب العالمین**
ابوالعباس محمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس المعرفه فخر المرقی وی شخص صالح فقیه
 و صاحبالات و مقامات عید بوده و از قضا و شافیه برانست رای ممتاز بوده اصل او
 از عرب لیکن در بطن خوار بر بویه ام فیکه ساکن بوده خلق عظم از قضا و صلی او را تابع و مرید
 بوده اند و طایفه محد و بطنایه در فاعیه در منسوبه مذکور و از طایفه اموی عید از خورن
 نماز و اکمل نجم و ناره و دخول در تنور جاری حال کوه مشتق و لطفه و آن در کوب بر پیشه
 انجساج در بلاد خورشان حاد شده و می شود و در ایام و قضا ایشان خلق کثر و عظم
 زو شایع و خلفه ایشان جمع می شوند و خلفه ایشان را بیدر قدرت رعایت و کفایت
 نمایند که عید اخضر و افزون و عقب فاده المبرور در بار و ذکا و کانش اعقب بوده و کوفه
 مشیخ و قوت بر فراز و جهات متعلقه این حضرت پدیشان مغفول است و چون امور
 صادر و ایشان مشهور زمان است در تفصیل آن ایشاج بطول نیست از حضرت صالح

المؤلف ابی القاسم

با کمال جلال و اوقات شریف او مطاعت و موافقت جادات معروف بوده شعری در این باب
 و این را بجا می آید
 اذ این بلی علم بلی دیگر کم انوح کمانح الحام المطلق
 و فوقی حساب نظر الهم و لا و حتی عار بالجوی تدفق
 و حضرت همیشه اوقات شریف را بر عیوب صرف طاعات و ریاضات می نموده تا کلمه
 بتاریخ یوم الخیر ثانی عیش جمادی الاولی سینه شان و پسین و مئیداد یا م عید و عشر
 سیدین طایر روح معاد است مگر به صورت دشمن رجعت ساخته **الحلیه** کبیر را و مملد
 و قاضی فاه بعد از الف بین مملد است شخص از عرب که او را فاه میگویند اندکنا علقه
 من خطا اهل مملد **الحلیه** مع فاه بعد از الف بین مملد و سکون یا ششها و بعد از الف
 و ال مملد مشهوره **الحلیه** مع فاه بعد از الف بین مملد و سکون یا ششها و بعد از الف
 مملد است و این فیه جمعه پنجاه در وسط قریب و بهره و او مشهور بر این است
الحمد رب العالمین
ابوالعباس محمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس المعرفه فخر المرقی وی شخص صالح فقیه
 و صاحبالات و مقامات عید بوده و از قضا و شافیه برانست رای ممتاز بوده اصل او
 از عرب لیکن در بطن خوار بر بویه ام فیکه ساکن بوده خلق عظم از قضا و صلی او را تابع و مرید
 بوده اند و طایفه محد و بطنایه در فاعیه در منسوبه مذکور و از طایفه اموی عید از خورن
 نماز و اکمل نجم و ناره و دخول در تنور جاری حال کوه مشتق و لطفه و آن در کوب بر پیشه
 انجساج در بلاد خورشان حاد شده و می شود و در ایام و قضا ایشان خلق کثر و عظم
 زو شایع و خلفه ایشان جمع می شوند و خلفه ایشان را بیدر قدرت رعایت و کفایت
 نمایند که عید اخضر و افزون و عقب فاده المبرور در بار و ذکا و کانش اعقب بوده و کوفه
 مشیخ و قوت بر فراز و جهات متعلقه این حضرت پدیشان مغفول است و چون امور
 صادر و ایشان مشهور زمان است در تفصیل آن ایشاج بطول نیست از حضرت صالح

واورا قطع می کنند انداخته دست چپ و با انگام و بعضی اصابع دست راست او قطع
 بود و بسبب قطع آنکه معالده له با شارت برادر آن عا والدوله و رکن الدوله در میدان
 نشو و نما و بدین راجع و آنجا مستوجب کرمان شده و چون کرمان رسیده صاحب کرمان
 جبار اقطاع جابر عدم است طاعت حق است که از ای قالی و جدالی شتابانیه اند
 که از دست بجانب نخستان رفته و معالده له که از ای مسو شش غایب و بی محبتی معاینه
 متصرف در آورده و در آن حال کرمان طایفه را که از او بوده که هر حال محاکم کرمان در هم
 و شکست حزبی داده اند و من جمیع دانشان طریقه مصفا وقت و متابعت بندگان
 در دنیا و قنات که کرمان بواب طار زمان معالده له قرار گرفته در کاه شتابانیه حاضر شده
 به دستور سابق و قانون استوار از وصفت و عهد گرفته متوج محال خود شده اند
 بدار انقضا اندک زمانی از عهد شتاق معالده له با خوا کاتب دیوان خود فتن
 عهد نموده علی العفد بر سر جانها ایشان تغییر برده تا ذخایر و اموال جهات
 ایشان را به دست نیت و غارت برده که خود متفرق گردانده و در شب سوار شده
 و طریق محال بر کوره صعب و صیق بوده و قالی و کور را ازین صورت خبر شده بوده
 بر راهها رنگ راجع کرا و مرده و ساخته اند چون را بجا رسیده ایشان از طرف
 و جانب برده و عسکرا و یخته سیاه ای ازین معلوم شده اند چنانچه شمره و طایفه ایشان
 حاضر شده و معالده له در بن متاخر زخم سیاه عروزه دست چپ و بعضی انگشت
 راست او را بر میان کرده اند و خود را در میان قالی و تقاب شمشیر بازی ساخته و طایفه

و شرح این صورت چون منودی احوال کلام است امان اعراض نموده و چون در علم
 رعایت و سلطنت معالده له و او را آله و متور بود و جهات صعبه چندی را به سهولت و
 آسانی صورت می پذیرفت و در آن فی این احوال معالده له از راه احوار و خورستان
 بتاریخ بریم است حاوی عشرين جاوی الاولی است اربع و عشرين و ثانیه اربع و عشرين
 مسکونی است و در آنجا و بنیاد را ملکوت و شعب تحت تصرف و ملک در آورده
 این احوالی در کتاش و در العقود چنین گوید که معالده له در بنیاد مسیح بر سر گرفته
 و میوه خنده افراماد و برادرانش را بجا رسیده که رسید و معالده له از برادر این
 دیگر کوچک بود و بتاریخ یوم الاثین سابع عشر ربيع الآخر سنه ثمانین و ثمانه
 بنیاد مستوفی شده و در اوایل حال در خانه خود کسوف و غم بود و بعد از آن بنیاد
 در مقام برقریش بنا نموده بود و قن کرده و عندا لا حصار و عندا لا حصار تمام
 و مالک را از او کرده اند اکثر مال خود را صدق فرمود و بسیاری را مظلوم رو کرد
 ابوالمحین احمد العلوی بن کوبه که من در خانه بر سر دجله بمشرد العیبه که یکی برقی
 و باران عظیم واقع بود نشت بودم و از نا تنی شنیدم **شعر**
 لما بنت ابی المحین مراد مشک فی الطلب
 و انت من عیبه سانی و حجت عن الزیبه
 مدت الیک مای روی و اعدت من مای الخیبه
 و معالده له در عین شب متوفی شده و چون او را یاس و سادات خودی را بخت

المقصود من العالم المسمى عبادته وسمي في عهد النبي محمد وكرامته في حروف العبد و
 دي عباد برش مستقر برش سوتی امرحافت شده ودرستور زمان پیرشش با برش
 وشمیه رد بخوزه حکومت خود را داد اما درایم حکومت مشارالیه دولت ایشان
 رو بهتر و ضعیف آورد و اکثر عباد شامیه میانه اترک حاکم و افرج منیم ششم و افرج هفتم
 بتاریخ دو الفقه سینه تسعین و در بیامه در شام دخل نموده باطراک که نزول کردند و قلعه
 انطاکیه را حصار فرمودند و در سادس عشر جیب سینه امدی و تسعین قلعه مدین کاشان
 و ایشان سرایان و قدس محمدی بتاریخ سینه انتس تسعین و ارجاء از خوزه اسلام
 اخلع نموده و افرج و ان ایام در دیار مکرور با انواع صنعت غای وزنده و حاکم
 سده قدس و محال فکر را خون نشینان فعلی نام کر دایند و مدت یک سال سبوح بر محبوب
 عالم بودند **قصه** در مدت مکرور و عید عیشینان با یکا ن از اهل ارج و ما سعد شهاد
 خون میاید و در سجده نصی ربا ده بر مشا د نزارادی کشه ششم و اوای و بیست و فضیله
 و قضا و طو مشا عیل را انچه بر داسشند و مسلمانان ازین صورت در سر دیار و امضا
 مستقر و نکته خاطر بودند چنانکه در این صورت در ترجمه افضل برای الجیوشش در عرفین
 خواه آمد و افضل مکرور در سبک ارسکان بآریق در حاضر عشرین رمان المبا که سینه
 امدی و تسعین و قل مشایان سینه تسع و عثمانی و ارجاء با برکت و یکی البانی
 خود با حفظ آن باز داشت و او را طاعت معاونت فرج نمود بدین سینه نمود
 اگر چنانکه در دست اریقه بودی سزایه مسلمانان از اصیل و اهل بودی فرج بران عباد

نشو عبادان فرج برکشه از بلاد شام سوتی و مستقر کشه و در ثوال سینه ثلث
 و ارجاء خیف را مالک شده و در سینه اربع و تسعین قیصره و انصرف نموده و حکم سوتی
 با فضل مکرور آمد و سوتی بود و درین ایام نزار که کر که با اصحاب عوت بقلعه الموت بود
 با سکنه و قوارغود و شرح ان سبطی دارد و با ولادت سبتلی در عشرین محرم سینه
 تسع و تسعین و ارجاء با سینه و مکرور بود و در یوم الحشر ثامن عشر شهر ذی القعدة سینه
 سبع و ثمانین و ارجاء بدو صحت کردند و در یوم الثالث ساج عشر سینه تسعین
 و ارجاء بخوارق پیوسته **و الحمد لله رب العالمین**
ابن العباس **رحمه الله** امیر سید الدین ابی الحسین علی بن احمد ابی العباس عبد الله
 ابن ابی الملیل بن مرزبان الکرکری المعروف بابن المشطوب الملقب قاض الدین و مشطوب
 لقب بر اوست و او را مشطوب بواسطه آن میگویند که بر روی او خطی بود و او امیر کبیر
 و افاضه کبیر العبد و نزد ملوک در حداد کجی ایشان بود و معلومت و محرمات و
 کوکرت بود و شجاعت مشهور و معروف و مشهور زمان بوده و او بزرگی خود متعنی و
 ملوک زمان از رعایات او محتر و تعالیف بودند و صور حروج او بر ملوک عصر مشهور است
 از محقر اقسا و ایراد ان کی گشته و او از اماره دولت صلاحیه بود چون بدین رتبه
 سوتی شده و نامش قطع او بود و ثلث از ارجاء مصالح بیت المقدس ثلثان قطع
 بخوار الدین المکرور مکرور شده و جد او ابو العباس جاب قلعه و با بر قطع حکایت
 بوده و از نالی بر منزلت و حرمت خود باقی بود و تا آنکه در حبس کویا ط صورتی چند

آنی ذکره را در سفر عکا در سال پنجاه و هفت خلافت و سیاحت آنجا از تسلط و تعدی فریغ
 خندیم اند که داشته بود و ایشان همیشه در آنجا می بودند تا آنکه نصاری فریغ ایشان را
 محاصر کرده قلعه را از ایشان گرفت چون سیف الدین از ایشان خلاص شد به تاریخ
 الحین ستم پل تا بی الاخر سنده شان و ثانیین و غیره خود را در حبس بنیسی سلطان
 صلاح الدین خسته رسانید این شاه گوید که برادر سلطان صلاح الدین ملک العادل
 در آن مجلس حاضر بود چون امیر سیف الدین در آمد سلطان برخواست و با او نشست کرد
 و بر وی او اظهار بخت و شکر بسیار فرمود و بعد از آن مجلس فرموده با او
 در برابر حکایت بسیار فرمود و سیف الدین مکرر در غوال سنده شان و ثانیین و غیره
 بیسی متونی شد بگوید که عا و کتاب فی الحزمه و جهاد الدین من شد و در تاریخ
 سیمی سر صلاح الدین چنین ذکر کرده که وی در یوم الاحد ثالث عشرین شوال سنده
 مکرر در قدس مقدس بجای رحمت الهی حاضر گشت و بعد از آنکه در مسجد اقصی بر نماز
 گذارده اند او را در خانه خود شش و حق نموده اند و آنرا علم و در دولت صلاحیه
 اصبح و اعظم از کسی نبوده و از اعیان امر کسی علو درخت و سمو منزلت و رسیده
 و او را امیر کبریا گفته اند و بواسطه کثرت استعمال علم او شده بوده و کسی دیگر درین باب او کثر
 نبوده و بخط قاضی فاضل رحمه الله و هم که وفات او در یوم الاحد ثانی عشرين شوال
 مکرر در قدس مقدس بوده و موجب و اقطان او در روز وفات با بیسی عیسای
 مبلغ سیصد هزار دینار بود و میانه اسر و موت او کثر از خبر روزگارش و بیجان ماند

تا موت فتهیم چنان قوم و الدبر قافرا علیه قوم این فکر گوید که این نشر حلست
 کتاب حار است که می تمام این او نموده **شعر**
 فکان قیس بکله بکله احد و کله میان قوم تنه ما
 و این بیت از قبله ایات مرثیه است که عید بر الطیب از برای قیس بن عاصم نمیشد و
 قیس مکرر با قوم بنی قسیم در سنده سبع عشرین البدره السویه از نایب مجت حضرت رسالت پناه
 محمد صلوات الله و سلامه علیه رسیده و بشرف اسلام مشرف گشته حضرت رسالت پناه
 ختمی علیه السلام در شان او گشته پادشاه علی الورز و او شخص عاقل مشهور علم و سود
 بود و این بیت نیز از بختی است **شعر**
 علیک سلام قیس بن عاصم و رحمته باقی و ان ترما
 و این قیس بن قیس است و در آن حدیث آمده است از و ابی در حیره و حق میگوید که الله و مردم
 او را درین امر متابعیت میخواندند تا آنکه میان اسلام بن حوریت بر طرف شده اما
 امیر مرد الدین لور در یوم الحید ثانی شعبان سنده سبع و خمین و ستمار ملحد بر حاکم
 و دفن گشته و عزادوست سال بوده تقدیرا **و الله مع رب العالمین**
ابن العباس محمد بن عبد السید بن شعبان بن محمد بن عمار بن قحطان الازرقی
 صلاح الدین و او را خانواده بزرگ اربل است و نزد الملک المعظم منظر الدین بن سلار
 متابع اربل حاجب بوده و بدقی در قید و جبر او مقید نموده و چون از خلاص شده
 تاریخ سنده ثلث و ستمار شام را مقصد مرا و صافیه و حجه الملک العاصم بن ابی الدین ایوب

بن الملک العادل نایز گشته و از آنجا انتقال مجازت و حدیث الملک العادل بن الملک
 العادل نموده و بنا بر سابق معرفتی که ملک میث را از ارباب او بوده نزد او اعتبار تمام
 و صورت عاقل حسن انعام پذیرفته و چون ملک میث متوفی شد صلاح الدین مکرر ملک
 بمیر نموده و خدمت الملک الکامل سزاوارتر شده و نزد او منزلت عظمی یافته و خدمات
 سدید رتبه او گاهی رسید که دیگری را نیز باین انجمن رسانیده و مردم اسرار و خلوت
 او گشته و او را منصب امارت داده و صلاح الدین مکرر صاحب فضایل و کمالات و
 عارف بکلیه مسامحه و صفات بوده بن چنین رسیده که خلاصه امام محمد غزالی را در فقه
 رحمه الله حفظ نموده بوده و او را اشعار راقعه و ابیات فایده بسیار است و در این نزد
 ملک توکل و قدم می گشته و بدان الملک الکامل و تمیز گشته و او را با تاریخ عجم
 ثمان عشر و سیاه در قلعه قاهره محبوس گردانیده و او مدت در قید و عقاب روزگار
 بهضایت میگردانیده تا در شهر روم و تمام ستمها و عجز و دستها و دویست از خود
 گرفته تا خود را بکلی از معینان مجلس حضرت ملک می گشته و معنی از در میان کشیده و بر ملک
 میخواند و ملک مستحسانان خود را از صاحبان سوال میفرمود معنی میگوید از آن صلاح
 الدین میگوید است حضرت ملک طلاق او فرمان میداد **دو بیت است**
 ما امر یحیی علی الصبغی انیت زانی بلا سجد الاست
 ما ذا عصبی قد زنی لک بالفت و ما اردت الا قنی
 و چون صلاح الدین بیرون آمد و مکان و مکان خود رسید و در آن ایام ملک

بر یکی از بزرگان خود شمس الدین ابراهیم بن الملک العادل تنفر می شود و سبب آن
 در صلاح الدین در آنکه او را با تمام ستمها که او را با بزرگان و در شرف الملک الکامل صلاح
 و صلاح متوفی و متصل گردانده و باین صلاح مکرر عرض میفرمود و بیت بخند
 الملک الکامل عرض میفرمود **و سواد**
 و شد صاحب طریقتی که گویا که کان یوسف فی الحین لا حوت
 اسواق بهم بالفت و انقروا فیرم و نولام بر حمت
 گویند بر ذی و مولی انبر و زانج صاحب فضیله صاحب الملک الکامل صلاح مشارالیه
 بتاریخ ستمت و عجز و ستمها نزد ایشان برسم رسالت روا میگردانید و چون
 صلاح مشارالیه بصلاح ملک و دین میفرمود و ایشان قرار میداد و میفرمود و باین
 باین مکرر میگردانید شرح حال با حضور این دو بیت جای سپید ملک مشارالیه و
 که و اینست
 نعم الزعم الانبر و زانج سلم یومنا علی اواله
 شرب الین فادعنا کما فلیا کلن لک لک طم شاد
 صاحب و حدیث از غیره عنایت الدین ابوالحسن علی بن عدلان البغدادی الترمذی الموصلی
 باین فخر چنین حکایت کرد که شرف الدین بن عین الشافعی که باین ابر و شوق بدست
 این فخر بدست صلاح مکرر رانده نموده در عنوان این دو بیت میفرمود و بود
 انک بالیت من السبالی انما یصلح لویا یا خیری

و کيف تيقن من حق الزنايا من غير ياري به الحق
 و ديوان شود ديوان دولت صلاح مكرور زو ارباب فصاحت مقبره مقبول شد
 و مشورت ولا يزال مشارايه زو ملك مكرور و مابو ملك در نهايت دولت
 و غت و زكار كذا اينده و چون الملك اكمل نصيب دوم نموده صلاح الدين مشارايه
 بر فاق مكرور و حواء نموده قريب بسويها او را مرضي طاري ميشود و او را بر ناي مكرور
 نقل ميخانه و ي قتل را كند بر ناي رسد از اين عالم فاني عالم باقي ميرسد و او را در ظاهر را
 و فني ميخانه و كان و ملك في حاس عرش فاني الحجه سنده احدى و ثلثين و ستمائة
 و قتل هم است عرش فاني الحجه سنده اريان پسرش او را از خا ساهره و فني ميخانه و ثلثين
 او را بر ناي فوافه منوي و از خا شعبان سبب سبع و ثلثين و ستمائة و فني ميخانه و
 او را بر ناي حلكان و ان روز قاهره بودم و غدا او را قهر داشت سال عقب از منوم
 حيدر خان بر تاراج و لاوت و در شهر ربح الاول سنده ائين و سبعين و فني ميخانه و بار اول فني
 شدم و **باب** يكبيره است قرب موشل از نواحي شديق و **الحمد لله**
الفصل بن حاتم بن محمد و عبد الله بن علي بن محمد و سنده اريان له الاصبهان في المكتب
 عز الدين المستوفي عم علاء الكاتب الاصبهاني و سباني ذكره ان سانه ثلثين
 و شصت ربيع القدر من القدر بود و سانه عاليه را در ايام دولت سلجوقه
 مباحثه و موشلي كشته و لا يزال مقدمه ان جنس نموده و ارباب مطالب
 و حاجات اطراف و جوانب ولايت استان را بر او استصفا مطالبه و مرادات

مي ساخته اند و او را بقبضه و اشعار مدح مي نموده اند و او را پيش از حاجات
 شخصي مي گردانيد و در مدح او ابو محمد حسن را حاكم كينه البغداد و ايشا و المشهور
 قصيده غزل كه اين است كشته
 فيلوانا بخواه الوان كباكم كشكال من الالوان بصاد
 و محبين فاضل ابكر احمد بن محمد الارجاني المذموم ذكره حقه او مداح و اشعار بخواه
 قايده و غير كشته چنانكه در ترجمه او جاني مكرور است و او را در زاده اش و كاتب
 بر و منخر نموده و در كرا و در كرا تا بليعات خود نموده و عز الدين مكرور در او را مكرور
 عز الدين سلطان محمود بن محمد بن ملكش و ابا سلطان سلجوقي كشته و سلطان مت عم خود
 و عز الدين سنجين ملكش را با سنجين پسرش بي محاله خود در آورده و زود او موشلي
 و عشق حوايشه و مكرور كشته و تحت و تبركات رفيعه كه بدختر خود داده بوده و
 او را سلطان مصلحه و سلطان در او را ان خود و انكار نموده و چون از خواهر
 مكرور كه سوادى خراج ممالك بوده و عز الدين حاتم كاسو قسم بر خورده و فوفا
 لاظهاره او را مقيده گردانيد و بقتل مكرور و ستمائة و بعد از انش مارج
 سنده حرم عرش و فني ميخانه و ثلثين و ستمائة و كاتب مكرور در كن ب خريد خين
 بزرگ ده كه مولد شده اين سنده ائين و ادين و ارجان ب صفيان بوده و موشل
 شصت و عشرين و فني ميخانه و مكرور كشته و او را مكرور كنده كه چون حكم سلطان قتل عز الدين
 حاكم ششم بنم الدين ايو ب در سلطان صلاح الدين در پسرش است الدين ششم كه كنده

در قلعه مکرور و متولی امور بودند و در سرحد در تبع و دفع آن مساجد و اسلحه نمودند
یعنی نداده **والله** بفتح نون و ضم لام و سکون و لفظ عجیب است لغت آن بزرگی عتبات است
و چون قبل ازین در ضبط اصفهان سخن گفته بود با عاده آن مستعمران نشد

و الحمد لله رب العالمین

ارتق بن کعب جد ملوک ارتقیه و او یکی از ترکمانان شیعه بود و در سلطان دلاور
جلایان نوابی دست خلیفه یافت و از فرار الدوله محمد بن حنیف بواسطه خوف و ترس سلطان
محمد کشت در سن شان او تسع و اربعه در جهاد مبارقت و مهاجرت نمود و وقت
مدرسه بنیاد تاج الدوله کشش بلوخی آقا فی ذکره ملک و شهر و کشته و چون ارتقا
در قدس متدفق رخسار رحمت آتش متذکر گشته و در پیرایه کسان و فی الغازی عیای و متولی
امور شده اند و ایشان بر دو همیشه در انجا بگری برده اند تا آنکه افضل شایسته
امیرالمؤمنین امانی نوکر و جادع کار از نصر قصد ایشان کرده و قدس مدینه در شوال
سنه احدى و تسعين و اربعه و قبل شعبان سنه اشین و تسعين و اربعه و از شایسته
بازگرفته و ایشان متوجه ملا و جزیره خواته گشته اند و در بکر استقر و آورده
و نجم الدین ابن غازی بامرونی را ملک گشته و اکنون جمعی در قلعه بامرونی حاکمان و اولاد
ایشان و جلال ملک سلطان محمد کشت و حکومت و شکنجی بذا و را بامرونی غازی
مشار و بخت و فخر و بوده و سکون بنا و در راه غریب و سیاه طالع و بخت و قدس
معرض ضائق متولی شده و در حق شخص بی شایسته و سعادت و اجتهاد و رخت بوده

نسخه خطی

در سنه اربع و ثمانین و اربعه متولی گشته و **ارتق** بفتح نون و ضم لام و سکون و او فخر شایسته
نویسمات و **اكتب** بفتح نون و سکون کاف و فتح سین و اعراب و با مودع است و ملک گشته

و الحمد لله رب العالمین

ابو الحارث بن **سبک** ابن عبداله الباسیری المکی وی مقدم ارتقا گشته
بوده و گویند که او ملوک بهاء الدوله بن عضد الدوله و بلخی بوده و آنرا اعظم و او
بر امام القایم بمرانه و بغداد خروج نموده و امام القایم با مرانه او را بر جمع ارتقا گشته
میداشته و او را استعد عظیم امور و احکام کرده و اندک و در مضارب خوارق و خورسنة
خطبه با بقایا و خوانانده و ملک ساز و او با قیام و نبطت و استیلا آورد و ملک
حدود و جوانب را از دهات و محلات بسیار بوده و چون امام القایم بمرانه
از بغداد اخراج نموده خطبه را بنام مستقر عیدی صاحب مصر خوانده و بعد از آن امام
القایم با میر عرب محی الدین ابی الحارث و مادرش بن الحلی العقیلی کان و مدینه استعد
نموده و دست یک الی تحقیق رز او اقامت نموده تا آنکه طرکک بلوخی با بایسیر
مقاتله نموده و او را بقتل آورد و پس از آن امام القایم حکومت بغداد نموده و از
غریب اتفاقات آنگاه روزی که امام از بغداد بیرون رفته سال یکم رحمان روز بیست و بغداد
در آمده و و بایسیر که بر دست ملک طرکک بلوخی تا پنج یوم الحزین طمس عثره و فی الحقیقه
و بنقول ابن الفطی یوم الثالث عادی عشره ذی الحجه سنه احدى و تسعين و اربعه گشته
شده و سر او را در بغداد و کوه انداخته و دست بایسیر بر لب حلیت نموده اند و **سبک**

شمع مایه بود. و سبب مصلحت و عبادت مبین مملکت عبادان پادشاه تخت
 و عبادان است. و این سبب است قریب از تقوی فارسی از اسباب سیر کونیه. و حضرت
 شیخ ابوعلی فارسی عجمی چنین موضع است و او را نسوی بن اعتبار میگویند. و این کتاب
 در اسباب بسیار بسیار میگویند و این سبب باشد و در خلاف اصل است و چون سید
 و مولی ارسلان مکرور از بسیار سیر بوده. و این را بن منسوب ساخته اند. چنانکه علامه
 غزالی العیسی بن احمد بن علی بن یحیی القاسمی. و آئینه همارش بن الحقیق در صحنه تسبیح
 تسبیح و ارمغانه متوفی شده. و حسن و بهشت و سال سید. بوده. و او بهشت
 را الحقیق بن علی بن قین بن شعب بن المقد بن جعفر بن عمر بن المنان است. و بقیه بسیار و در
 مقدمه بسیار خواهد آمد ان شاء الله تعالی
ابوالمحرث اسبلا شاه بن خالد بن مسعود بن قطیب الدین بوده. بن خالد بن
 زکی بن اصفه صاحب موصی معروف با کتب الملک الملک العادل نورالدین و
 غریب و کرامه اهل بیت و سرکین محل خودش خواهد آمد ان شاء الله تعالی نورالدین شاه
 عبادان قاتل پرور عمرش تا ملک موصول شده. الحاکم الحاکم و شهادت و شهادت
 علوی و موصولات بوده. و بنده حضرت امام شافعی رضی الله عنه اشغال نموده
 در سینه در نهایت من و کمال حقه علامه و سبب مصلحت مایه بود. و در سینه
 الا حدیث جامع چون در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه
 وجود غلو تا نه و سینه در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه
 و سینه در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه و سینه در سینه

و سبب است و در داخل در حکومت موصی بنیان داشتند. و عبادان او را در تربیت کرد
 در سینه مایه بود. و در سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 و الملک المصور عباد الدین زکی قاتی ماند و شرح حال هر دو در ترجمه جدایش از
 مسعود این بود و ذکر شده از آنجا طلب نماید و بعد از نورالدین نورالدین و سینه
 و لدا الملک القاهر عباد اسم خلافت بجای در قیام نمود چنانکه مشهور و در مقام خود
 مکرر شده. و الملک القاهر سید و مولی امیر به الدین نورالدین که بر موصول
 طلب نمود. ملک آتش. و این صورت در سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 و در الدین نورالدین را از آنجا طلب نماید و بعد از نورالدین نورالدین و سینه و سینه
 در ترجمه عباد الدین بن المشلوب مکرر شده. **و الحمد لله رب العالمین**
ابن حکم از هر بن السمان الباهلی تلامذ البصری اصلاً می روایت
 حدیث از حمید طویل مسموده. و اهل عراق از او و او مصاحبا با جعفر مسموده
 و چون مسمود ستولی امور شده. در ترجمه حضرت خلیفه تهنیت الله و جاجا و ارباب و ارباب
 عبادان او مترصد روز دیوان عالم شده. و چون دیوان و مویک عالم صورت
 پورفته و بار عالم داده اند مجلس خلافت جاز شده. و حضرت خلیفه سلام داده.
 خلیفه گفته که اگر طلب کرد گفت من بتبیه آمده ام مسمود گفته و نزار و نزار سید
 و بگوید که خلیفه بتبیت مقدم رسیده. عبادان تقاضا یک سال دیگر کرد که چنانچه
 حاجب او را ملاقات منع نمود و دیگر اشغال بر بار عالم کشیده. و در مجلس خلافت

رسانید غلبه بر کنت ترا که طلب نمود کنت شنیدم که تو بجای عیادت آمد
 کنت نزار دینا رش برید و گویند که مرا هم عیادت بجای رسید و دیگر عیادت نیاید
 که من قلیل المرضم و مجنون در مجلس دیگر آمده حضرت کنت بکار آمده کنت و عا و ارشما
 شنید ام بخیر اسم از ایام سوزم غلبه کنت و عا من مستجاب نیست چه من هر سال دعا میکنم
 که دوی ترا بشیم مستجاب نمی شود و تو همیشه مرا شوی پیش می دهی و او را حکایات
 و واقعات شتون بسیار است ولادت او در سپیده امدی عشره دمیبه و در کت
 او در سپیده نشت و مابین و قیل سبع و مابین بوده و از هر پنج تنه و سکون را
 و فتح با وحدت را و ان اسم علم است و **سنان** نفع بین محمد و تشدید هم و بعد از آن
 نون سبب است و قتل آن و **جبر کعبه** نفع با بوده و کسره با و سکون با
 محمد و بعد از آن راسبه است و بهره و ان شهر مدین و اقیانوس و ان در اسلام
 و ایم خلافت حضرت **سنان** در کتب رجوع عده با تمام و سعی عده بر کوفه
 صحابی رجوع است و تاریخ رابع عزرا نجات نیافته این قیبه در کتاب دایب
 الکتاب در باب تاثیر زما را اهل کنت که بهره چاره را خواست چون ثارا از و میاید
 بهر کسیر با خواند و بهر نفع با بهین اعتبار پیش خواند چه بهر نفع با هم بخانه و دعوات
 اصحابه فی الفتح

و الحمد لله رب العالمین

ابن المظفر ابی احمد بن مرشد بن علی بن محمد بن نصر ابن محمد و اصحاب محمد شریف
 و علما و شیخان اخانت و او را تصانیف بسیار در علم ادب ثمره و در کت است

اکمل فی الکلیات و شریف الی
 مؤلف المودع محمد الوفا
 اکمل برنی مبتد و اصحاب
 محمد شریف

ابو البرکت مستوفی در تاریخ اربعه که کرده و او را شاربیه و نموده و او را
 در زمره جاحقی از فضلا که بر و وار شده اند مخطوط گردانیده و بعضی اشاره معانی
 او نقل نموده و **علما و کاتب** در خدیو یا و او نموده و بعد از شاربیه که در
 در مشق ساکن بوده و در انجا نشو و نما نموده و بعد از ان اشغال بجهت نموده و در
 مشا را به علم و سوی اید بکرم گشته و این حال ایام صالح بن زکیا و راسته بود
 پیرانان عودت بنام نموده و مدتی دیگر در مشق ساکن شده و بعد از ان تشاریف
 و در کار او را عکس کینا مانده و در انجا از ان که سلطان صلاح الدین ملک شوش
 متقیم بوده و پیرانان با سبط سلطان صلاح الدین عودت بدین نموده و درین
 مکان کسب و از انشتاد و فرخنده که که قدم او بمصر و ایام طافین الحافظ العبد
 بوده و وزیر دین و در کار عادل بن سطر بوده و انعام و احسان بسیار نموده
 اما آنکه مسطور مکاتبات احسان بوی سادت نموده و بهشت قیاس او شده چاک
 در ترجمه عادل خواست که ان شانه **لعلک** **ابن حنیفه** جزئی خط اسامه بن کور که جده رشید
 نوشته و کتاب با بجان رسانیده بود و دیدم در انجا نوشته بود که من ان را با تاریخ
 سده امدی و در بعضی حسن و نوشته ام بنابرین معلوم میشود که غولی و عمر در
 ایام عادل کور بوده و در انجا چندان اخانت نموده که عادل کور منت لاده هیچ
 خلاف ان نیست که وی را قتل عادل کور انجا حاضر بوده و او را دیوان شمس
 و عایت فصاحت و جفاقت و من از او دو جلد دیده ام و در انجا سبب ان قتل

تجاوز نموده بود

در بیان بیعت با ائمه

لا تسبقوا علي خراسا
واعلم بانسان جنت البسیم
طوعا و انراعت خود را غم
و همچنین از دیوان او این دو بیت که در شان ابی طالب رنای که نمازش خوانده بوده

و هـ

انظر الى ما كیف تنقنا
ما اوقد ابن طلیق طبار
و جسد ساین را قند آتش نشو الهکسا
و بار و سوختن خانه و جیه بن سوره مصری لایک کت و اکت

و س

اقول قد عانت دار بنسوة
و کذا کف مال اصدس نسا و شش
و اما سوا لاکا فرطال عسوة
و بیت ثانی ما خود است از قول حضرت رسالت باه
من نسا و شش
و وجیه و کوه ابو الفتح ناصر الدین را با الحسن علی بن جنت
و او در قاصد حسرت کتب نوید و در دین خانه خود می نشسته و گوید و یوم الایام

ایمان رؤسا و ضلالت اجمعی شده اند
و لایزال زداوی بوده اند تا آنکه باز آخری شدن
مستوفی شده حدیث کتب و از نصر با سکن دریه رفته
و در سادس عشر شهر رجب
آخر سنه سبع و ستاد معمر متوفی شده و بقوله مدفون گشته اند

نصف خود میگوید

فاجعل لضعیف من کلها قلم
و انظر ابو المظفر اسامه بن شمس
که در ظاهر احاطه نازل بوده و گفته نقل نموده ام
و صاحب القلم و تر جیه
لم الله ان تصاحب فی حق

عادات کتب که من عواره آورده ای آن
از شرافات محبت شریفه و کنایه حاطر فائز را در کوشش و شنبه کرد و اقم تا آنکه در ماه صفر
سنه احدى و سبعین با او مصاحبت اتفاق افتاد و از مولد شریفه سوال کردم که می بینم
سابع عشر جمادى الاخر سنه ثمان و ثمانین و اربعه مئله شربز بوده و مرحوم دوم
الکتاب ثمان عشر شهر رمضان سنه اربع و ثمانین و خمس مئله و مشق متوفی شده
و در غیبت قاسیون مدفون گشته و نوید و شش سال عمر گذرانیده و او بر غیره زیارت
برتر بود و گویم بر حسب شای ندری است که برین می گوید خبر نموده اند که در آن برآید

و صاحب مدکور در حق او گفته که وی صد و هجده سال عمر گذرانید و همیشه در مش
 کات می نمود و کما حق استقاره کتب ازین می نمود و من در آن ایام که او بود
 کتب از او کتب می گفتم و کتب می کردم و این کار گفته که استحقاق بر درویشی که
 ابو القاسم و ابراهیم دریم موصی در بغداد بارج سندقت عشره و مائتین شوق
 بودند بخوارق پیرت و غیره و چنین گوید که در سده ست و مائتین و عرا و کعبه و ده سال
 بوده و این صحیح است و از تصانیف او کتاب فی علم اللغات معروف بهیم
 و این کتاب حروف است و کتاب نوادر الکلیف فاش فیخ و کتاب غریب الیث
 و کتاب الفلک و کتاب لای و کتاب خلق الانسان و او گفته و او نوی عرب و انوار
 نظرموده و خط غریب و اراجیه کلام ایشان فرموده پس در غیره و چنین گوید که در حلقه
 و الدمن اشعار غریبه جمع نموده و کتب شده زیاده از شش و قبیل و عرا و کعبه و ده سال
 اشعار و نوادر یک قبیل را نام کرده و صحیفه خط خود نوشتی و در مسجد کوفه نهادی تا آنکه
 زیاده از شش و صحیفه کتب فرمود و مرا که رسیدیم و بعد از آن بینما العت
والتبانی مقدم الفول فیله و گویند وی رحله در یوم السعین معن عید نصرت
 بخوارق استی مجاورش **و الله اعلم** و الحمد لله و حسن
ابو محمد اسحق بر ابراهیم و ثمان بن یحیی بن یسک القیمی و لا اله الا الله فی اسلام
 المد و فی این ایام المد مصلی احوال ابراهیم بر این سخن و کلام در شب نصرت و اتمام
 در آن گذشت استیاج با و ده آن نیست وی از مد و خطای می عباس بوده و بعد از آن

و لطایف کلام و حسن صورت و معرفت شریف تمام مشهور ایام بوده و معنی آن
 عارف فطرت و استعاره و صاحب معرفت اخبار و آثار بوده و مصعب بن یزید از القیس
 و بنیر بن بکاء و غیره از او روایت می نمودند و او را در معرفت حدیث و فقه و علم کلام
 به طولی بوده و محمد بن حلیه العطوفی اشعر چنین گوید که من در مجلس قاضی بنی کاشم
 حاجی بر ابراهیم موسسی رسیدم و او در آن مجلس و او در آن مجلس با صاحب علم کلام
 محمود ایشان نایب ششم و بعد از آن شروع در بسط سایل فقهی کرد و تحقیق سایل فقهی
 نمود که مسلم فقها در آن مجلس ششم و در شرح و لغت را مثال خود و توقیفات بعد از آن روحی
 بر آنکم کرد و کتب آنرا که به سخن کرد و مباحث علمی درین مجلس گذشت از تفصیل طبع عالی و
 معروفه و یاد گفت علی و چون من این فنون را بهیچ صاحبی بیایم فنون بی تکلف می دانم سبب
 حلیت که منسوب بن واحد شده نام و مردم و دانش مراد از آن مختصر می دانند عطوفی گوید که
 حضرت قاضی بنی موسی میرشد و کتب جوابا بر سخن درشت و من متبوع استی می شد گفتم
 یا ابا محمد تو کار را بر آنرا خواهم شنید ای گفت فی کتبم تو لغت و معرفت شعر بر ابراهیم و ابی
 عبیده میانی گفت فی کتبم علم کلام را همچو ابی بزیل عارف و نظام بنی عارف هستی گفت فی
 کتبم در حدیث همچو ابن قاضی بنی کاشم ما هستی گفت فی کتبم در اشعار همچو ابی عبیده
 و ابو نواسی گفت فی بعد از آن کتبم تو بنده تو بهتری منسوب شده که درین سر کسای طبع
 گرفته و غیره هم سر کسای نظریه داری و این قنات پس از آن مرشد و حضرت قاضی بنی
 بن کاشم مرا استخوان فرمود و گفت حق را بیاور که کسای کسای بروی الحاد علی بنی

والنار

آمره با بخل قلت لها اقصری
فليس الى امر من سبيل
ارى اني سلطان الجواد والكرام
عبدك في العالمين خليل
وكيف غافا في الغفوة واهرم الغنى
وراي امير المؤمنين جميل

دیر گشت بسیار بود **ابو العباس** شب کند که من در گشت بخانه ات می میصلی **میرزا**
مملکت کرب در وقت عرب دیدم و جمیع آن **میرزا** و بود و سبب گفت در منزل

اخیار افضل از وقت آنقدر که در منزل وی و این اعلاهی و دیم جای و دیگر ندیمیم و همچنین
 ابو العباس گوید که اسحق موصی گفت شخصی در میان یکی چهار شصت یکی آنجا یکی در آنجا
 این شخص بشود بطریق عبادت و در رفت و بربادین او نوشت و گفت مرا میانی مریض را بآورد
 ضعیف گفت چون نمی دانم تو ابو بعض لوطی هستی ابو بعض بد گفت تجا و زاید معرفت
 نمودی و لا دفع آتش جنگ و از آن مصمم غلیظ منقول است که می گفت اسحق بن ابراهیم
 موصی مرکز انزلی را می گفتی نمود که مرا خیال آن می اندازد که در ملک من ما و در آنجا
 می گشت یعنی مسرت و یکی که مرا از انزلی می گفت حاصل شدی از خنقی او حاصل می ششم
 اخبار و بسیار است و در آخر عمر قبل از وفات او بنیستن او را علی عارض شد موعود او بود
 خیرین و ما به و این سالیست که حضرت شافعی رضی الله عنه درین سال متولد شد و در شهر
 رمضان سنه خمس و ثمانین و مائین و قبل نه سال سنه شصت و شصت متوفی شد و

وہاں اچھا سا اورا بد میں ایک کھنڈ

صبح الیہود تھوئے علیہ القرب
 از معنی الموصی وانقرض الناس
 ویکت از انجا پس آتے
 ثوابی علی الحساب
 ویکت مشاہد الاطراب
 رحمہ اللہ واولہ المضارب

دکوستن در بر نشی و را را بهیم از برای پدر خود گفته بوده و الصبح الاول و الحمد لله العالی
 ابن فقیه **رحمته** العالی و الطیب و ی در علم طب و معجزان بوده و در معرفت لغات و افصح آن و در نقل کلام از محال خود بالغ مبعوث کلمات پر شده.

و کتب حکمت را که بنفث یونانی مدون نموده بدستور پدرش عربی ترجمه فرموده
اما ترجمه او کتب حکمت طبعی از کلام ارسطو و غیره اکثر و اشهر است از ترجمه کتب
و او در حدیث و احادیث خلفا و کرام نبوی که پدر و خویش سلوک میکرد بهمان سبالی
ساکب بوده. آذربایجان بن عیسیا و وزیر معتد خلیفه احتشامی در فقه و کلام
محقق اسرار و عالم اسرار او شده و او جمیع مقاصد خود را سر و علائمه از و مکرم می نماید
و او را پدرش را مصنفات کثیره و مفیده و طبابت و سبکی و کرباییان شایسته
و او را در آخر عمر فلج عارض شده و وفات او در شهر ریح الاخر سنه ثمان و سی و شش
بوده و **دجانی** که سرین مملو و فتح یار موصوفه و بعد از الف دال محله است و است
بعبارت چیزه ایشان چند بطریق از قبیل شش که بخیره منقول می نمایند و ایشان
نظری بوده اند فکلی کثیر بدین نسبت پیداوه اند منهم عبد بن زید الشافعی المشهور
و غیره تعلیمی در تفسیر خود در مکتب مومنین قول می نماید که الا ان من یفسر فی مثلنا
عابدون ای مطیعون منه لقول و هر کسی را که بگوید بگوید و غرض از
اقتیاد بجای آورده عابد گویند که کمال جبر و اجاب گفته اند چه ایشان نسبت بگوید
هم در عبادت و اعتقاد بوده اند و **دجانی** که کثیر عارف و سکون یار مشاهیر
عقاید و فتح یار بعد از الف مدینه قدیمی می نمود و من قد مسمی بود که العرب بود و مثل عرب و
علی الحلی و او جدی القندری و من بعد از او است و ان پیش از او و بعد از او است
جدید الا بر شش که از وی صاحب از او بوده و چهره خواب شده که در باره بکجا آن

بناموده اند و این در سنه سی و شش هجرت بنویسیده بود مسلمان علی و مسلم و
بانی آن عمر بن الخطاب با تمام مدتی که خاص رضایت عیسیا بوده و **المحدث** در **المحدث**
لعنه المحدث **ابو الفتح اسعد**
بن ابی نصر را فی الفضل المبین فی القضاة فی الملک مجاهدین و بی نام عالم عالم
و فقه صاحب رای کامل بوده و او در فقه و خلافت فواید با فقه تعلیق نموده
ابتداء فقه او در مرو بوده بعد از آن بغیر رفته و در آنجا کتب فضایل نموده
و کلمات و باطراف و اکثاف عالم منتشر و منتشر گشته و غرضی مذکور سابقا
مدح گشته و چون بعد از زوال نموده در کس در پسته نظامیه به و معوقی گشته
و او در و نوبت نظامیه در پست شده و **المحدث** در سی و شش هجرت و باقی عمر
عشر شعبان سنه ثمان و عشره و چهل و موزول شده و وی یکی از دیگر تاریخ سنه
سی و عشره و چهل و یک و در این سال سپهر مقصود خارج شده و غیری را بجای
او در این سال خدای ابو سعید سمعی در ذی حجن گوید که اسعد مذکور از
سلطان محمود و جرجی رستم رحالت مرده و او در شد و همچنین از جانب بغداد
بعد از رفت و در آنجا بقدر است و تاریخ سی و شش و چهل و یک و چهل و یک
و همچنین سمعی در ذی حجن نموده که از ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن عمر الخطیب
که گفت یکی از فقه و قدوس که از او حضرت امام اسعد الشافعی است که در
بیرون مرو من نیز سبب اشاره بیرون شد و در هر حجه توقف کرد و گوشت

خدمت کرده ام آنحضرت
در خانه بودیم چون وقت
اصفا آنحضرت رسید

بر در نهادم شنیدم که حضرت اسعد بن خدیجه مردی خود میزد و میگفت یا حسرتی
 علی فطرتی شبیه و همچنین لایزال کرد و میگردد و این که را که از من بود
 آنکه نه جود را جبرتی تا بعضی احوال تسلیم نمود و در این صورت را از خط خود
 و با بکر هر که کرد که از حضرت ما
 نیت که هر یک عبارت از خودی
 این عبارت نقل شده صحیح .
 و آن قرابت از طریق کار بران و آن جایی است از نواحی سرخس و ایام و از آن طریق

و الحمد لله رب العالمین

المجلد الاصح

ابو الفتح اسعد بن ابی الفضل محمود بن خلف بن احمد بن محمد بن علی بن اصبهانی
 الملقب بنحیة الدین النبی الشافعی الحافظ و کما رفقها و فضلها موصوفین بعلوم و زهد
 و عماره عبادت و قناعت و توجیه و طاعت روزگار میکرد و نیکو دل و نیکو
 کمسوب کویقین و عرق جبین او بوده و از احوال کتابت و تفسیر آن معیشت میکرد
 و صحاح حدیث را در این همسایه فاطمه بنت عبد الله الجوزی و ابی و الحافظ ابی القاسم
 اسمعیل بن محمد بن الفضل و ابی الوفاء غانم بن احمد بن الحسن الجودی و ابی الفضل علی بن محمد
 بن احمد بن محمد بن الفضل و ابی المظفر قاسم بن الفضل بن عبد الواحد الصیدی و ابی و غیر
 نموده بوده و چون بغداد قدوم شریف آورد و صحاح حدیث را ابی الفتح محمد بن علی
 بن سلیمان المعذبی و ابی الطیغانی بن سید سعید و حسن بن یحیی و در اجازة روایت
 حدیث شریف سنده خود را ابی القاسم زاهد بن طاهر الشافعی و ابی الفتح اسمعیل بن الفضل
 الاخشیدی و ابی المبارک عبد الغزیز بن محمد الازدی و غیره در دست و تحویل ساخت

و چون از بغداد با جعفر بن مزاحمت نمود و در فزون علوم و تبحر و مکرر شده و حجت
 کلمات و در بلاد و امصار ظاهر و با بر شده و در مقام علوم تألیفات مفیده
 نموده و از آنجمله شرح مشکلات و سیوط و بیضاوی حضرت امام محمد غزالی است که در بعض
 مشکوٰات اهل بغداد و در کتب مسبوکه بران سخنان نقل نموده و کتاب توحید الله
 بتولیت که اعتقاد و اعتناء و افتاء اصفهان بران است مولد شریف و احدی
 سه خصل است از این عشره خصله با اصفهان نموده و در لیل المؤمنین فی عشر شهر
 حضرت ستم و در اصفهان عیادت و معاشرت خود و علان و اصل شدن
و ابی کبیر بن محمد و بعد از لام سبب اوست بعلی بن سلیمان و ابی قیس
 کبیر و مشهور است از بنی رقیق القری و بنی نعیم نعیم لام و فتح جیم و سکون یا مشاء
 من تحتها و بعد از هم است و او علی بن سلیمان بن و ابی است ابو حمزه که
 که علی بن سلیمان بنی العویس را حقا نموده و در او اسبی بود در غایت جود
 و چون که اندک بر این است این اسب جود نموده نام دارد گفته تا غایت و را
 نام نهاده ام گفته اند نام نه و یک چشم او را کور ساخته بعد از آن اسب را نام نهاده بعضا
 شاد و درین باب گفته اند

رستمی سو قبل از این همسایه
 ابی و بنی عازم بن عازم
 قال غار عین بالین المظهر لؤلؤة
و الحمد لله رب العالمین

از کتاب توحید الله
 اسعد اصفهانی کتاب توحید
 اینست که در کتاب جواد
 اسلوب توحید الله
 سبیل فریب عاری بوده چنانکه
 ترجمه حضرت ابی محمد در این
 یکی از اشارت کرده

کسی از قول علماء افتضا آن نتوانست نمود و این اصل کتب مصنفه در مذکور
 شافعی است رضایه عنه و از ابرشال تعلیقات حضرت امام ترمذی داد و کلام
 مجمل و احکام سبب انحضرت را تفسیر و توضیح نموده چون بکار برتیب آتی ذکر
 از بغداد بمصر آمد و متولی قضا و حکومت شرعی انجام شد و او حنفی المذهب
 و همیشه آردوی آن داشته که با حضرت امام ترمذی اختلاف و اجتماع نماید
 نمیشد تا آنکه روزی در صلوة بخانه شخصی میبایست این اجتماع اتفاق افتاد
 بکار برتیب یکی از اصحاب خود اشارت کرده که سنده از حضرت امام ترمذی سوال کن
 قیامت مباحثه شود ان شخص از حضرت امام سوال کرده با ابراهیم در حدیث
 شریف تحلیل مید و ترمذی آن الله است سبب حبیب که ترمذی را بر تحلیل تقدیم نموده اند
 حضرت امام گفته هیچ کس از علماء اسلام بر آن رفته اند که غیبه در زمان حاکمیه
 حرام بوده بعد از آن مکالم شده علی بن جعفر متفق علیه است که سابقا حلال بوده
 آخر حرام شده و سزاویه این معنی تقویت و تقدیم بحکم بر تحلیل نموده این بکار از من
 استخوان نموده و بعد از آن اولاً القاطعه و ان حضرت در غایت ورع و تقوا
 تقوی و ترهت بوده و از کمال حیاط او آنکه در جمیع فضول سنده از طرف مخالف
 میاشامیده و او که در فنی آبی نمی خورده و از توش را این صورت پرسیده اند
 گفته من چنین پرسیده که بخارین در طبع کنان سرچین بجای برده و آتش را شکسته
 و نیز از او منقول است که اگر کینه از دشمن از جهت در کینه ای است و هیچ نماز

گذاردی از عمده فضیلت حجه خارج شده باشد چه حضرت رسالت پناه محمد صلی
 الله علیه و سلم فرموده صلوة الجاه افضل من صلوة الاحکم و حدیث نجس و عثر
 در حدیث و انحضرت مستجاب الدعوه بوده و طریقه زهد و تقوی با علی مرتبه رعایت
 میکرد و هیچ کس از فضلا و محققین شافعیه برعم خود خود را بران حضرت تقدیم نمی نموده
 و چون حضرت امام شافعی عالم علوی سموات را بر خاکدان غنا سرگردانده و طایر روح
 شدش عارض ملکوت را از بیضین ملک اختیار فرموده حضرت امام ترمذی غیبت حضرت
 امام نموده و گویند برین دولت پسلیان ابن ربیع با انحضرت شریک نموده این
 در تاریخ خود ذکر آن حضرت نموده و اسم شریف انحضرت یاد کرده و واجب و شریف
 انحضرت را عذوق نموده اما بجای حق ادا جاد او مسلم ذکر نموده و گفته که او مصداق
 حضرت امام شافعی رضایه عنه بوده و تاریخ وفات او را کما قدم ذکر نموده و در حدیث
 شریف و منقول علیه بوده و بعد از آن فضلا و محدثین حدیث و کلمات انحضرت را در حدیث
 قائم مقام او بودند و او را جمله خبر علانته بوده و در تاریخ عثر شد مبارک منقلا
 سنده اربع دستین و مابین بمصر عوار رحمت الهی مجاور گشته و بوق ترب حضرت امام
 شافعی رضایه عنه بمرکز مغربی منقطع مدفون شده و این قبر را آن حکمان قراوا
 در محل مذکور زیارت کرده ام و این زوایا در تاریخ کویک خود ش جنین گفته که امام شافعی
 مشاهیر سال علی ذکر نماید بهجور ربیع پسلیان المؤمن المروءی مرفوعا که گفته و گفته
 چشم منم و فتح زاد بعد از آن سبب است به خیریت منت کتب و آن قبل بر کاست

در آنکه کار کاغذ مستخرج
 درجه افضل از نماز و عذقه

والله رب العالمين

ابو اسحق سمیع بن القاسم بن سید بن کیسان العزیز الجولانی العقیلی المرقوم
 بابی العاصیه الشیخ المشهور مولد او بین القزوان قصبه سجاز قریب بیدر شرف
 و بعضی گفته اند انا حال سنی ذات است و با قوت قوی در کتاب مشرق تالیف خودش
 گفته که موضوعی است در بیان بار وانه اعظم و او نشود تا بگوید نموده و در بیان
 ساکن می بوده و مع جوار صموده اند و نه او را جوار می کنند اند و مشهور بحسب عشق
 عتبه جابر بن خلیفه ممدی بوده و اکثر تشبیهات که در شعر خود اظهار نموده نسبت به
 یکبار در قهح حضرت ممدی خلیفه مشرقی بر کنایه طلب جابر متضمن این دو بیت درشته بوده
 منشی بنی من الدنیا معلقه الله و القایم المهدی کهنه
 آتی لایس منها تم یطعن فیها احقادک لایا و فیها
 ابو العباس میرد در کتاب کمال گفته که ابوالعاصیه از حضرت امیر المومنین استخوان نموده
 که گفته بامیر المومنین در بروز و مهر جان بگذرانید و بعد از آن نوبی در دعایت رقت
 و لطافت و نهایت تطیب و طهارت و ترحیب و آوده در خواستی آن دوست بگوهر
 فوق را نوشته در بر تیره خنده ناد و بخت حضرت خلیفه روانه که و امیده خلیفه قصد
 کرد که عتبه را بد و جوید عتبه مشاء الیها اضطراب بسیار نموده گفته بامیر المومنین
 حرمت و حدت قدیم منی شعر آن شده که میخواستی مرا شخصی قبح الخطه گفته و گو
 که همیشه در کار خود از شعر و کتاب ناید بدی خلیفه جابرین او را پیشین

و بعد از آن حضرت خلیفه اجر کرد که برنی او را از مال مملو ساخته بد و باز و بسته
 کتاب دیوان خازن استعیم برنی مملو از مال مملو شده بامیر امیر ختم ابوالعاصیه
 نمیکرده و می کنند که امر حضرت بد نایر شده و کتاب بخواری نمیکرده اند مزاج
 بینهم یکسال سال نهادی شده بعد از آن عتبه گفته اگر عاشق بودی کیسان بر سر
 نمیداد و در هم مزاج فرمودی و خدا عوض غریب صفتی **و من یحکمه**
 ای آیت من الانان و صرعه لما خلقت من الامیر جابان
 ان الطایر شکک لایا قطعت ایتک سببا و لا
 فدا و اوردن بنا درونی غایتنا و اذ اصدرن بنا صدرن غایتنا

گویند این ابیات حبه عمر بن خطاب گفته بوده و عمر جابان ان هفتاد هزار درهم و طلعت
 فاطمه بدور ساخته شعرا بر لازم عتبه او این صورت اخوش آمده برو حد بر او
 و در مقام تعرض و شده اند بعد از آن قوف حضرت عمر بن خطاب را جمع نموده و
 گفته از شما آتش خدا سبب با یکدیگر طایفه ندیده ام از شما یکی مرا مقصود که مشتمل
 بر ابیات باشد طرح منیاید بنجامت این قیثیب مصداقت میگذرد ما هم من
 و قتی بر سر که شعر را مرده و لایق می باشد ابوالعاصیه مرابیات میره مناسبه
 طرح زیاده شده و جابان عرض و بی ادبی منیاید **اشیج بسکی** شاعر مشهور جابان
 گوید که ممدی خلیفه مردم را بد قول مجلس خلافت او را و حسن بکرمش طایفه
 مرافا زده مرا امر جلوس فرمود چون نشستیم بشان جابان جوده در آمد و در شب

و آن نیست

و قالوا بکیت فکلت کلاً و هل یکنی من الخیر الخلیف
و لکن اصحاب سواد یسبونه غویة قد یل طرف خبیث
فقالوا له معاً سیدنا اکملنا فکلتک اصحاب غویة

گویند ابو العاصیه بران شده که دیگر شکر گوید و تقرب سلاطین از طریق نجوین
حضرت مهدی علیه بران مطلع شده و او را گفتن شکر را حاکم کرده و اندیشه و او را شمع
مینموده مهدی بجز او زمان داده و او را بجزس جزم برده اند ابو العاصیه گوید
چون بحسب درآمد و مشی و مهابتی از که در آن حال که قدری جمع پرست حال
مرا پیش آمد و موشی چشم که انجان شستم و پیری دیدم با جامه پاکیزه و قیافه حسنه
پسندید و پیش او ایستادم و بروی سلام گفتم بر زمین شستم چه مرا بخوان حیرت و خجسته
کرد و بود که جمال سلام داشتم چون ساعتی از پیش من برآمد آن چهره این دو بیت
تخو و شمس الفریخی لیس و استیجی حسن العزالی الصبر
و حیرتی با منی من ان شرفا و حسن منی الله شرب لایس

چون این دو بیت را بسیار مناسب خواند استخوان نمود و چنان تعجب و شکر که چشم
و از دوشسته و اضطراب بگوشتش را دید و گفتم اگر کاشه تفصیل عا و تمام بعد از آن که
ای اسمعیل و یک کسی تو را تو اب تو می مرو تر ندیده ام و نزد من در آمدی سلامی که
از منم بگو و اجابت ایان نمودی و در پیش شک و در از این معنی مخفی است گفتم

و چون این دو بیت را از من شنیدی می حالت مع الفت سابعه از این کج حیات مرا
با جاده متین می او با نه امر نمودی و از تو که ادب سابقا خدا نمودی و من ازین
خبر خجل کردم و از تو میارمندی و عذر خواهی در گفتم و گفتم باعث رجوت و جبار
اضطراب من بود چون اعتنا من شرفت قبول افت شرح حال خود از این معنی
شعر و ترنم بگو و من او سپاسیدم گفت باعث بر ترک تو نیست و حال اگر منش و با
و تربت تو را سلاطین شرافت و شکر و او بحسب ظاهر من شود حیدران گفت صورت حال
من که روابط سلاطین عینی من دید بر سوالات بحسبم اگر اعداء را در براده می گفتم
از این مستقیم اخذ تحریف شده چون او عذر داده و عذر رسول اکرم صلی الله علیه و آله
خواهم شد و اگر دلالت بر باب غلات با معنی می گفتم حقیقتی گشته هشتم و بر من غیرت
اولی باشم از تو و حال که تو مبر و سکینه را می بینی بعد از آن متین را در آگاهانه نمود و من
از این خط نمودم و اما در این حال مرا و آنحضرت را بستان مهدی علیه السلام حاضر ساخته
و بدخول مجلس خلافت مدخل کرد و ایندند چون مجلس در آمد و من بری علیه السلام توفیق نمودیم
از صاحب در رفیق من سوال کرد که عیسی بن زید کجاست من بجا گفت سر چه دانم این زید می
از تو که غصه من خراب و چگونه یابم گفت بگو که او چگونه متواری شد و اگر عذر و عا
تو با او در مقام بود و نزد که با او ملاقات کردی گفت از روزی که او متواری شده
بود نه دیده ام و خبر او منی دانم علیه السلام گفت و اما اگر او را بمن متواری عین ساعه که دست
نزد خود شد گفتم اخبار تو می یابم جای رسان و آن من ترا بر این رسول الله شرف

نوامیس ساخت و خود را بهیم مصوم او عذر سوله المطاع سلاطین علیه السلام
نوامیس که ایند و او باب مناسبات را با صاحب این کتاب بنوامیس ساخت که بعد از این
و بعد از این من استعدان امرض بخلق او فرمود و در مجلس او و به نطق را از خود
مصوم او و شمشیر زهری کلگون کرد و اینده بعد از آنکه در طلب فرمود و گفت شو میگوئی
و الا ترا نیز من شخص سخن کردیم که تم شکر میگویم و منت نیمی خاتم فی الحال بخلق من فرمود
و قاضی ابوعلی سنونی بنیادی میت یافت بر من حکورین روایت نموده و **و**
اذا انما اتفق من الدین بالذکر انما اتفقت من طاع علی الدین

کتابت شیرین طبع او و الفایده بسیار است برین اختصار نموده **العزیز** بفتح عین معلوم
نوز و بعد از آن نسبت به بنی اسد بن ربیع و **العینی** بفتح عین معلوم و سکون با و شانه من تقیها
و بعد از آن نوز نسبت به بنی النضر و بنی الملهه المذكوره فی الاول و **الحجری** بفتح حاء
ابن علی اصمیل بن القاسم بن عبد و بنی غارون بنی عیسی بن محمد بن سلمان الفالی النوسی
بعد از آن سلمان بنی عبدالمکلس بن مردان الاموی است و ای خطه ارباب است و شعوره
و اخذ علوم او به بر طرقت بفرست از ابی بکر بن ذریه الازدی و ابی بکر بن الانباری و خلق
و این درست بود و غیر نموده و ابی بکر محمد بن الحسن الزیدی لاندی صاحب مختصر العزیز
از ابوعلی قاضی حکور نموده و او را تصانیف میدهد بفتح بر صغیر روزگار میانی با
بفتح متداول و مشهور است و **کتاب** کتابا لانی و کتابا لانی فی اللغه که بنابران راجع
معه نهاده و این شتمن بر چهار ورق است و کتاب تصنیف الورد و کتاب فی الاموال

و کتاب فی علم الاشیان و الخیر و الوانها و کتاب طهفت نعلت و کتاب مناسبات
و کتاب شرح معانی السبع و غیره و کتب و او طوف بلاد و انصار نموده و در سنه
فمن و غنیمه بغداد و از آنجا محصل رفت و در محصل از جمله سراج حدیث کوفی
یعنی الموصی فی اقامت نموده بعد از آن بغداد دعوت نموده و تا سنه ثمان و عشرين
در آنجا اقامت نموده و کتاب حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم میگردد و پس از آن از بغداد
بغداد السمرقند میرود آنکه و توسطه اندلس در سنه ثمان و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین
و در آنجا متوطن گشت و کتابایی را در آنجا ملاحظه نمود و اکثر کتاب در آنجا تالیف کرد
و حیث با فاضله مشغول میبود و یوسف بن مروان را می داد که در حرفه ازین
کتاب تذکره خواند شد تصدیق بدیده خواست نموده و قاضی مرحوم در شرح الاثر
و تالیف بنی لاول سنه و همین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین
و بر او عبادات الهی نماز کرده و در مقام بر مندر طاهر قریبه مدون شده و مولد
جادی الاخر سنه ثمان و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین
یوسف منادی بدان اشارت رفت و او را قاضی بواسطه ان میگویند که وی باطل
قاضی قاضی است و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین
و ضم دال چهار و بعد از آن او و نوز است و **وقالی** نسبت به بی قاضی قاضی
و بعد از آنکه لام سکوره و یا به شاه مساه من تقیها بعد از آن قاضی منزه و لام الف
و ان موضوعی است از افعال و یا بر کذا قاله استعانی و این نیز در تاریخ السیاحه تالیف

صاحب کوبیده در اخبار یعنی بن زاید الشیبانی دیده ام که شهبازی حضرت معن
الطاهر خود را که بدو امانی و هر که او را بدو آرد و حضرت معن بیکبار بدو نماند و اسب
داشتند و در گذر گشت و نمود و گفته اند که او دستخیز کرد و سوار شد و
مروکوبی دیگر غیر از این مدکورات خلق کرده است تا بران سوار گردی و بدو از آن گشته
رحلت از بند و پیران و دستار و راعه و زار و منبیل و دو او جواب و کیس و
سدا و بل و العام زعفرانی شفت و نمود و گفته اند که غیر از این حاجی می دانستم
تو میدادم و سوار شمر او را ب مجلس او حاضر شده و او را بدراج گفته از خیل انعام
و اکرام او بهره مند می گشت اند و او بسینه حاضر جواب و پهلویه و مقال بوده
و رقع و مکاتبات را با حسن و اخضر عبارات جواب می نوشتند روزی حال را که
رقعه مشتمل بر گفت و معاطعه خود را بر حضرت نوشته بوده اند و جواب نوشته که
شما اکنون سوار می گویید و همچنین شخصی رقع بران حضرت بیدار است منقح نوشته بوده
و ان عبارات را در رسایل شان انقطاع نموده بوده و جواب نوشته که
بده ضاعتنا را گشت ایضا و نیز بعضی حال را در محل شتی در جواب خود حسن نموده بوده
و در شان آن حضرت چون آفتاب بر سطح غار و بام طالع شده چون کجایان محمد حسین و او را
اعلی صوت ناموده که غافلان و آنانی سوا از الخیم صاحب فی الحال در جا گشته

ت
والله اعلم
بما كنا
نقوم

فكانا خمر ولا قسح وكنا قاتلح ولا قسح

حکایت ابو الحسین محمد بن الحسین الخوافی چنین گوید که نوح بن منصور سامانی گستاخ
در سرلغاب بن عبد الوهید نشست و او را بدیدگاه خویش دعوت نمود تا وزارت خود
بر او تفویض نماید و او را بدیر ملک و مال خویش گردانید و او در قبول اجابت
این صورت توقف کرد و او بگویند همان اعدا نمود و از جمله اعدا داد بدم و رواج کند
بما صد شتر بخیر از برای محکم خانه ضرور است و حق علی بن اسیر تجلات ^ک
و کرا اعدا بر عظم شان و درخت مکان او کا فی است مولد او سابع عشره ذی قعدة
شبهه عشرين و ثمانه بطمان السطوح و قل باطمان السطوح و در یزدک المجمع
و اربع عشرين مرمودسه خمس فائز و ثمانه بر بی مرغ و در حسن از شاربک علاج

کنند که حد است طاعت نمودن و از آنجا که اولاد بر این اوصاف و تقوی بودند و در حق که
در حد شورش و بیاد در بود و در حق که اولاد بر این اوصاف و تقوی بودند و در حق که
حاجب مردم از اهر و تبس بود و تقیه میکردند - ابو القاسم بن علی
گفت در خواب دیدم قایم را که میگفت جاحل بن عباس را با وجود فضایل قدرت
شعر و شکیبایی که کم تر است و کلمات او را خجسته ساخته نمی آید که از دنیا
آید که کم کنم و نیز از عجز او و تعداد کلمات او نیز رسم قایل گشت آنچه من میگویم
تو بخار و آن که کم من باشد پس و گفت -

تو را بود و الکافی معانی خفیه که کم تر است پس کل منهای

او گفت اما اصحاب من هم تعالفا کم و حیض فی الجریات

او گفت اما اهل نقل و ادب و علم کم و اما الی یوم القیمه

این صورت را میباید در کتاب همه ذکر کرده این خبر از اخبار و دیدم که کج کس
عباد و فاقات معنی رعایت و مساعدت کنند که در حق من که صاحب بن عباس
چه در روزی که حضرت بخار و کت الی غایت ششم اسواق مدینه ری را با آنها
بستند و تمام اکابر و اشراف بر در قصر شاریه حاضر شده انتظار خروج
کشیدند و بعد از مدتی که تمام امرا اعیان و اعیان حکام تغییر پیکار
حاضر شدند و چون بنابر بیرون آمد تمام مردم یکبار بنیاد و فریاد و فغان کردند
و پیش از آنکه بنیاد و فریاد و فغان کردند و پیش از آنکه بنیاد و فریاد و فغان کردند

در است پادشاه و تاج و تخت و جلال و قدر و در امر خرافات نمودند

و ابو سعید رستمی او را بدین قول مرثیه گفت **مرثیه**

اجد این عباد و پیشانی امیری اخوان و یساج و جاد

ای ای امان میو تا بخت حالها حتی المعاد و سعاد

و اولاد بر کواش ابو الحسن عباد و ابی العباس در سینه سرج به خسر و فتن و قمار متوفی
و او وزیر کنالدوله ابن نویسه پدر فرالدوله مذکور و عندالدوله فخرالدوله و جرج
متوفی بوده و فرالدوله شارویه در شعبان سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه متوفی شده

و اولاد در سنه اصدی در عین و ثلثمائه بوده و **طالعان** بنیج طالع و

عبدارالت لام مضبوطه و قاف و بعد از آن ثانیه فون این سب است بسوی

طالعان و طالعان اسم و مدینه است یکی غسان و دیگر از اهل قزوین و صاحب

که کور از طالعان قزوین است نه طالعان غسان و **استاد علم** مترجم این حرف

مسلمه که کثیر است و **القصیر** منی که که این طالعان در کومستان شرفزین است

و بعد از مدتی متصل به طاعت است و هوامتف است و فاشکل و که در دمن

ان واقع است و بر باین شتمل بر انواع و اقسام و شتمل از توابع آنست

و این سبب و اخل جوته حکومت مداین و از سبطه بنده و عراق عجم بوده

تا زمانی که پادشاه صاحب قران امیر تکر که کاکا که کشش و کشش و کشش می باشد

یورش را و جان بطالعان نزول اجلال نموده و با کتفا و کتفا و کتفا و کتفا

و غریب و کرب و نیاز و درو و جاد و مندی و در حرف عین خوانده آمدن شاد تالی
و پیش ازین و کرب و تنگی از باد و او بود که شاد و در روز و فاجات و پیش
جهور و کار و اعیان و نایک و مضروب و کرد و علی و سیاقی فی ترک و اوصی
نهایت فصیح و مریع بوده و انشا و خطب و بیته میخوانده ابو جعفر محمد بن
محمد المروزی حنین گوید که با حضور و در روز و از نام و بایزید حار و جی بسیر و پرو
رقیتم در دست حضور و در حج بود یک نیزه از آن کعبه را بر زمین افتاد و من از آن
ریش برداشته و از کعبه و خاک پاک ساخته دست و باز دادم و بدان مثال
خبر نموده این بیت بر خواندم

فما كنت عاصيا ولا مستعصيا اليه كما قرعنا انا ايها المسافر

مستور گشت بر آنکس از انچه اصدق و اولی و احسن و اچسبی ازین بود و **وید**
و او حیات الروعی از ان حق حکایتی و اسی تعقیب یا یا فکون و فکون
و بطلان کانا و ایتاجون تعقیبوا منکاکات و انقلبوا اصا حوین گفتیم یا یونان
تو فرزند رسول قدوسی علی و سلیم انچه از حقایق علوم ترا حاصل است
رتبه دانش من جان نمی رسد عذر آن گنیم چه مناسبتان مقام است انچه تویی
در مارج حجاج گفته که عبد الملک روان فرمود که بایست از ابواب بیت المقدس
باجم اوبسانند و اسم او را جاشته ان کتابت نمایند و بداند آن حجاج نیز
استدعا نمود که دری دیگر باجم اوبسانند چون مرد و باب صورتش تمام

منوای گفت: بابی که باسم عبدالملک تمام شده بود در محل خود متعلق تلقین
یافته تصدیق و واقع شد احرار پذیرفت این صورت خاطر عبدالملک
مروان متغیر و تمام شد حجاج در اعتبار این نوشت که چنین صیوح افتاد و که انشا
از امان فرد زنده و باب معمول حضرت خلیفه و احرار و خود و بابی که بمن
حجاج ابن یوسف متعلق و منوایست علی حال بافت صورت عالی و شاد در کمال
مثل است بشیخی ادم **انقره باقریه فی قبل من احد ما لم تقبل الاخر**
خلیفه این صورت بسیار سرور شد و در خجاست که پدر منصور را بحدادی نرید
که بود خروج نموده بود مقرر ساخت و این نرید خلیفه که او شکل ارفیه با ضیه بود
و در احاطه زمانه و تقوی مسأله تمام داشت و مرکز غیره در لکوش سوار می شد
و غیر از حامی صوف باسی دیگر می پوشید اما در قهر و غضب حضرت آذربایجان
و او را با قیام پدر منصور مکار و محاربات گشته و واقع شده بود و وجیع
بدن و غلبه و قهر و انزاکت نموده بود و از برای قیام غیر از نمیده نمانده بود و
از انبیر و حصار نموده بود و چون قائم در حصار بخارجی پست منصور عباسی پدر
از خلافت شده و صوت پدر را افتاده بود و بر محاربت مصابرت فرمود و تا
ای نرید از حصار نمیده و برخواست و بر سر سوار و نول نموده و بر سر راحه کرد
مستقر نگه میدار و بر آنکه و در ظاهر سوار و نول خلیفه منور شد گرفت و در تمام
عظیم ای نرید مذکور منور شد و در تمام از برای او آتش در تویم الاعد حاکم

وین ماه سینه است و قشیر و قشیر او را با سکر و اندک بعد از ظهری که در محله
 به در سینه بود متوفی شد. منصور از دهنه که جلد بر او با سنج ساخته از
 نیزه ساخته و صلب نمودند و موضع خراب را مدینه ساخته و منصور یکی داشته
 و منصور شجاع و رابط و سپه سالار با تمام فرم و شرایط بود و در شهر رمضان
 سده اصدی و اربعین و ثلثه متوجه مدینه جلوس شد و جاریه که به منصور راجع
 سینه قصبه مراد داشت و بر این نام باز یک کی عظیم دست و آنکه طوبی و بی سینه
 عاصف در آن گرفت و سر باخت حادث شد منصور از مدینه جلوس متوجه
 شد و در دوت بر فراز او خنجر که در صفت و قدر تمام در پیدا شد و جمعی
 که همراه او بودند اکثر وفات یافتند و منصور حقیقا منصوره رسید و در آنجا
 مرض بر وی مستولی شد و در یوم الحیدر انوشیروان سده اصدی و اربعین و ثلثه
 متوفی شد سبب وفات او آنکه در منصوره رقیقا و اصلش و اعلیٰ است
 حمام نمود و سخن بن پیلیمان استرئیک که طبیب اسپانه و ملازم مجلس او بود او
 از حمام منع نمود و او منع نشد و حمام رفت بواسطه حرارت حمام حرارت
 غریبه او بسیار کم شد و سردی فراوانی بر او بسیار غالب شد و سخن بر جمل
 میگردد تا فرمود و سر علی حاکم باقی بود و چشم و حواسی گشت ایام قریب و آن حکم
 نیست بر علاج کند گفت اینجا حاکم نیست ابراهیم نام بقابل قی شود تا نموده
 او را حاضر کرد و اندک منصور شکایت مرض خود را تمام نمود و بگریخت و او را

از کمال خود بر خیزد و این ابراهیم شمار ایام شش ماهه مانع نموده و حقیقت کرده به
 روی استنک داشت تا حضرت منصور را تکلیف استقامت مستثنای بخار و راه آن بود
 چون آنکه باقی را از استثنای گذشت خواب بود و غلبه کرد و خواب بگرفت و ابراهیم
 سرور از پیش منصور پیر و آن که بعد از آن استقامت کیش و دلبازی یافت گشته و خنجر
 استقامت که ابراهیم طبیب مناصات بکار برد و او بواسطه آن خواب کرده شد
 او در دست چون فرمان استکشاف حال نمودند و او را مرده یافتند خواستند که ابراهیم
 بقتل آورده است و سخن مانع شد و گفت او را کشتی نیست و اسلحی علاج موافق یاد کرده
 الا طبابت غایتی فی الباب آنکه از تحصیل اصل مرض غافل شده و او را با اصل مرض
 واقف و عارف نگردانید و اید علاج من مستغن تقویت حرارت غریبه بود و بگویم
 بقوت آن ایام نوم کم کنم و چون او بخنجر مطلق حرارت غریبه بود و علاج نیست
 یافت بخوبی یافت و من بنا علی حکم بگویم که او مرده بود و او بقیه و آن در سینه او قتل
 اصدی و ثلثه واقع بود و مدت سلطنت او هفت سال و شش روز بود
افریقا بکر عزه و سکون ملک کرد و سکون یافت و من تحتها و کشته شد
 و بعد از آن و آن اقلیم غلطی است از زمانه مغرب و آن در زمان خلافت عثمان
 بن عفان در زمانه عینه عنده متفوق شد و و کبر آن قریب و آن است اما اکنون
 اینجا قریب است
 و الحمد لله رب العالمین
ابن منصور امجد الملک الطاهر بن الخطاف بن محمد بن المستقر بن الطاهر

مکن نموده و لغت و معول علی بوده. ابو عبد الله القضاة در کتاب خطه مصر چنین نقل نموده که
 اشب این النسخ را به دست جلیل و مال قبول بوده و او را خط اشب نام نهادند
 بود و حضرت امام شافعی رضی الله عنه فرمود که من ندیدم این خط را در کسی برابر
 اگر او را پیش من نمودی و آنرا علم و حضرت امام شافعی رضی الله عنه حضرت را صحابه
 ملک سوی اشب و این عبد الحکم کسی ندید و این عبد الحکم مذکور گشت که از اشب
 شنیدم که حضرت امام شافعی را دعای بد میکرد و این سورت نزد حضرت امام شافعی
 فقال تعالیا

حسنی. عالی ان موت و قرن است. حکمت سبیل است فیها بود.
 فعلی لذی یقین خلاف الذی معنی. تردد و لا یخیر بها و کان قد
 ابن عبد الحکم مذکور گشت که چون حضرت امام شافعی رضی الله عنه متوفی شد و اشب
 از ترک او غلامی اشتی غمور و چون اشب متوفی شد و من از غلام را از ترک
 اشب خریدم ابن یونس در تاریخ خود از اشب را ذکر کرده و گفته که اشب قبی
 ثم العاصری از قبیل بنی جعد است و کینه او با ثلوث و او از غماتی حضرت و
 بزرگوارت را می جعد و است و در دست اربعین و مایه مکه شده و در جمالت اشب
 من شهاب که صاحب تاریخ و ما بن متوفی گشته و جدا و او غنچه عاصی خود را خطاب میکرد
 و غنچه موسی است که لب زین براند و حدیث عام معاهدی گوید در غراب دیدم
 کانه قالی بر سکوید یا جعد جواب گفتم که

و صاحب الذی قال عند فراغهم لیست البکاء باهبا تصدح
 و گفت در این ایام اشب مایه بود و من این سخن را درین او ترسیم از شایسته
 ازین مرضی قال یار قبال خدت نموده و آنرا و آنرا را چون **واحد الله**
ابن عبد الله بن الفرج بن سعید بن نافع الثقفی مالکی المصرب
 و ی استناد و فقه از علقین قاسم و ابن وهب و اشب نموده و عبد الملك بن
 الامام جونی و من و ی که گفته که از حضرت ابی عبد الله حسین کوفی خارج نموده که خطبه
 و در حواله الحاکم گفته که در حواله الحاکم المذکور و ابن الصبیح مذکور که کتاب اربع ص بوده
 و عبد الله بن نافع مذکور حقیق عبد الغزیز و روان بن الحکم الاموی بوده که در مصر متوفی بوده
 و اصبح مذکور در بوم الامام سی و من عشرين و ثانی سنه خمس و عشرين و مات بن و قیل
 سنه ث و عشرين و قیل سنه عشرين متوفی شده و **واحد الله** فتح حمزه و سکون
 صا و مملد و فتح با موصد و بعد باغین مجمل است **ابن عبد الله بن عبد الله الملقب**
 قسیم الدوله المعروف بالجاب و ی جدنا بکیمان متوفی است و پدرش و الدین
 را استخوانی ذکره است و او وزیران صاحب رعا مملوک سلطان ملک الشاه
 سلجوقی بوده اند و چون تاریخ الدوله قسطنطین البیاض سلطان سلجوقی مرید حب را
 مالک شده و آخنتر مذکور را در انجا میات خوشش که امشته و بر او اعتماد تمام نموده
 چندی مملوک برادرش سلطان ملک شاه مشاریه بوده و بعد از قضا و اندک زمانی
 بر تاریخ الدوله عاصی را می گشته و تاریخ الدوله که صاحب دمشق بوده و قصد قتال

تشیخ القضاة

متوجه حلب شده و سیاه ایشان صاف و محاربه شدید روی نمود و بعد از آن
 غبار فتنه باراد خون آفتاب و عسکر او فرو نشسته و این صورت در جای اول که
 سبع و ثمانین هزار جا بود و در مدینه معوضه از جایی داخل غلبت فوخته
 و حواله و این خبر احمد حککان دیدیم که هر روز جمع کثیر بر سپهر قرا و عاقری شدند
 و ملاقات کلام اندام می نمودند و بدین مناسبت می گفتند که ایشان را
 در جای وقت غلبی است اما این است که از آنکه وقت که در میان یافتیم که در اول
 خود را در خود آگاهی نکردند ایشان است و وقت که در بود و در وقت تاج الدوله متشن
 مذکور بر خلاف آنچه ذکر شده آید آن شاه تبع و آن عالم و بقوایب و بدین
 زبانی را بر سر نهاده انبار این ارباب صاحب حلب بنا نموده بودند و آفتاب اول
 مدفون بر تپه قریشا بود چون قادیان یکی مالک حلب شده و او را از قریه پیغوره
 نقل داخل حلب نموده و از باو بیضا را بلا کشید و در مدینه مذکور و دفعه ده

و الحمد لله رب العالمین

ابو سعید قنبر البرستی الغازی الملقب قسیم الدوله سیف الدین صاحب
 الموصل و الرقة و ملک النواحي و بی محال مذکور را در بعد از سپه سالار مود و ملک
 مود و از جانب سیف الدین ملک سلجوقی اتی در کرد ایشان را که بر محاکم
 و بلاد شامه چاکم خلق اصفان بوده و در یوم الحجه ثانی عشر شهر ربیع الآخر منصرف
 و غنم باری جماعه باطنیه بجامع دمشق متحول شده و در این ایام اقبال قنبر مذکور

از جانب سلطان محمد ملکش را بر بغداد شعله و دانه بود و چه سلطان محمد مذکور
 اقبال قنبر را بعد از موت برادرش میگردان و استوار سلطنت بر خود کش
 در سده ثانی و تسعین و اربعه به فتحی بغداد باز داشته بوده و در سده تسع
 و تسعین و اربعه سلطان محمد اقبال قنبر را بر سپهر کیمیا دین نزار دست الدینی
 المنسوب الی الباطنیه بر سپهر قلعه کیمیت فرستاد و چون اقبال قنبر مذکور بهجا رسید
 قلعه مذکور را از رجب سپهر مذکور الی محرم سپهر مذکور محصور گردانید و چون نزدیکی
 که قلعه را باز گیر و صدقه سپهر مذکور که بجای قلعه مذکور رسیده و چون کیمیا و او را و کیمیا
 مقاومت نموده بوده با اموالی و جهات خود نزد سیف الدوله آمد و قلعه را تسلیم نمود
 و در جهت اموال سپهر شده و چون قلعه رسید به علم آخرت رسیده و چون
 بر قیل بود و سلطان رسید اقبال قنبر را کس فرستاده و امر نمود که بقیل
 و مستحق کمال فرج که در آن ایام بر دیار شامیه قلع نموده بود و اقبال قنبر
 حبس الاموال مطاع متوجه موصل شده و موصل تحت حکومت و آورده و از آنجا
 متوجه حلب شده و در آن فرج که قلعه حلب را محصور ساخته سلطان از آنجا آورده
 بودند محاربه نموده و ایشان را منازم گردانید و آن دیار دفع کرده و بعد از آن
 بموصل عودت نموده و در آنجا اقامت نمود تا آنکه کشته شده و او را از کیمیا
 انرا فوت سلجوقیه بوده و در میان ایشان شهرت و او را از بزرگ داشته
 او را باطنیه جامع موصل تاریخ نوم الحجه ثانی دی القدر سنه عین خمس

بتل آورده اند **ابن الجوزی** در تاریخ خود چنین گوید که او را با خطی و مقصود بطبع
 موصل سندی عشره و خمسه بتل آورده اند **تاج** و کاتب چنین گفته که در سندی
 عشرین بتل آمد **سکینه** آن این بود که طایفه از باطنیه متضلل و در جامع حوسل
 متلبس همان بنویشتند **لذ** و چون آفتاب از نماز فارغ شد پیش او رفته اند
 و او در شمع دمی قصیده بخواند و مستول گردانیده اند **نشا** این قتل آنکه آفتاب سحر است
 که عرق میوه اش را از کالبه عالم با کلبه قطع نماید و میان وجود است از استیصال
 گردانیده باقی تیغ ایشان نموده از ایشان فریاد میگیرند بتل آورده بود **و** چون مشایخ
 شیعیه شدند **ولاد** و **عزالدین** صعودی قائم مقام آمد گشت **دقی** و **بهم** اثباتی از عیون
 جاذبی تا آخر پند آمدی و عشرین و خمسه **عبارت** آتی متعارف شده و بعد از آن
عابد الدین دکنی از آفتاب که در قله کاسیاتی سینه نوزاد از این است **سبع**
مالک و یار کرده **شده** **والله** **سبع** **بهم** **معه** **و** **سکون** **و** **ضم** **سین** **معه**
و **بعد** **تا** **قاف** **است** **معی** **و** **ان** **که** **در** **سینه** **بجه** **خیرات** **و** **معمانی** **در** **سینه** **که** **کرده**
و **جواز** **دانی** **یا** **نعم** **که** **نسبت** **به** **رست** **و** **برین** **یکی** **از** **مالک** **اسطان** **طو** **کنند**
ابی **طاب** **محمد** **آقای** **که** **کرده** **ان** **است** **و** **در** **دولت** **سلجوقیه** **قدم** **و** **ارتفاع**
یافید **و** **از** **آنها** **که** **را** **دوست** **رایه** **بطلت** **بود** **و** **از** **اعیان** **ان** **دولت** **معه** **بود**

والله رب العالمین

الاندرجی

ابن الصلوات امیر بن عبد العزیز بن ابی الصلوات الاندرجی الدانی و بی زلفه و در کاف

بوده **و** **در** **عرفت** **علوم** **ادیبه** **دی** **طولی** **داشتند** **کتابی** **سعی** **مجدیده** **بر** **اسلوب**
تقدیر **الدر** **شفا** **لبنی** **تالیف** **نموده** **و** **در** **فن** **حکمت** **عالم** **با** **بر** **بوده** **از** **نجه** **اورا** **ادیب**
الحکیم **میکنند** **ان** **از** **علوم** **اول** **حضرت** **تمام** **و** **معرفت** **مالک** **کلام** **شعر** **از** **ایس** **انتقال**
با **سکندریه** **نموده** **و** **در** **انجا** **ساکن** **شده** **و** **کتاب** **را** **در** **خریده** **فکر** **کرده** **و**
شاه **بسیار** **بر** **نموده** **و** **بعضی** **را** **اشعار** **را** **ادرا** **نموده** **و** **این** **را** **نجد** **است**
از **اکن** **اصلی** **من** **تر** **است** **بکلی** **طایفه** **دکن** **تالین** **اماد** **بشده**
و **لاند** **بی** **ان** **سبیل** **الحسین** **عاجده** **نشق** **علی** **شم** **الذری** **و** **الغبار**
شاه **بسیار** **است** **و** **آخر** **وقت** **ممدیه** **انتقال** **نموده** **و** **در** **انجا** **یوم** **الاثنين** **مستعمل**
پند **سبع** **و** **عشرین** **و** **خمسه** **متمنی** **شده** **و** **قیل** **بشده** **عاشر** **یوم** **سنة** **ثان** **و** **عشرین**
و **تجار** **خریده** **گفته** **که** **قاضی** **فاضل** **کتاب** **حدیقه** **مذکره** **را** **بمن** **فاده** **در** **آخر** **ان** **مکتوب**
بود **که** **در** **یوم** **الاثنين** **ثانی** **عشر** **محم** **الحام** **سند** **ست** **و** **اربعین** **و** **خمسه** **متمنی** **شده**
و **الصبح** **موا** **اول** **چه** **اکثر** **ناس** **را** **ان** **رفته** **و** **صورت** **تاریخ** **اول** **است** **که** **شبه**
بن **زیر** **و** **رجان** **و** **کر** **نموده** **و** **کنند** **که** **وی** **در** **مندیه** **و** **فات** **نموده** **و** **بسی** **خوف**
گشت **و** **سیاتی** **و** **کراتی** **ترجمه** **شیخ** **عبید** **ابو** **صیری** **را** **نشد** **و** **در** **انجا** **و** **در** **چنین**
اختیار **میتوانند** **نگه** **کرده** **و** **وصیت** **نموده** **که** **بر** **بر** **تجد** **و** **از** **توب** **بند** **از** **انجا** **است**
سکنت **یاد** **دارند** **مصدقا** **بانی** **طیبه** **دار** **البناء** **انجینه**
و **اعظم** **بانی** **الامرا** **نشد** **لصایر** **الی** **عادل** **فی** **الحکم** **سین** **محر**

نیاست شریک القاء عذرا و زاری قیل و از توب کثیر ابراهیم
 در مجموع بعضی معارف یافتیم که ابا صفی در کور در دانیه وان بدیده است از بلاد
 اندلس قرآن سنه شریح اربع مایه مکرر گشته و در اندلس از جاعتی فضل شل
 ابی الولید الوضی قاضی دانیه و غیره اخذ علوم نموده و با ما در خود در دوزخیه اضحی
 سنه تسع و ثمانین و ارسایه با سکنه در یار دشاره و دشاره افصل او را
 فی سنه خمس و ثمانین از مصر فی موده و ی با سکنه در دفته و در سکنه در
 مشرق بوده تا آنکه در سنه ست و خمرایه اختیار خسر فرمود و بهمدیه حلول گشته
 نمود و در صاحب ممدیه علی بن محسن بن المصنف زیاده پس شریک شریک
 و عبد الوهید و لدش در انجا مکرر گشته و بعد از ان شاعر مایه زاده و در ضاحت شریف
 به مضایقه و در بیجا میرسد و در بعضی غنایه متوفی گشته و اگر فکر کردید مشاعر
 غلط عا و کتاب در انجا قاضی تا ضلالت که ده این تواند بود که تاریخ وفات پسر را
 با هم در نوشته و احقا کرده که این تاریخ وفات است و اسیه در زمانه که در بند
 و قتال افضل شایسته و مکرر بوده و سال در علی اصطلح لای کتاب الوضی در علم
 و کتاب لادیه الفرد و کتاب فی المطلق سماه تعویم الدین و کتاب سماه اظهار
 فی الرد علی علی بن رضوان و مجازده علی بنین بن اسحق فی سالیه تالیف نموده و چون
 و جز را با هم افضل نام کرده افضل از انهم جزو ابی عبد الله الحلی بود که کرده چون بران
 مطلع شده گفته این کتابست که پستی ازین منتفی نیست و منتفی ازین سستی است

این کتاب
 در این کتاب

و در این کتاب است که این کتاب غلامیه و موجود و سی کت آن
 در منزل استقا بوده و در اندلس **والله رب العالمین**
 ابوالمکرر ایاس بن سوبه بن قره بن ایاس بن بلال بن ربیع بن عبید
 سواة بن ساریه بن دیمان بن ثعلبه بن سلیم بن یاس بن مریمه الخزنی او نهایت ضیح
 اویب و بی نهایت الحی مصیب بوده و از قرآن و اشعار و کلام و فطنت و جمعا
 و با غایت و محقق و مستقی بوده و در تیره امور صا و قی لطن صایا لکتر بوده و
 ذکا و فطنت و در شب مثل فطلا عصر بوده و در بیان التفصیل فی العالم حرمی حرمه
 شمس و در تمامه ساجد از مقامات بقوله القیتی الخیری بن عباس و فراستی خراسان
 ایاس مکرر را خواست و در این عبد الوهید و در اندلس او را در بعضی قاضی با جلال حکم کرده اند
 و بعد از این مکرر صحبت شریف حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله و سلامه علیه
 شرف مخالفت یافته یکی از پسر ایاس سوبه بن قره پرسیده که پسر تو چگونه پسر است
 گفته بسیار پسر خوب است اما دنیا و اتمام کفایت نموده و در حاجت تحصیل امر را
 از شوال غل و بیوی مستغنی گردانیده و از دانش و دانا و فراموش و ذکا ایاس گفته
 در غلی که بواسطه حادثه از خواست و در کار خوف و ترس در میان مردم پدا شده
 پسر فرعون است جنبه بر سبب اتفاق با او غمزه شده اند اما چه کرد چون ایشان را
 دید که گفته این عورت عا و آن دیگر مرصه و آن دیگر بکره است چون سکنه
 امر در نموده اند چنین بوده که او کینه داشت علم از او پرسیده اند گفته در چنین خوف

ان بستان چندان است . ساکت شد بعد از آن بن کت خند سال جنگ که درین
 مجلس احکام شرع با بضا مرستی گفتیم که اکت عدد اخشاب متفاسی مجلس
 چندان است که من کتب است و کوامی و در دو نفر سجده ثبت نمودم . گویند
 ایامی معویه روزی بر روی با جعی آب محبسته او از کجی شنیده گفته این سکه
 بر سر جاده لایسته است و فریاد میکند چون در پی او از سکه رفته اند و ده اند
 سبکی بر بال چاهل ستاده و فریاد میکند چون اسبکش فانی از او فرمودند
 گفته او را را و چنین شنیدیم که آن جاده بر می آید . و او را درین باب امور غریبه است
 آسمانی بن جنس گوید که ایامی خواب دید که اسبش تکیه در کارگاه خود نمود باین
 بنیوه که او را در عهدی بود از شهر بیرون رفت . و عهدی قریه است از احوال دشت
 میان میان بصره و خوزستان . و در آن قریه درسته اشین و عشرین و ماه
 و قال غیره صد ادری و عشرین متوفی شد . و هفتاد و شش سال عمر گذرانید . و
 گویند ایامی در آن سال که وفات نمود . خواب دید که او پدر مرعوش
 بر یک براسی سپوارند و براسی میروند . و در رفتن زمین اصلا احدی بر آخر
 قدم نمی کشد بلکه تنه ایی الا قدم مسافت معین را قطع می رساند . چون پدر
 شده گفته پدر هفتاد و شش سال عمر گذرانید من نیز همان قدر عمر خواهم گذرانید
 و در آخر میزند مثله در ششم معاشران خود گفت میدانید که این شب کدام شب است
 این شب شبی است که اسبش کمال عمر پدرم درین شب شده بود . و چون در آن شب

دید که در سببش مرده یافته . وفات پدرش معویه در سنه ثانی اینجوت
 بوده و او **ابن کعبه** **وقتی** بضم قاف است و مرثیه در ترجمه حضرت امام
 گفته شده . که سینه جماعتی استمال و ارادت باطل منار میگردد اند و انصاف
 بن کعبه رضی الله عنه در آن میان بوده و حسن مبارک او قریب به صد سال رسیده
 بوده . و در آن ثانی انس فرموده که ماه را دیدم . و بر مردم معنوده . و بکس می نویسد
 ایامی در میان اینجاعت بوده . و نظر بکتاب او نموده . دید که او روی او بکشم او فرمود
 ایامی پیش رفته و او روی او بکشم را مستوی کرد اندید . و مسح نموده . بعد از آن
 گفت یا با خمره طلال را بنمای بر چند نگاه میکرد . طلال را می دید .

و الحمد لله رب العالمین

ابن القریه

ابو سلیمان ایوب بن زید بن قیس بن ذراره بن سید خشم از اهل کت
 بن عامر بن عمرو بن زید ساه بن عامر بن سعد بن الحریج بن تیم الله بن الحریج بن قاسط
 بن مس بن اقصی بن دخی بن حذیل بن اسد بن ربه بن زرار بن سعد بن عدنان المدنی
 ابن القریه اهملی و قریه حبه او بوده . و او اسم او خاندنیت چشم بن ربه بن ساه
 مرعوف بن سعد بن الحریج است . و تمام نسب او را اول ترجمه کرد است . و می آید
 می بوده . و او از خطب مشهورین بنصامت و بلاغت معنوده بود . و او بواسطه
 آنکه نقطه و تکی شده از دیار خود بعین التمر آمده . و محتاج بن توفیق را برانجا
 عالی بوده . و کرم و سفا را توان ممتاز بود . این قریه بر روی خانه او ایستاده

عتقاد بعد از آنکه را و در چشم خست مالک بن جشم است و عمر مذکور او را و در چشم
 چون وفات کرده پسرش مالک را در توی نمود و باز در چشم بن مالک در کوفت
 شده و توفیه در لغت حوصلات و بهایت اراوه علماء انساب چنین گفته اند
 چون مالک بن عمر قریه را در توی نمود از چشمش ایوب و کلب و جیحون و طلب
 علم رسولی مسلی را علم مسلم من جمله الام پیدا شد چه مادر او و توی علی بن شمس بن
 و قریه بن یحیی بن خثیب بن مالک و کور است پس عباس رضی الله عنه
 از اولاد قریه بن یحیی بن خثیب در کتاب انساب اعراف چنین ذکر کرده
 ابن العزیز طالی بوده یعنی از بنی طالی من ربعه بن زید مناه بن عامر و ابن الکلبی
 گفته که از بنی مالک بن عمرو بن زید مناه است و طالی را عمرو بن شاریه مذکور
 نیست و الله اعلم و الهیاتی کثیره نسبت به طالی بن ربعه بن زید مناه و این
 طالی است از بنی قریه و در عرب طالی بن عامر بن معصیه قریه دیگر است
 و ابن الکلبی در کتاب جمعه الانساب بر دو نسب با صورت تکلیف پنهان کرده

والمجتهد بن سید الخلیفین

ابوالشکر ایوب بن شادی بن مردان الملقب بالافضل بن الدین و
 والده سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و سیاقی فی ترجمه والده سلطان
 صلاح الدین بن محمد بن صورت لا اختلاف فی ملخصها بعض مورخین گفته اند
 که شادی بن مردان از اهل دین و انبیا اعیان انجا بوده و او را صاحب بوده

جهانگیر بن محمد بن ابی بن
 جهانگیر بن محمد بن ابی بن

خلیف الدوله الجایده بر روز و حال و در ترجمه صلاح الدین یوسف بن ایوب مذکور
 و بی نظیر زمان خود بوده و سیاق او و بر روز المذكور اتحاد اخوت و
 برادری بوده و بر روز مذکور بواسطه آنکه بر وجه یکی از اماراتش شده و صاحب
 او را بواسطه این اتهام ضعیف ساخته و در انجا ضرب المثل گفته و طعنه و الحیا
 و کبریا داشته که در دین اقامت نماید بغیرت مسافرت اختیار نموده و
 محضت یکی از ملوک سلجوقیه سلطان عثمان الدین سعید بن غیاث الدین محمد بن کشت
 الا فی ذکره رسیده و به لاله فرزندان و شش بخت و مرطبه کشته و چون او را کشته
 و کاروان دیده و رتبه تقرب بخود داده و امور خود را به وفویق فرموده و چون
 سلطان سعید سوار میشد با او سوار می شده و روزی سلطان را با او خود
 سوار دیده و لاله مذکور ازین صورت اظهار کرده و در لاله مذکور در
 جواب گفته که بر روز مذکور و صلاح و خفیف النفس است و در طالع معرفت و کار و
 و خلاصه امانت و انانی فی نظره و بی زبان خود است و بدان او را در قصار
 اشغال و اما آن سلطان مستاده و محبت و در دل سلطان پیدا شده و در بعض
 اوقات با او لعب شطرنج و زود میموده و بهتیر است و در آن اوقات لاله
 بخوار حمت آتشی مجار شده و سلطان غیاث الدین تیره بر مذکور را در تمام مقام
 تابان می آید از همه و فرزندان خود را به تسلیم نموده و در کار و دران جوده
 و حوالی سایر و مشهور گشته و بدان بر روز کسبی شادی و شسته و که بعد از

ابراهیم چاه و مال و خیل و قول خود و بزرگواران و انعام علیست را بابر مجاهد وقت
 سابق با او تمام نماید چون شادی صحبت مشایخ رسیده در انعام و اکرام
 و تزیین و اعطای او شایسته انبیا و مرآت بتقدیم رسانیده بعد از آن
 سلطان سعید مجاهد برادرش را علیه رانیا بت خود حکومت و تولیت ممالک
 و ارباب اسلام بغداد و سنند و پنج عاقبت سلاطین طوقه آن بوده که همیشه از
 جانب خود بایستی سعید و بنو سید و نه و شادی دیگر را بپسندید صاحب مشایخ
 عمده نموده و او نیز با اولاد و در صحبت مجاهد هر روز مقرب نموده و چون
 سلطان استیضاح و حکومت مملکت گریه را بجا به مشایخ توفیق نموده بوده
 او شخص معول علیه موثوق به سوی شادی مشایخ نموده قلع و انعام داده و کرده
 و بیکار و آه که و امیده و شادی است مدینه و رانجا اقامت نموده بعد از آن
 اینجا که نوایه رگم الموت و لو گنیم فی روح مشیقه و محای روح فیهش از
 ضبط قلع مذکور متوجه لنگر قلع حیات گشته بعد از وصول خبر بجا به مشایخ
 ابوالشکر نجم الدین ایوب فرزند مشایخ را قائم مقام شادی دیگر کرده و امیده
 بعد از کسب احوال شکر آنجه شرایط حفظ و حیانت و مراسم رعایت رعیت و
 مراقبت است بتقدیم رسانیده بآنجه فکر آن مجاهد مذکور رسیده و او اگر سنند
 از راه و ابوالدین شیر کو آتی ذکره بوده و این نیز احمد حاکمان بن کوی که
 درین مقام میانه این کلام مذکور فخر و کلامی که بعد از این است ان تقی

و ترجمه صلاح الدین خوانده اند انعامی است و آنرا علم انعام و انعام
 کلیمین حاصل میشود فلینک و در ترجمه صلاح الدین بسبب معرفت میانه
 عماد الدین زکی صاحب موصوف و نجم الدین ایوب و ابوالدین شیر کو بیان
 نموده ام «اعاده آن در اینجا حاجت نیست» از غرایب اتفاقات که روزی عمر
 از قلع جه گنایت بعضی بزرگواران خود بیرون رفته چون عودت نموده کرمان و دوبار
 نجم الدین ایوب و ابوالدین شیر کو شده چون از نسیب گریه استفسار کرده امده
 گفته اند قلع با بزرگان می آیدم سپهسالار من توفیق کرد و شیر کو به سپاه
 رفته هر یک که در دست سپهسالار بوده از او گرفته و در روزه و او را بقتل آورده
 و برابر او نجم الدوله را بند و قید نموده و صورت حال را که وقع بحضرت هر روز
 عرض نموده تا آنجه صلاح میدست تقدیم رسانیده مجاهد هر روز در جواب نوشته که
 چه مرحوم شمارا بمن توفیق بسیاری است و میانه من و او محبت متناهیست که تحقیق است
 و من تا در دستم که در مکانات آن حقوق بشما بدی کنم آرزوی من اینست که شما
 خدمت مرا ترک کرده از لیده و قلع منسوب بمن جدا روید و طلب رزق خود
 از محل دیگر بنایید چون جواب در پیشان رسیده ایست از آنجا اقامت نموده
 از گریه بیرون رفته هر دو را خدمت نامیک عماد الدین زکی بوصول رسانیده امده
 انعم عماد الدین زکی آنجه شرایط اکرام و اعطای نموده و بجا می آورده و در پیشان
 اقطاع یک تبیین نموده چون آنجا که قلع ملک را مالک شده نجم الدین

ایوب را در انجا نیابت خود باز شد و اینها با تمام در ترجمه صلاح الدین محمد بن ایوب مکر است و این اعلیٰ عبارات و طایفه ای که در یک یک بنه اقامت در ریاضت ایوب است و از صوفیه انجا نموده بود و معروف نموده و در ام جای پر زنج و راحت است و مشایخ از او زمانی که در انجا مقیم بوده تعمیر نموده و ایوب شخص مبارک کثر الصلاح و مایل به باب صدق و بیخ بود و در ترجمه صلاح الدین بعضی احوال ایوب مشایخ و آنکه زکی و اوجکون بر یک یک حکم استولی کرده اند و او جکون از یک یک بدشتی استالی نموده و اگر که در ام و در انجا آن کی گنم و چون بر او یوب ساد الدین شیر کرده با بخا و اسعاد شاد و مستوجب و مجیزه شده و چنانکه تفصیل آن در ترجمه اسم مرده و نشانی ام نجم الدین ایوب در خدمت نور الدین محمود بن زکی بدشتی اقامت نموده و چون صلاح الدین یوسف پسر ایوب مشایخ در دیار مصر در ایام حکومت عاضد صاحب مصر متولی وزارت شده و ملاقات واکه بر کوا و خود از شام استند عا نموده و نور الدین محمود مشایخ را و رابط اعطای مایه صوب روانه کرده اند و تاریخ رابع عشرین شهر مبارک رجب سده خمس و ستمین و خمس ماه تبار در آمده و عاضد صاحب مصر که مالولده صلاح الدین او را استقبال نموده ملاقات کرده و صلاح الدین انجا کمال دین و نهایت عیوب و خدمت نموده و نسب ما و اله بر کوا و خوش بخای درده و جمیع مناسب خود را بر او عرض کرده و او در قبول نهایت و حسن نموده و گفته ای در خدمت

حضرت فی حجت تفتی این امور را اختیار کرده است و بواسطه آنکه مستأهل است تغییر موضع سعادت دیگری ترا اصلاح جایز نیست بعد از آنکه نجم الدین ایوب لایزال با او می بود و اما آنکه امر صلاح الدین از بیعت یافته و بر جاک و ملا و استعلال تمام یافته کاسو المذکور فی ترجمه - بعد از آن صلاح الدین بخانه کرک از قاهره بیرون آمده و پدر را در قاهره بخای خود باز شد و پدرش روزی سوخته که بر عادت اجناد و طوف ملا و نمایه چون از بابا نظر احد ایوب قاهره بیرون آمده او مرد و دست خود را بر داشته او را در میان راه بر زمین زده و این صورت در میان ایشان ثامن عشر ذی الحجه سنه ثمان و ستمین و خمس ماه واقع شده و عا نام او او را تحمل سقط بر داشته بخا و او نعل کرده اند و او تسلیم و موقوف بوده و اما آنکه یوم الاربعاء رابع عشرین شهر مذکور متولی شده و موافق این صورت و اگر که و اند حاجتی از مورقین منهم عماد الدین الکاتب الصنفانی کیکن گفته که و کما در روز پشنبه بوده و عا فیس و تاریخ کمال الدین بن العیدیم دیدم که از بیعت عاضد و صف بن اسماعیل بن مقصد نقل نموده بوده آنکه نجم الدین ایوب در یوم الثامن عشر ذی الحجه متولی شده از غیر اسمی حکمان چنین گوید که عاضد مذکور یوم سقوط را یوم وفات اعتقاد کرده و چنان تاریخ تاریخ سقوط است نه تاریخ وفات و آنکه اعلم و چون وفات نموده او را در پهنوی بر او شش ساله شیر کرده و خانه او را اسلحه و فن نموده اند و بعد از موتی ستمین مرد و از انجا عبیدیه سر شش و ستمین

مشرف بنو صلو است و سلمه علیه نقل نموده اند و در تاریخ قاضی خلیل
 که در هجرت ایام نوشته بخط ثریف او دیده ام که در یوم النیس رابع من
 فاین و من نامه که در سبب برآوردی از نیند مشرف بنو صلو با بخت امیر
 ایوب و اسد الدین شکر کو و دفن ایشان در جره که در جوار جبهه مدینه نبویه علی السلام
 بوده و او را **داوود** و چون صلاح الدین یوسف از کرک در بار مصره معاودت نموده
 در آنجا طریق خبر موت پدر و خویش و رسید ببارش نام شد - حصول
 بواسطه عدم حضور زدا احتضار و الدین کور و برادر زاده خود فرخ شاه شیشه
 بن ایوب صاحب ملک کتبی برآورد عن جده نجم الدین ایوب ابدا و خط قاضی
 فاضل بن عبادت نویسنده **المصائب لولی الدین عزت ذمه و سی**
ابن تیمیة ترجمه **ما غفرت به اللوحه** و استخدت البروقه و تفا عن غیبت
 عن مشدده الحیره فاستخدا بالعبه فانی و انجد بالعبه میانه فقیه افقه
 علیه الغرا و مات بعده الا ذرا و انشده شمل البرکه فی بعد الاجتماع
اجترأ شعر و تخطه به الروی فی غیبتی منی حیرت نکنت ما و اصنع
 و فقیه عماره الیمنی بقدره طوید اعطرت بارش کتبه و مطلع ان این بیات
یعی العبد المذنب الی قلی فممن بان لیس علی قول ثقه **فما تحف امره**
 ابن ابی طی الا دیب الحلبي در تاریخ کتبه تأیید خودش چنین گفته که مولد نجم الدین
 ایوب بنده بختان و قبل چهل روزی بله موصوف بوده اما او دین نقل

این کتاب از خط قاضی خلیل است و در تاریخ قاضی خلیل
 که در هجرت ایام نوشته بخط ثریف او دیده ام که در یوم النیس رابع من
 فاین و من نامه که در سبب برآوردی از نیند مشرف بنو صلو با بخت امیر
 ایوب و اسد الدین شکر کو و دفن ایشان در جره که در جوار جبهه مدینه نبویه علی السلام
 بوده و او را **داوود** و چون صلاح الدین یوسف از کرک در بار مصره معاودت نموده
 در آنجا طریق خبر موت پدر و خویش و رسید ببارش نام شد - حصول
 بواسطه عدم حضور زدا احتضار و الدین کور و برادر زاده خود فرخ شاه شیشه
 بن ایوب صاحب ملک کتبی برآورد عن جده نجم الدین ایوب ابدا و خط قاضی
 فاضل بن عبادت نویسنده **المصائب لولی الدین عزت ذمه و سی**
ابن تیمیة ترجمه **ما غفرت به اللوحه** و استخدت البروقه و تفا عن غیبت
 عن مشدده الحیره فاستخدا بالعبه فانی و انجد بالعبه میانه فقیه افقه
 علیه الغرا و مات بعده الا ذرا و انشده شمل البرکه فی بعد الاجتماع
اجترأ شعر و تخطه به الروی فی غیبتی منی حیرت نکنت ما و اصنع
 و فقیه عماره الیمنی بقدره طوید اعطرت بارش کتبه و مطلع ان این بیات
یعی العبد المذنب الی قلی فممن بان لیس علی قول ثقه **فما تحف امره**

تنفرد است و کسی با او در تحقق این صورت موافقت نموده تعرض بفرموده و برین صورت
 بواسطه آن که هم ناکتیکه او را معرفت این غرض کانی نباشد طریقت این که در آنجا
 معجیات است از کتفتم **و شادی** مشن سجد و وال مملد و یا شاه محمداست
و دوین بنجم وال مملد و کمره او و بعد از آن یا شاه من تمام و بعد از آن فوت
 و ان جده است در آخر اقلیم او در میان من منته الشال مجاور ملا و کرج و دوین بن
 منسوب است و الدوقی ایضا منج الواو و انه اعلم **ابن تیمیة** حکایت کرد که سجد و من
 که بقدر تمامه خارج ایسا انصرواقع است عمارت نجم الدین ایوب است و
 تاریخ بنا و من را در سبب کتبی شکر کرده و بر آغای ایمان ان ترسیس و رتب و در
 در دست و سبب و من نامه تمام شده بوده **والحمد لله رب العالمین**
مقاله
ابن ناداد بن منصور بکلین بن زبیری بن ساد الجیزی القشیری القشیری و الله
 بن مایس لانی ذکره ان شانه تع و بقیه نسب او در حرف تا نزد ذکر مافداو
 امیر قهر خواهد آمد اشکله عاوی بنیاب الحاکم العبدی الذی یبغی الخلفه مصر
 برافیه والی و حاکم بوده و حاکم او را بغیر الله و کتب کرده و توفیت او برافیه
 بعد از وفات پدرش معمر که مرده و پدرش تاریخ یوم الخیر ثلث شهر
 ششست و فاین و ثلثه و فوات نموده و او را کفر کتبه فافداو و ش حاج
 مدینه مصر که محل **و فوات نموده** و دفن نموده اند و با دین کور ملک کبر

مشکل بقدر مختصر بر بالای پشته که از زبان پشته رو دماغه ای که پشته
 آسیابا داره ناید بیرون می آید و در تحت حکومت شاه رستم بن شاپور
 راست و سیاقی از دست ووی ابوس و احشالم خود عهد سال هفت ماه در
 انجا بر میگذاشت و ابوس احشالم او را که مدکور بود و علف دار حوالی برو
 جوده امام سهل علیه و بعضی محال سیاق مرده بند را بدو است و چهار پانز
 خود میخواست و عهد سال برسم که دو ساله و دوازده هزار گوسفند و
 دو دست سداب است و عهد نه شتر بیوان اعلی عراق میرسانند و
 بر وجه نهایت اگر او کرباج و بدایت لرورستان است چه کسی از شام
 بنخواست تا بحر عمان نمیدانست و دیگر که تا عمانی مدان و بر وجه و در تحت
 طایفه اگر او کرباج است و از بر وجه و تا شیراز و حوالی آن در دست قبایل
 و ده کهد است و از شیراز تا بحر عمان در دست مردم شالی و شت است
 و الله اعلم

و الحمد لله رب العالمین

ابن الفلاح بن کات بن الشیخ ابی الفتح اریم بن الشیخ ابی الفضل طبرستانی
 ابن اریم بن علی بن محمد بن احمد بن العباس بن قاسم الحنفی الدمشقی البیرونی الکوفی
 از خاندان طایفه او در جمیع حدیث و اجازات عالی متوجه بوده و الحاقی اصغر
 و اکابر بودند و در سلسله حدیث را نظم تمام داده و در آخر عمر جمیع و اجازات را از
 محدثین ابن احمد الاکفانی ممسک داشته و کذکس از شیخ محمد قاسم بن الجری صاحب

ع الانماطی

از اکابر

و اجازه بخش شده و این صورت در سنه اثنی عشر و خمس مائه واقع شده و او
 از جرحه و زخا فراده علم حدیث بوده و توفیق بدیش و جایش همیشه حدیث را
 بر روایات صحیح نقل می نمود و اندک از پدرش سوال کرده اند که شما را شریف
 جاسکونید گفت جدی اعلی جده مردم امامت نمی میکرد و بتدیر اله تعالی
 و در عذاب متوفی شد و او را خدای کند ان شاء الله تعالی مولد ابی طاهر
 مدکور بدیش در سنه پنجاه و خمس مائه بوده و در یصد و سبع و عشرين
 سنه ثمان و تسعین و خمس مائه بدیش متوفی شد و در روز و یکم شش ماه
 روز و اندر جوش دفن کرده اند در حمامه و آفر کسی با جازت صحیح روایت
 حدیث از خبری نموده ایشانند و فرشی بضم فاء سکون را و بعد از ان شین
 مشکوئست بیج فرشی و الله اعلم و فکر است این فیض احمد حککان بجای
 احباب ابی طاهر مدکور رسیدیم و از ایشان حدیث شنیدیم و فرزندان او در
 دیار مصر عاقبات نمودم و او در کثرت اوقات نزد من نزد و می نمود و او
 مرا در روایت جمیع سموعات و الهمم خود اجازه داده و الله اعلم

و الحمد لله رب العالمین

ابن الفتح بن جلال و یکی است که جاز را بر جوان در قاهره مصر
 مشهور است و او از خاندان عز صاحب مصر و دبیرین دولت او بوده و او را

مصر
 خلاصه

اولو الطهر سلیم ماں
عزیزہ کی مصلحت

مرکب را در ویدایش انباشته اکثر ایشان را شیر شیر ابرار و ملک
آتش بگردانید. و چون ربوان گشته شد حضرت حاکم انظار حاکم مذکور
و اشغال سلطانی که قبل ملک به ربوان متعلق بود توقیف بانی عبدال
بن جوسر قاید نموده و عن قریب بگردید و در ترجمه پیش جوسر خواست که آن شاه را
عبدان حاکم بگردانید و ایشان را تاریخ سه شصت و شصین و شصت و شصت
مسعود صاحب السیف الصعلبی قتل آورد و **ربان** مع باه موحده و سکون
را و مع جم و و او و عبد الله نون است و **ربان** مع را و سکون ایشاه
تحتا و عبد الله نون است و معرب بخط بعض از فضلا متعده مع یافته ام
و العقیلی مع صاه ممل و سکون قاف و عبد الله ممل و موحده باه موحده
نسب است بقتاله و ایشان عاید اند که از ایشان خدایم و عاکیست
بمالک و امصارا استعجاب بینانید و **و الحمد لله رب العالمین**
ابن عباد بشربن رب و بن رب العقیلی بالولاء العزیزات و ابو النوح
اصفهان در کتاب غانی جده است و شش جده نشسته چون اسامی مذکوره
عجمی بود و لولها و مستحی بها ترک کردیم چه از تحفیف و تحریف مصون و مخدوش
بنو دم و انخوا و ابو و فصلی طویل که نموده بوده و ابو بصری حاصل است
و از خطی رستان بصره است اما متعده مدتی ساکن نموده و در حرکت مملات
و از خطی سی ممل بنانی صفا است و گویند بشربن ربان قیده نموده بوده است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[Faint handwritten Persian script at the bottom of the page]

اورا عورتی عیلتی آزاد کرده است عقیلیش بدان اعتبار گویند و او را عیلتی
غفیم الحیدر عظیم الخلق آید روی طویل القاد بوده و او از او این شعرا حدیث مجیدین

از جمله اشعار است و مشهوره و از حسن اشعار بی شک می باشد

اذ لمع الراى المشورة فاستسن
خبرم نصح او فضا حیرت
ولا تجعل الشورى عليك حصة
فرش الخوفى تاج القوادم
وما تركت اسك الفل اختارها
وما خسرنا لم يوتد بياض

وله غفرته و قوله

قل تعلين وراو الحيت منيرة
ثم تاتي ايكس قال الحب اقصاني

وله غفرته عن تغيرة

يا قوم اذني لبعض الحى عارضة
والاذن تغش قبل العين انا

قالوا من لا ترى شدي فقلت لهم
الاذن كالعين توفى العلى كانا

اشعار بشارت بسیار و مشهور است برین قدر اعتبار افتاد و او مدعی بر مشهور

بصید و خواج که یکسان او را از نو خلقه بر نه و منسوب است که داند اندام

فرموده که او را سفاک نام زده اند و از الم آن در بعضی متوفی شده

و مردم او بعد از وفات او را به بصره حمل نموده اند و این صورت در بعضی نسخ

و قبل آن و پسین و مایه بوده و از بشارت مردمی است که آتش را بر این تفصیل

می شود و در این صواب است همین را در استماع خود حضرت آدم صلوات الله علیه

اصحاب پیغمبر و گویند در تفصیل باین بیت به و منسوب است و اعلم

والارض خطه و النار شبر و النار جبر و النار کائنات

و نیز روایت است که گفته اند از پیش تحقیق نموده اند و در این میان خبری که

او را بدان منسوب ساخته بود اند از نه قد یافته اند بلکه آنچه یافته اند این

که من پیغمبرم که آل سلیمان بن علی بن عباس بن محمد گویند چون قزاق و عصبوت

ایش را نسبت با حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم متذکر شدم غالی جبار

از غرض و آن با جبار غیر باکر شدیم و طبری در تاریخ خود سبب نقل بشارت

که کور را چنین گفته که چون مدعی خلقه صالح را در یعقوب بن داود و وزیر را

متولی امور ساخت بشارت را و تصدیقه که این بیت از آن است محبوس کرد

مواضعه افوق النار صالجا انما کتخت من ابيک النار

و چون محمد کور یعقوب رسید این صورت را در دل گرفت و در حکام

مجال مباح مجال حضرت مدعی رسانید که بشارت را بگویند گفت و ملک کجوب

گفت گفت که حضرت عقیقه را از جبارت خوانده آن معاف دارد و انشاء نمائیم

مسود

خلیفة فی بقاته یلیک الذی یوق و الصوفی یاق

آید نایب غیره و حسن صوفی فی حاکم الزان

بعد از آن مدعی او را استحضار نمود یعقوب ترسید که مبادا او بدین تدارک

جور نماید و خلاص شود فرمود که او را در بطحی متذکره اند و **بزرگوار** است
 یار شما من تحتها و سکون را و ضمیم و بعد از او ساکن خارج محجرات **الطیبة**
 بضم عین همد و فتح قاف و سکون شامه من تحتها و بعد از لام سببه اوست
 بسوی عینل بر کعب دان فیکه کثیر است **و المرقش** بضم هم و فتح راء و تشدید
 عین همد مفتوحه و ثانیه است و مرقش از کونین که در کوشش کوشواره
 داشته **و طارستان** بضم طاء همد و فتح حاء موحده و بعد از الف را و فتح
 و بعد از آن بین ساکنه و بعد از آن تا شامه من فوقها و بعد از الف نون فاصیه
 کبیر است در ما و را و الهز مثل جواد و مواضع و جمع از علما را انجا بسیر و ان

و الحمد لله رب العالمین

ابن النضر بن عجمان بن عبد الرحمن بن عجلان بن طلال بن مالان بن عجمان
 و اسم عبدیه یعیور بوده و او بر دست سیفانه المکول زوج فاطمة النبوی بن
 عم الرسول الغالب علی کل غلب علی بن ابی طالب رضی الله عنه سلمان شده
 و بشر حافی مروزی الاصل بوده و او یکی از اکابر باب طریقت و حقیقت
 و از کبار صالحین داعیان امتیاز متورعین است اصل شریفه دار مروزی
 ما رسام است و او را لاد و سا کتاب است و در بغداد ساکن می بود
 سبب توبه و انابت او آنکه در راهی بود که در آن اسم الله مکتوب بود و بر سبب
 و اسم الله الهز را در تحت تمام خوار می یابد و از بر سید است و در بهر چه خاک

المستور

از زبان طیب ساخته در شوق دیوار میهند همان شب در خواب می بیند
 که قاضی با ویگوید و یا بشر طیب اسمی طیبین است که فی الدنیا و الاخره خون
 از خواب بیدار میشود و توبه و انابت میکند حکایت کند که روزی
 بشر حافی در خانه سعادت بن عمران رفت و حلقه در خانه او کوفت و از درون
 کفشد کسب کت ستم بشر حافی و دختر کی از درون خانه گفت اگر چنین مدو و آنک
 میگوئی اسم کانی از تو دوری شد و منش لب حضرت بشر حافی اگر کوشش
 و روزی رفته و از او قطعه چرمی جبهه اصلاح یکپا نعل خود خواسته کشش و در
 از جواب کشد این چه کفایت است بر ما پس پس یکپا کشش را از دست و یکپا از پا
 انداخته و سوخته و زده که بعد از آن دیگر کشش نپوشد و بشر گفته اند از آنچه نامی خوش
 میخوری کت بنان خورش عافیت چه عافیت را یا و میگویم و از او ام ساخته
 قاضی میباید از جمله عارف حضرت شیره مست اللهم انی کنت شری فی الدنیا
 و الاخره فاسد عینی و من کما یقوت به العالم فی الدنیا
 ان یجبر قلبی و قال من طلب الدنیا یقربها للذل بعضی گفت آنکه ما از بشر

بشر حافی که از درون خانه شربت می خورد و از آن شربت لایس می خورد و از آن شربت لایس می خورد

بشر حافی که از درون خانه شربت می خورد و از آن شربت لایس می خورد و از آن شربت لایس می خورد

و او را از آن شربت لایس می خورد و از آن شربت لایس می خورد و از آن شربت لایس می خورد

برده و نامش

و عشرین و هجده و قبل بوم الاربعاء عشر محرم و قبل رمضان عید بنیاد و قبل
بوده و عید است و ایام حسنه و بشر را به خواهر بخت و مضاعف و زجره بوده
و ایشان سر رسد زجرات عایدات بوده اند که ایشان معتقد پیش از برادر
بجوار رحمت و اصل شده حضرت بشر را بواسطه ان الم و عزن شدید روی
منوده و گریه بسیار می نمود و به گفته اند این جوع و بیگانه است که عذاب
میکنی فرموده که بعضی کتب دیده ام که سر کاه بنده در خدمت خدای تعالی
مقتدر میکند انیس و از آن سلسله سیکه و از آن خواهر من مضاعف ایست دنیا
من بود عید است بنام محمد بن جمل که که عورتی نزد پدرم امام احمد داند
و بهر وقت یا با عید است من عورتی ام که رسان می رسم در بعضی اوقات
نور سراج و در بعضی اوقات جنود و قوت بر من لازم است که تیر کیم میان غل
سراج و غل قریب باشد پدرم گفت اگر نزد تو شفا فرقی هست تیر لازم است
و دیگر گفت یا با عید است این مرید شکایت از من می نماید پدرم گفت امیدواریم
که این مرید شکایت نباشد و اگر باشد شکایت حضرت عیسی و دیگرین
بدان پدرم بمن گفت ای سپهر من امثال این سوال که این عورت از من
از کسی شنیده ام بعد از این عورت بر و حقیق زیرا که از کائنات عید است که بر
مشابهت و کرده ام تا آنکه در خانه بشر حافی رفت و انستم که خواهر حضرت
بشر است صورت حال را به پدرم گفت که گفت و آن بود الصبح چه حال است

که این عورت خبر خواهر حضرت بشر باشد و همچنین عید است که سماه
اخت بشر حافی منوی پدرم آمد و گفت یا با عید است را از اهل من و دو کت
بان چند نفرم و آن را بر میان می سازم و نصف در سم میزنم و یک کتا را از جبهه
تا جبهه اتفاق خود بیکم شبی طایفی بر من گذشت و یا او مشعلی بود من
مشعل را غنیمت شمرده و دواقی چند را بر میان ساختم پس دانستم که خدای تعالی
مرا در این مطالب خواند که دانی مرا از این خلاص کن تا خدای خود جل را خلاص کن
بدان پدرم بهر وقت تو اسرده و اتقن سوا به و خبر خود را بی را از اهل کت
تا حضرت حق ترا عوص بهتر از آن رساند عید است گوید به پدرم یا سماه که گفتیم که
از تمام و اتقین بر خبر پدرم گفت ای فرزند بچشم سوال او تا و بی بی نیست
و پدرم از من پرسید که این چه عورت است که گفت که خواهر بشر حافی است پدرم
گفت این از ایشان می آید بشر حافی که من زنده و در میان را از خواهر خود
فرمانده ام چه او با خود مقرر کرده بود که بر جبهه خلق را در این صبح و علی

و الحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله محمد بن عیاض بن ابی کریم المصطفی النبی المکرم
موتی زین بن خطاب است و اندوه از قاضی ابی و سفا لانی نموده و لیکن علم
کلام بر و غالب بوده و تجربه قول خلق قرآن نموده و از تو در خلق قرآن
اقوال شنیده منقول است و او مرتبی بوده و طایفه رسیده از من و منسوب

و او مردی است که بجز از برای شمس و قمر گزشت و لیکن علامت
 و لیکن علامت گزشت و او توارده با حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
 میبود اما کوفی دانسته و در قنات عبارت و نظم ترکیب آن شافعی
 صاحب شمس و او روایت حدیث از محمد بن سلیم و سفیان بن عیینه و ابی
 یوسف القاضی و غیرهم میفود و چنین گویند که پدر او یهودی صانع بوده
 و مسکن او در کوفه بوده و در روزی که سینه ثانی عتبه و جبل تب عتبه
 فائین بغداد متوفی شده و مریمی پنج تیم و کسر او سکون یا دشتا
 و بعد ناسین معصوم است و نسب است مرسی آن قریه است بهر در کبر
 ابو سعید در کتاب التوفیق و الطرفین ذکر کرده و این فیض احمد ملک آن
 اهل مصر شنیده ام که میگویند مرسی جنسی است از نو و آن میان طاب و نو و اسو
 در ارض مصر که مرسی جنس از نو است و با و ایشان متابعین متصل است
 بیاباد اسواق بادی سردی در شتا از نا حد جنوب می آید از امری میگویند
 زعم اکثر این باد از آن جهت می آید و نیز این غیر خط کسی که او را افتاد نام
 بآن علم بود و دیدم که وی در بغداد در باب مرسی سکون می شده از غن
 بر آن مستند است و در باب مذکور متوسط بوده میان نرد حاج و نرد
 این غیر کسی که مرسی در بغداد آن رفاق حکمی را گویند که او را بر و غن و فرماست
 نمایند چنانکه در مصر رفاق و غن و غل قریب بینایند و اینست که مرسی را
 بسید میگویند

والله اعلم بالصواب

ابو بکر بن بکارت بن قتیبه بن ابی برد بن عبد الله بن بشر بن عبد الله
 بن ابی بکر بن قتیبه بن الحارث بن کله الشقی صاحب رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و بنی المذنب بوده و در سینه ثانی اوتس و اربعین و مائین متوفی قضا
 شده و گویند از جانب متوکل بوم الجعد ثامن جمادی الاخره سده
 و اربعین و مائین متوفی بمصر قدم شریف از زانی داشته و از حسن سیرت
 و لطف سریرت او آثار خیر و صلاح کثیر ظاهر شده و او را با احمد بن طولون
 صاحب مصر و قایم کثیر کشته شده و این طولون مذکور هر سه سال هزار و بیست
 هزار خالص سراج سوزی مقریه بیت المال بدو انعام میفود و او آن خالص را
 در هر دو فتنه مخیم اوضه میفود و در آن اصنافی می کرده و چون این
 او را جمیع خلق موفقی بن متوکل بدو مقصد مجلس خود دعوت نمود و قاضی بکارت
 از حضور بدان مجلس امتناع نمود و این طولون بر او متغیر شده و او را
 بجهنم فرستاده و معلوم که مرسی بدو داده بوده و از او طلب نموده او
 فی الحال بدو را تخم این طولون مجلس حکم حل نموده چون نمرده اند شر و کینه
 احمد بن طولون از این صورت مستغنی و منفعل شده و چون این طولون زعم نموده
 کردی از او این مدت فرج کرده و چون او را حبس نمود و قضا را بنیابت
 آنحضرت بمرسی شد و آن جو مرسی تقویض فرمود و او نیز قبول کرده و حضرت
 بکارت مدت مدید در حبس مانده و اصحاب حدیث از او نقل حدیث و روایت

آن باین طولون شکایت کرده اند و واسیته عامه بوده اند که حضرت
در مجلس فاده حدیث طلبان نمایند مشایخ تجوید نموده و بی ازطریق مجلس
انفا ده حدیث میخوانده و آنحضرت عموماً در تلاوت کلام الله باین قیام میخوانده
و چون از حکم قصاص فارغ می شده خلوتی مجتهد و قضا یا رکه در آن روز
بود در محله عرض کرده بودند که او حکم شرع بر آن مرتب کرده اند و قاضی
از ایشان نمود عرض میکرده و میگفتند ای بکر در بعضی قضیه که پیش
تو آمدند و تو برایشان چنین حکم کردی و چنان حکم کردی فردایی قیامت
جواب تو چه خواهد بود و آنحضرت نزد حضور خمین دارا و عین ایشان را حکم
و مواظب بسیار میگفتند و این تائید کردید که ان الدین شریف بن بهار است
و اینان هم قاضی علیا آئی افرا آید برایشان میخوانده و لایزال تفتیش ایشان را
و محاسبه ایشان و کشف حال نمود میخوانده و لایزال تفتیش ایشان را
بعد در سنه اربعین و ثمانین و مائده و وفات وی در عصر و هوای علی التوفیق
سجده دوم الحسین سادس دی الحجه سنه سبعین و مائین بوده و بعد از وفات
سال سی قاضی بمانده و قریب بقرن شریف بن طاطا بوده و قریب او
انجا مشهور است نزد مصطفی بن مسکین بکر راسی در محنت کرم و این که
واسطه است میان آن و طریق مصطفی که در معروضات بماند دعا در آنجا
باجابت معزودن است و گفته اند تصدی او توفیق در پیشگاه است و این

و مابین بوده و بعد از آن وقیل پنهان فرموده و بعد از آن
ابو بکر عبد الرحمن بن الحارث بن شام بن الحفیر بن عبد الله بن عیسی
نخوصم القرشی الحنفی احد القضاة المسجودین و گفته اند که از عادت
مورخین است کسی را که کنیه او اسم او باشد او را در حقی ذکر میکنند که موافق
اول حرف مصنف است چنانچه اول حرف مصنف است در کتب است از جمله
در حرف باند کور شده و بعضی از مورخین برای اسامی صاحب کتب باب
علی حده تعیین مینمایند و ابو بکر که در اسامی تعیین است و او را
فرستادند کرده بوده اند و در پیش الحارث المدکور برادرایی چنان
است که او بکر صحابی است و مولد او در ایام خلافت عمر بن الخطاب است
بوده و در سنه اربع و شصت هجری متوفی شده و درین حال جماعتی
از فقها بخوار رحمت و مثوای مرثه واصل شده اند از جمله این سال را
سنه الفقه گفته اند و فقها مسجد در مدینه مشرف در عصر واحد جمع بوده اند
و از ایشان آثار علم و فتوی در اطراف کثافت عالم منتشر و منتشر گشته و
تو که هر یک علی حده در ترجمه کل واحد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و بعضی از علما را اسمی شریف ایشان را در ضمن دو بیت از پنج نموده اند
ألا کل من لا یمنه فی القیامه
فی ذم عبد الله عود و عیال
میدسلیمان ابو بکر خواجه

فی ذم عبد الله عود و عیال
میدسلیمان ابو بکر خواجه
و بعد از آن
و بعد از آن
و بعد از آن

اگر نه کثرت احتیاج فقها در زمان ما معروف و اساسی شریف ایشان بود و یکی
 ایشان می کردیم چه شریعت ایشان مستغنی از ذکر اسلام ایشان است
 و وجه تمییز فقهائى سبب بقیماى سبب کلمه بعد از حضرت رسالت پناه محمدی
 صلی الله علیه و سلم در حقوی قول شریف ایشان بود و ایشان با ایشان
 قام داشته اند حال آنکه در عصر ایشان ضاعی از علما را تبیین مثل سید
 بن عبدالله بن عمر و امثال در مدینه مشرفه و غیره بوده اند اما فتوی می خوانند
 بکذا قال الحافظ السلفی رحمه الله **والله المستدبر باب الحاکمین**
ابو عثمان بکر بن محمد بن عثمان و قیل قیل و قیل عدی بن حبیب الحارثی البصری
 البصری و قیل در علم ادب و فن خویشام عصر بوده و اخذ ادب از ابی عبید
 و اصمعی و ابی زید الانصاری و غیرهم نموده و ابو العباس السبکی و از او
 اخذ ادب نموده و از حجت او انتفاع تمام یافته و او را روایات کثیره و
 تصانیف جلیله من اینان مشهور و متداول است منها کتاب ما یحل فی الفقه و کتاب
 الالف و الهم و کتاب التقریف و کتاب العروض و کتاب القوافی و کتاب
 الراجح علی خلاف کتاب ابی عبیده **ابو جعفر الطحاوی** الحنفی المصری چنین گفته
 که از بیکار بن مقبیل قاضی القضاة مصر شنیدم که گفت بخوبی که من این فقهائا
 سرگز برابریان بن مره و مازنی مذیده ام و مازنی مذکور در نهایت برج
 و لغوی و لغایت و داشت و حقوی بود و از جمله حقوی است که بعضی از اهل

فقه که در کتاب جوییه را بر و خوانند و راجعه تدریس مدونیار بذل
 انحضرت انتفاع نموده و منبذ و گوید او را کتب صحت مذکک جابا و جود فروع
 احتیاج و در این صنعت مباحه می گفت این کتاب بر سید و چند آیه
 از کتاب کریم حقوی است و من حمایه کتاب الله تعالی و غیره علی بنو اسم
 که تقدیم از ادب ایشان بنایم اما عثمان که بر سبیل اتفاق جاریه از منیات
 در مجلس خلافت حضرت و اثنائ غلیظه بقول عربی شاعری نموده و ان اینست
 اظلم من ان صاحبکم رجلا و ابی بام تحفه عظم
 چونکه در خدمت حضرت غلیظه بودند و اعراب رجل اختلاف نموده
 بعضی بام این مشعوب و بعضی بخبر مرفوع خوانده و جابیه بر نصب مقرر بوده
 و از اسناد و تعلیق و تعلیم شیخ خود ابوشامان مازنی نموده و مذکک داشت
 غلیظه انصار مازنی امر فرموده ابو عثمان مازنی گوید که من من من بی و اثنائ
 متشکل شد که گفت اگر کسی که من از منی مازنی گفت کدام مازنی مازنی تیم مازنی
 میس مازنی ربه عبدالان بامن مستحکم بکلام قوم من شد و گفت با سبک
 چه قوم من قلیب سیم با سبک که من بکر بن زید انوار سیم غلیظه که در حضور حضرت
 قلی بنایم غلیظه صد من دریافت عقب اسپهان نموده بعد از این گفت چه میگوید
 در قول عربی شاعر **اظلم من ان صاحبکم رجلا** بعد از این بیورت مرفوع
 یا مصوب کم و جاست که مصوب باشد چه مصابکم مصدر یعنی اساکم است

پس جل مغول معاکم و منسوب است بدو نیز می باشد که در آن مجلس حاضر بود
بن معارضه نمود و گفتیم بن میرزا قولی است این مرکب زیاده علم و دلیل بر جدی
انچه سکونیم آنکه اقامت کلام معلق است ماکه گفته شود و علم و دانش است
نموده و بعد از آن از من پرسید که ترا چه فرزند است گفتم و در آن گفتم
را و اختیار نمود تو را چه گفت گفتم این بیت اعشی را خواند و در آن خواند **مت**
ایا کتا لا تریم عشتما فانما حبس به اذالم تریم
ارانا اذا ضلک البلاء فمنا و منقطع بنا اثرهم

بعد از آن گفت تو را چه جواب گفتمی گفتم قول جری شهر را بر خودم
تقی بایسین شهر کیت و من عند الخلیفه باضیاج

علیه گفت و علی الضیاج ان شاء الله تعالی بعد از آن فرمود و بنام من داد و
بر انظیم و کرم بسیار نمود و بفرمود که چون مانی بفرمود و عودت نمود بمن گفتم
یا ابا العباس چون دیدی حد و دنیا را خالصه تعالی را و در دوام عرض آن خداوند
بنامش و دنیا را و او و نیز بفرمود و ولایت کند که مانی فرمود و شخصی بر من مدت طلوع
کتاب میجو را تمام نموده چون آفرشته گفتم خدا را خواهد بود که در تعلیم تعلیم
کردی اما من کجاست از آن غصه بدم و بفرمود که در هر سه فرس و در میان بین
و بنامان و در بین و قبل سه است و مانی را و بنام سهره و مانی شد و در سه
ابن الفتح بلکه بن زیری بن مناد الحیدری الصنهاجی و او بن

مقدم و کرده است و او را یوسف بن یحیی اند اما بکن اشهر است و از این
کس است که مغرب مشهور العبدی او را با فرموده و زود به خودش بر بار غرض
ساخته بود و استخلاف او یوم الاربعاء ثالث عشرین ذی الحجه سنه اربع
و ستین و ثمان مائه بود و بر جمع آن ولایت را باطاعت او را فرمودی لیکن با او
کرد این **مت** و عباد و دلا و با تمام بدست نمود و مقرر کرد که حال و جانی
اموال دیوان حقوق و دیوانی را با تمام او جانیست **مت** و او را با مقرر کرد و
نموده و در اعمال آن حال بد و مساله بسیار فرموده و فرموده اگر این چنان
که گفته شد و و امورش و مانی بعد حال بن سه حن را و امورش میزبانی که در کجاری آید
او که که بر تباد که دفع حیات از مانی و بکنی و دیگر که شمشیر از میان بر بر مانی
و دیگر که هیچ کس از زبان و مانی اعلام خود را با موری سازی که و اخصیست
اگر ایش بن بجه امور را تو اشیاء و با اهل حاضر و مراحم حیرانی آوری و در بین
از یکدیگر معارفست نموده و چون بکن از مشیت و در معارفست نموده
در ولایت و در وجه اسیر و ولایت تصرف نمود و ولایت را بر چسب میراث ضما
سر برت و در حق نظر در مشیت ارب و مصالح دولت روزگار میگردانید
و مانی و متقی امور موجود و سلوک میکرد که قصه در مانی شرع و عقاید آن
مناجبت ماکه و یوم الاحد ثالث عشرین ذی الحجه سنه ثمان مائه و ستین
ساله و در کتان و یوسف بن یحیی علت قول معنی شد و مانی و مانی و مانی

فرمودند چون لای محفله را مشاهده نمود گفت قاتی است ابانواس که بایک این
حال را مشاهده نموده بود در زمانی که توفیق حرم نمود و حجاب متعارف بود

و آن ایست

کان صغری و بکری من قوتیما حضرت در علی ارض من المذهب
گویند ابانواس را درین مت تعلیق کرده اند و حال آنکه این موضع موضع ظهور
غلط و آنکه او تشبیه نامناسب کرده باشد نیست و گویند حضرت خلیفه
فراج کیس و فارس و کور و اموازا با نعام حسن بن سهل شفتت فرموده و فصحا
شعرا و بطن حطبا در معارج عوسن اطلاع کلام فصاحت نظام نموده اند لیکن
انچه محمد بن حازم البیهقی گفته بسیار خوب گفته **و آن ایست**
بارک الله تعالی و لبوران فی الجنت
یا این دارون مدظرت و لکن منبت من

و چون این شعر حضرت مامون رسید گفته و آنه غنی دانم که قصد شاعر این بوده است
و همچنین طبری گوید که چون مامون بنزد ابوران رسید فرموده در وصول نفهم
الصق در آنکه و با ابوران مجالست نموده جد و جوران سرزدانده بود و کبار و سخی
که در صحنی از دست تزیینت نموده بودند را پیشان بنیاد فرموده پس مامون امر
کرد که دانه لای را جمع سازند و چون جمع ساختند گفتند چه متذکر است که
سرزدانده است از راه این بوران رنجه گفته این غله را برداشته و دانه را که

واری زمین طلب کن و عبدان جد و اش بد و گفت با حضرت خلیفه عی کوی که
ترا بخی کنن مامور کرد اندک گفت القاس دارم که حضرت خلیفه دلی مبارک را با
ابراهم بن مهدی بحبت مامون سازد و گفت چنین باشد و شعی از جمل من و شعیب
در شعبان روشن کرد اندک این صورت را بنابر اسراف ساختار نموده غیر طریکی
چون مامون طلب و قول به بوران نمود و می عتذر به بندگان کرده مامون قبول
نکرده و خواست که زخاف و مقاربت نماید و او را حاجی یافت ترک نمود
و چون روز دیگر مجلس خلافت مجلس مبارک شرف کرد اندک احمد بن یوسف
الکاتب مجلس خلافت درآمد و گفت یا امیر المومنین مشکاته با اخذت من الامر
بالحسن و البرکة و شدت الحکم مامون در جواب این دو بیت را شادان نموده
و اشارت فرمود با آنکه بوران حاجت بود و زخاف صورت یافت

و

فارس با عرض بخت ساه فی الملقن فی الظلم
نام این مدعی زیسته فاشته من دم جرم
ابو العباس جعانی در کتاب الکلیات برینو بیت ذکر کرده و این موزون بنوی دیگر
روایت کرده اند و آنه اعلم و جوی و لک کوه فی شهر حسان المبارک است
عزیز و تابش و قد کنج و رسنا منین و ما بین واقع شد و چون مامون
رحمت اید و چون فصل مامون کشیده بوران در جاک و بی بود و دست مشت

وینچه گفته من مامون است و تو بنی
او هر جواب گفت بطن او را شکسته
مامون دانست که او حاجت است
دست از دیوار داشت

در معاشرت و ملازمت خلیفه بود. و حضرت خلیفه باریج صاحب شریعت
 سپه شمان عمره دما تین تو کی گشته. و پوران عباد زو چاه و سه سال بکر بسته
 و باریج یوم اثنا صاحب عشرین روح الاول سنا. و سیبین مایتین بنده
 متوفی شده. و عمر او هشتاد سال سپیده بود. و چون دوران متوفی
 او را در قبر معابد مقصود به جامع سلطان فخر نموده اند. و ان الی الان قیست
 و تم الصلح بین قانبد تا بهیم و کسر حاد و عباد زلام سپا که حاد مملد و ان کوی
 بر و جل و قرب بواسطه معانی چنین ذکر کرده. و کما د کتاب در خدیفه گفته که
 صلح نهری است کیر با علی واسطه که از و جل و بر داشته اند. و بران مواضع و قری
 بسیار بنا نموده اند. و نهر که کور از یک پر شده. و ان مواضع آبل تراب گشته
 اس غیر احمد حککان جنن گوید که عا و اخبر و اعلم است این صورت از سمعی چه
 علامت به دیده متوفی و پوران واسطه بود. و در اینجا قامت نمود و

و الحمد لله رب العالمین

تاج الملوک ابو سعید پوری بن ایوب بن شاد علی بن مروان الملقب
 محمد الدین. قد تقدم نوکرایه و سواد السلطان صلاح الدین و بی اصغر و لایحه
 مشایخ بود. و او متحلی بصلای بود. و او را و جوان شریعت یکایک
 مشهور است. این دو بیت که چه یکی از علماء بن خود گفته اند و پوران
 نقل نموده ام. اقبل من عشقه و کثا. من باب العز علی شیب

فصل بجا آمدن اذاعی اشرف الشمس من المغرب

و عا د کتاب در خدیفه از نو اشرفه نقل نموده. و لاد متا و در و کی گشته
 است و همین و نسما. و وفات او در جمیع الحین ثا عشرین صفر سنه سبع و سبعین
 و هجریه بوده. و سبب موت او آنکه چون سلطان صلاح الدین طلب حرم
 محاصره نموده بود. و در روز اول محاصره باریج سادش عشره شرم حرم کسر و
 و سبعین نفر را به جاحتی بران شادایه واقع شده. و بران جاحتی متوفی
 شدن. و کما کتاب صفاتی در کتابی الی ان چه چنین ذکر کرده. که سلطان صلاح الدین
 بعد شاد الدین صاحب طلب جدا و کثرت مصالحه اتحاد و عوت عالی نموده بود.
 درین اثنا که صلاح الدین بر بها نشسته و عا د الدین را کور در جنب او بطعام
 خور و شغل نموده اند. و اس در اعطای عیش و اتم فرحت و سرور که حاجتی
 صلاح الدین در آمد. و ارسوت را برایش بدو خبر داده حضرت صلاح الدین
 اصلا متفر نشد. و امر فرموده که او را تحیر و کثرت نموده ستر خاک سپارد
 و آنچه حق یافت بوده به مقدم رسانیده. گویند سلطان صلاح الدین میگوید
 که ما طلب را چون تاج الملک از ان نشسته ایم پوری بصر با موده و سکون
 داده و کسر را به پوران یا و این لفظ ترکی است. و الحمد لله رب العالمین

چرا قلت تاج الدوله
ابو سعید شش بن الیپا سلطان بن داود بن یکا سلس بن سلجوقی

السلطانی وی صاحب باد شریقه بوده چون میراجیوش در بالای حریه و شش
 از جانب صاحب صدر صاحب و شش آتشی از قی بن الحارثی الزکی صاحب
 آتشی که کس از شش فرستاده و از نو در این واقع است و استعنا
 نموده شش در کوفته متوجه و شش گشته چون بدش رسیده آتش را در
 استقبال نموده وی فی الحال آتش مذکور را کوفته و قتل آورده و در ملکات
 استیلا و صولات یافته این صورت در سده اعیان و سببین و در جهان و شش
 و در بعض تواریخ دیده و ام که مثل آتش در سده اعیان و سببین بوده و آنرا سلم
 و عذاران طلب را در سده ثانی و سببین و در عمارت قهر و ملک نموده و چنانچه
 در ترجمه آتشی گذشت و بر جاشیه بلکه مستولی شده و عذاران میان
 تاج الدوله شش شادایه و بر کارد و قی محاربات و مشاجرات کینه فروری نموده
 و بالاخره خودی بان شده که در حالی مدینه را در یوم الامه سلج عشره صفر
 ثانی و در عمارت صفین متجاوز شده و عذاران میان و عمارت بسیار شش شادایه
 منزه گشته و در معرکه قتال در زمین ملک و نکال افتاده و موداد و سده ثانی
 و صفین و در عمارت بوده و از نو سپهر الملوک رضوان و شش الملوک ابو نصر
 و خاقی مختلف شده و رضوان مذکور بر ملک طلب ملک و منصرف و در قی
 بر جاشیه حاکم مطلق الفناک ستم ارازی گشته و عذاران رضوان در سینه
 جادوی لادلی سپهر و شش متوفی شده و افرغ خدایم در سده اعیان و سببین

و از نو از نو آتشی و انکار که را با کوفته اند و در قی در ثامن عشر صفر
 سلج و صفین و در عمارت و اوسط مرض منمن منطاول که او را پیش آمده بود
 متوفی شده و عذاران و سببین که در جگر خلعتی نظام و شش واقع بوده
 و قی نموده اند و کوفته در شش او را جنب سوم بخت آورده و در قی
 متوفی شده و طبرالدین بن ابی منصور و شش گشته و ابی منصور مذکور
 انکه گشته بوده و عذاران و در حیوة پدرش بر و عمارت و حراسته بوده و در قی
 عجز و شش شادایه بوده و عذاران و عذاران ملک رضوان و طلب
 و طبرالدین ابی منصور و شش گشته و در شش و ازال ستم و حکمت و امارت
 بود و عذاران انکه در یوم است ثامن عشر صفر سده اعیان و سببین و عذاران طبرالدین
 مذکور عذاران رحمت و اصل شده و عذاران و فوزه و تاج الملوک ابو سعید بوده
 قاجم مقام گشته و او نیز در یوم الاثنین الحادی و العشرین من رجب المرجب
 سده ثانی و صفین و عذاران و عذاران که از عذاران و سببین و در عذاران
 فایز شده و عذاران و در شش الملوک اسماعیل متولی امور و ابی صاحب پسر
 و او نیز یوم الاربعاء رابع عشر شهر رجب الاخر سده ثانی و صفین و عذاران و شش
 کوفته و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران
 ابو القاسم مذکور و ابن توری سطور را عذاران و عذاران و عذاران و عذاران
 و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران و عذاران

به شربت غلام خود از نقش و یوسف خادم و زارش و کاشی کشیده و **الحال**
 محمد بن بوری صیحرور و دیگر ارباب و از یکدیگر مشتق حاضر شده و ستولی امر شده
 و در لیل الجده ثامن شعبان سنه اربع و ثمانین و ثمان مائه متوفی شده بعد از آن
 مملکت دمشق را ولد او محمد بن بوری آق بن محمد بن بوری که بن ملکین مالک شده
 و بر بموجب روزگار یکفرایند **الحال** که نورالدین محمد بن زکی در کاشغری ذکره
 بر دمشق زول نموده و دمشق را از گرفتار محصل با بد و محسن داده و چون آنکه
 زمانی در محصل کاشغریه جویب امر نورالدین محمد و مشارالیه به طبع السکر برکنار فرات
 بوده انتقال نموده و مدت مدید در آنجا توقف فرموده و از آنجا متوجه بغداد
 و بمطابق او امانت متوفی باشد و چون آنکه و کینه داشتیم که بخیر الدین مشارالیه چون حکومت
 متوفی شده و در زمانی که بخیر الدین در دمشق مولی امور بود و در دولت
 او معین الدین ملکوک بنده ملکین مشارالیه بوده و امین الدین طاهر بن حسن
 که قهر منور الدین بلاد خود را حال دمشق در دسترس است و معین الدین مشارالیه
 در سنه اربع و اربعین و صیحرور متوفی شده و نورالدین محمد و خدایا خود
 ترویج نموده و بعد از او سلطان صلاح الدین او را زن کرده و بخیر الدین
 مرحوم را در دمشق در دسترس است و بعد از منی زمانی تاریخ و قاضی الدین
 را یافتیم و در ترجمه نورالدین محمد از آنکه خودم و **الحال** **لرب العالمین**
آخر علی قتیبه ابدا الی الفرج حیث بن علی بن عبد السلام بن محمد بن جعفر السیسی

الارشاد الی الصوری و ی و در کاشغری الی الحسن علی بن فاضل ابن سعد ابن
 الحسن بن محمد بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن محمد بن صدون صوری الاصل است و
 او فاضل وقت و باور زمان خود بوده و او را شرحید و قصاید و مقامات
 لطیفه بین الناس شناسه است و ی خدمت حضرت حافظ اما الطاهر ابن
 محمد السیسی الاصلها فی شهر اسکندریه مشرف شده و آنحضرت در بعضی مناسبات
 خود در کاشغری فرموده و در مدی شاکر کرده و غلط شریف خود کتبت نموده که
 روزی در منزل سکنتی خود جنگ آیدم و کنت پای من جروح شده و در کینه
 و صله از منجر خود یار کرده و من بای خود را بان بستم قتیبه مذکور حاضر بود
 فی الحال از نامه خود بدین و وجیت انش و دایمان نمود **و ص**
 و لو وجدته السبیل خیرت بجدی عوفا من خمار ملک الولید
 و کیف لی ان اقبل الیوم رجلا سکت و سره الطریق الجیده
نظرت فی المعنی الی قول تارون بن عیسی المتحسین
 کیف الی الناس من لم یزل منه متبانی فی کل خطب جیسیم
 او ترقی الاذی الی قسید لم تخط الا الی مقام کریم
 حافظ زکی الدین عبد العظیم السندی بن حکایت کرده که تیشه مذکور قصیده غریبه
 مشتمل بر اوصاف مجلس خرد و مباحثات حسن و لطافت تسلیم ساخته بود
 و بیان ملک الطاهر بن الدین عمر بن اخ صلاح الدین را محسوس نموده و چون تکی

عمر را نواخت شده که تبه مذکور در آن حب و جانی این احوال را
 دانسته این خبر تبه رسیده قصیده دیگر در احوال حب و قتال و تسویه
 صوف و محابه را عالی با حسن مهارت و لطف معانی علی سبیل الاستهلال
 اکمال نموده و مجلس شریف ملک برده و گفته علم و معرفت من بدین قصیده
 مجموع علم و معرفت منست بدان قصیده و غرضش بر آن ساده و دود خود بوده
 انعامت الهیه و لادتا و در صومعه حسن و غنیم و خیرام بدشتی بوده
 و خط حضرت حافظ سنی دیده ام که او در محرم سنه مذکور متولد شده
 و در اوایل شوال سنه شص و سبعم و ختم نامه متوفی گشته و پدر تبه
 ابو الفرج الذکور در او امر سده شص و ختم نامه و قبیل فی سنه متوفی شده
 نو جد او علی بن عبد السلام در سنه دهم الا حد تاسع ریح الاخر سنه ثمان
 و سبعمین و اربعه و صده و متوفی گشته و پدر تبه مشایخ ابو الحسن علی الذکور
 در خراسان شص سنه ثمان و ستا و شص اسکندریه بخوار حق انتقال یافته
 و او صدوری صفا و مصری دارا و مسکن بوده و او را در معرفت علم خود و
 اسب و مهارت نام بوده و در نحو و خط و تجرید و ضبط آن بی مثل و بی
 بوده و لادقت فاضل مذکور پدر ابو الحسن علی المشایخ را در شوال شصین
 از حکایان و ارحام بدشتی بوده و بنحو بسیار خط شریف حافظ سنی نقل نموده و فاضل
 مشایخ در ادلی شهر ریح الا دل سنه ثمان و سبعمین و ختم نامه با سکنه در

متوفی شده تاریخ وفاتش را از خط و لاد ابو الحسن علی المسطور نقل نموده
ابو خضری مع حمزه و سکون را و فتح سیم و فون و بعد از الف زائست
 ابرسان و آن قریه است از احوال و شق و قبل من احوال انکاهیه و سمعانی حین
 و اگر که که از تراجع طلب است و جمعی که ابرسان را بدین قدر من جنین گشته که
 میان ابرسان و غار که از تراجع طلب است سافه که از تکمیل است و در سبب
 غریب از واقع است و **صوری** بضم صاد و جهل و سکون و او و بعد از آن
 را که مکرر بنسب بدین صورت است و آن را سواصل شام است و اکنون در بیت
 افرج است خدایم و بدین فقها علی بن ابی المولین مکرر تبه محمد الامین

و الحمد لله رب العالمین

ابو غالب تمام بن غالب بن غفران المعروف بالبتی و یزید بن طلحه
 و ساکن بخراسان بوده و بی در علم لغت امام و در ایراد آن شده و معمول علی
 تمام بوده و عند الناس بدانت و متوفی و تریزه و فتوحی مذکور و مشهور
 بوده و او را در فن لغت کتابت که مثل آن کتاب کمی یافت را و اختصار آن
 نموده و او را حکایتی اسک که دلالت بر دانت علوم است و میکند و آن
 اینست که این فریضی گوید که امیر ابی الجیش مجاهد بن عبدالله ابعاصری در زمانی
 بر تبه غالب شده و سیل نمره و نیا رجه ابو غالب و ستا و ده و الحاکم
 ابو غالب در رسیدن ساکن بوده و واسعه خاک نموده که گویا در تبه غنیم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسا للعباد وهدى للناس
الطريق المستقيم

باسم او مترجم سازد مشا رايه و ناشر را در و نمود و گشت اگر دنيا را تمام من
سیدی من در و نه خواهم گشت چه سزا که کتاب را از برای عاقله نامرئیت
کرده ام نه از برای عاقله تو اکنون چگونه در و نه نویسم و اس از عقلت
مجايد مشا رايه و محو منزلت و دیانت ابو غالب بجنب شده اند ابو حیان
چنین گفته که ابو غالب مقدم از باب علوم از قبیل ولسان و مسلم اصحاب
نفت و بیان است و او را در علم لغت کتابیت سیمی بقیع العین و ان
باسم جبرائیل افادت است و وی در مسیبه در احادیث الجادین سنه شش فتن
در اسامه متوفی گشت و اعد لغت از پدر خویش و ابی بکر از نسی و غیره
و السانی علی بن اکنه منسوب است ببن و بیج آن **و الحمد لله رب العالمین**
ابن علی بن محمد بن الحسن بن المصطفی بن القاسم بن المهدی بن مشا رايه
صاحب دیار مصر و مغرب بوده و بنا به قاهره متولد او غوره و کرا و عاقله
در حرف مسم خوا به آفان شانه تعالی تیم مکر عالم فاضل و شاعر ماهر کامل بود
اما متولی امور ملک نشد و چه ولی العهد را درش عزیز بوده که ملک بعد از پدر خویش
متولی امر خلافت شده و وزیران اشعار لطیفه ست ابو نصره شاعری و کمر
اخذن در حقه الدمر غوره و او را در شعر مرد و غنوه و از شعر شریعیم مکر است
یا مان عذری فی حق عذرا و شتی العجی فی حقه و غیره
صحت تله عتاب حقه غنه فاستل غلام علی خفا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسا للعباد وهدى للناس
الطريق المستقيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسا للعباد وهدى للناس
الطريق المستقيم

و اما و اما لولا ان يقال تسیرا و صبا وان کان الثعالبی ابدا
لا عدت تراج الحد و نینجا ثا و کافور التراب غیرا
و عات وی در دی المده سنه اربع و سبعین و ثمان مبعبر بوده صاحب
دول متعلقه چنین ذکر کرده و عینی در تاریخ خودش چنین آورده که وی یوم
مع زوال الشمس ثلث عشر شهر ربی القده سنه مکره متوفی شده و برادرش
عزیز داری المکره وستان مشا رايه بخاراه او حاضر شده و بر و نا کرا و
و او را تاحی ابو محمد بن عثمان غل غوره و در شت ثوب و را کتفین و غوره
و قریب مغرب او را از بوستان اخراج نموده و در قافله بر و نا کرا و
بعد از آن بصره آورده و در حقه که پدرش دین مدفون بوده و من موده اند
محمد بن عبد الملک حمدانی در معارف سماعه چنین آورده که وی در سنه خمس
و سبعین متوفی شده و اما اعلم و غیرت که وی در سبع و ثمان و ثانی
متولد گشته و الله اعلم **و الحمد لله رب العالمین**
ابن محیی محمد بن الحسن بن بابیس بن المصطفی بن یحیی بن زین بن مشا
بن موشک بن زمال بن زید الاصفهین و اشغال بن در غنی بن سوی بن ویکلی
بن سلیمان بن الحارث بن عدی الاصفه و موالمشی بن المصور بن حبیب بن ملک
ابن زید بن سعد بن نزع و موهجه الاصفه سیما الاصفهین کعب بن زید بن
سل بن عمرو بن قیس بن موهبه بن شیم بن عید شیم بن وائل بن النوش بن حوین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسا للعباد وهدى للناس
الطريق المستقيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسا للعباد وهدى للناس
الطريق المستقيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسا للعباد وهدى للناس
الطريق المستقيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از قطن بن عوف بن عرب بن زید بن اسلم بن العيص بن عمرو بن خزيمة
از سبأ الاکبر بن سبأ بن یزید بن قحطان بن عابر و سوسود علی السلام
ابن صالح بن ارفخشذ بن سالم بن نوح علی السلام بمکه قال العاد فی الحجاز
الیمینی الصنهاجی ملک افریقیه و یمن السیره طیب السیره محمود الآثار
مسعود الاطوار بود و لا یزال مر فی ارباب فضایل و کمالات و مقوی
ارباب دانش و ولایت بود و لکن شرافت افاق و ارباب دولت یافت
علی الاطلاق مثل ابر السراج الصنوبری ز سنازل و دور و دراز باد و انچه
و از ارباب علیه او را مقصد کام و مرصد قرار و ارام می ساخته اند اول
کسی را با و اجاز و ابر بحی امیر تمام مدکور در حکومت افریقیه بدخل نموده بشی
بن المسور بود و از ابی علی حسن رشیق القیر و ابی درماع امیر تمام اشعار
لطیفه بر صحایف روزگار مانده و از آنکه این دولت است
اصح و اعلی و سعفا فی انداره من الخیر المأثور من تدعیم
احادیث تدوینها اصول الخیر عن البحر من کتب الامیر تمام
و امیر تمام را شعاعه سیاست است این دولت را بجهت
ان نظرات متعلقی ملحق بقسم مآزید فحو
کائنات فی الفوائد ناخسته کشف اسرار و فوائده
وله ایضا رحمه الله و سوره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سلطان العالم الذي علم ارضكم احاد بمقدار الذي فاض من مسمى
اذ كنت تطوبوا على الصلوة الخفا فمن اين لي حبره فاحططعني
و اشعار و فضایل او بسیار است و بی حواره ارباب سوال با فضال لال
مخطوط و اصحاب دراج را بخانه سینه غنی و مخطوط میگردانند و گویند در نام
دولت امیر تمام الممدی محمد بن تومرت الاتی دکره و نزد دعوت از بلاد شرقی
متوجه اویند شده و بواسطه آنکه سلوک جمعی را در انجا از سینه و شریعت نویسه
عبدالکاف السجیه و سلام خارج و دره اطهار انکار بسیار نموده و در انجا ستود
را کشته و وارو در انجا طاهر شده و لادست امیر تمام المدکور بمقصودیه و بعضی
از بلاد افریقیه در یوم الاثنا عشر رجب سنه اثنین و عشرين و اربع مائه
و دالمر بکوارش تولیت و حکومت مقصدیه را در سنه خمس و اربعین و اربع مائه
بدست نویض فرموده و لا یزال در انجا بر ولایت خود مستر بوده تا آنکه بپیش
در شعبان سنه خمس و اربعین کاسباتی دکره متوفی شده و او بر ملک پدر
مستبد و ممکن گشته و مدت مدید روزگار بر سلطنت و حکومت گذرانیده
آخر در لیل السبت متعفن شهر رجب سنه احدى و خمس مائه متوفی شده
و بر قبر خودش مدفون گشته بعد از مدتی را انجاشتی افرای نموده بقصر
السنیده بالمستیر اقل و دفن نموده اند و او را اولاد نیاچه از صد پسر و بیست
دختر مانده بوده و باقیه حاکمان او محمد بن عبدالغفر بن شد و بن امیر تمام در کاتب
بمقیاراد

اخبار القیوان ذکر آن نموده الصنهاجی و قد تقدم منه الکلام **والمختصر**
 باقی ذکر آن شاه تاجی فی عفا لهما فی ترجمه البصری **والمختصر** **رب العالمین**
الملک المعظم شمس الدوله تورانشاه بن ایوب بن شادی بن مروان الملک
 محمدالدین پیش ازین ذکر بدرش ایوب و برادرش تاج الملوک که شت وی
 برادر بزرگ سلطان صلاح الدین مشارالیه بوده و سلطان همیشه با او بطریق
 ادب و محبت سلوک می نمود و در تعلیم و اکرام او و تقویت امری که داشته
 و او را بر نفس خویش ترجیح می نمود و از برای او و طایفه شاد و دعا و خیر
 مرتب می داشتند و اینها منتهیان بعضی سلطان صلاح الدین حسن رسید
 که علی بنی بن مهدی نام شخصی در بین خروج نموده و بزرگ آنکه مالک سارنگی نامه
 خواهد شد و قصد و تخیل غلبه و قلع شده و اگر حصون و بلادین را
 محیط تصرف در آورده و در ایجاد و جمع قوا و خطبه باسم خود می نمود و مردم
 بخود دعوت میکرد و چون اعمال در تسدیه رسیده ملک مؤدی سخن در
 سلطان علی الغور شمس الدوله تورانشاه مشارالیه را با جمع کثیر از رؤس عسکر که
 شمس الدوله مشارالیه اختیار آن فرموده و از دیار مصریه بدفع مشارالیه بجای
 بمن تبارج و جسته تبع و ستم و خشم نامه روانه گردانیده و چون شایسته
 بدان دیار رسید و بعضی که سجانه و بدار محقق بخاربه اندام بر عهد الهی خارجی
 افتاده و در آنجا دانه نام مشغول گشته و شمس الدوله که سکن و دستان

آن دیار را بوابها و لواحقها و در طلال سیوف اقبال ارتق و نکل
 سوار و آرام داده و چون خصلت کرم بر ذات شریف او غالب بود
 عساکر را با عطا مال غنی و بهره مندر گردانیده و بعد از تحفه اندک
 زمانی دوست کام متعین المرام شکر آنکه اگر انعمه الله تعالی تاریخ وی بجز
 احدی سبعین و خمس و بجز و مد و مشق قدوم اجلال نموده و الحاقه
 سلطان بیخ طلب و حصار آن مشغول بوده و چون حضرت سلطان از
 طلب بدش بدایه خودت بدید مصره زول اجلال نموده و برادر خود
 شمس الدوله را بر شام خلیفه و نایب گردانیده و خود به عادت متوجه
 مصر شده و بعد از آن شمس الدوله مدتی در اینجا با قضا و انصاف و تقاض
 اقامت نموده و بعد از آن احوال مصر نموده و این شد و در تاریخ سلطان
 صلاح الدین چنین ذکر نموده که شمس الدوله که استل صفر سنه ست و سبعین
 و خمس و شش سکن در بخار رحمت الهی احوال نموده و شش شام خواهر
 مشارالیه بنت آیت و با و را اسکندریه بدش تعلق فرموده و در مدبر که
 خود در ظاهر و مشق بنا فرموده و فن کرد و اکنون قریه و جبهه شام و
 و قریه و شام الدین عزرا این که تاریخ جامع خیر شهر رمضان المبارک
 سنه سبع و ثمانین و تسعمه و ستون شده و بقرن شهرش ناصر الدین ابی عبده
 محمد بن احمد الدین شیر که صاحب محکم بعد از این و را شهر کرده

در انجاست و حاتم الدین شاریه سید و مولی شبل الدوله کافر عین
 حاجی است که صاحب مدینه و خاندان شبلید است که بر طاهر و شق
 بر سر راه جبل قایون کافی است و او محل را در مکان خودش شتر
 نام است و از او قاف بسیار است و از انجا با بسیار استحقاق منافع
 بسیار میرسد و شبل الدوله در رجب سنه ثلث و عشرين و ثمانی متوفی شده
 و در ترکه که بمجاور در مدینه مذکور است مدفون گشته و و کرم نادر الدین
 شیر کوه در ترجمه پدرش خواهر آیدان شاه تالی امانت ایشام کجوه
 در سادس عشر ذوالعده سنه ثلث عشر و ستمار رحمت الهی معون گشته
 بعد از فراغ ازین ترجمه خط بعضی از فضلا که ایشان را رعایت و اهتمام بدین
 فن نموده زبانه برانجه در باب مسمی شده و دریم از انکال باز کرده ایشام و احتیاط
 زبانه مذکور را نیز بر این دو نمودم فاضل صاحب خط جبین کوی که چون باز
 من پس سعادت شمس الدوله اطلعت تفرقه خلاص شد و او را در انجا
 الاستقلال پس حکام پذیرفت و داعیه عودت شام نموده چه او در بی تری
 آب و هوای شام بود و بهفت شامیه از نو که لطیفه و میاه بارده و سائین
 زانیه شایسته اعیان و نموده بود و انرا قامت بین غیاب و چمن حاضر و یکسکه
 درین باب کتابی به در دست سلطان صلاح الدین یوسف شمل را اجازه عودت
 بشام صرح و استند عا و تمام قلمی نموده و از مقامات شایسته اب و رسول و

و خدم و جهان مایجب و برخی شکایت فرمود سلطان رساله در صحبت رسول
 بشیر الدوله در سنه و انکس مملکت باین و رک است و از نو مال بسیار
 عاید میشود و صلاح در وقت و مکن انجاست چون شمس الدوله و امیرین رساله
 و مقام رسول استماع و معلوم فرمود و خازن خود را با بصارت مبلغ کمر کرد
 رزمیخ مامور گردانید و مبلغ مذکور را در حضور رسول که حدای در حدی خود
 نموده و بدو کت رود با مبلغ مکتوبه رفت بیا و استند تمام نمود کت
 رفت در من از کجا او رم بعد از ان کت بر و کلمت شمش لوزی بیاید و همچنین
 سایر فو که راکبان یکان نام برده و و کت لریق بعدم قدرت و و بعد ان اتمام
 معذرت نموده پس از ان روز بجانب رسول کرده و کت خض از سلطان
 و کت تواج در حال رفاهیت خاطر و تحصیل کرب و آمال است و چون
 درین مملکت این مذکور است حصول نمی بودند و اما راجه توان کرد و رسول بعد
 از مشاهده این احوال سلطان صلاح الدین معاودت نموده و شمس طالی را
 عوض نموده سلطان او را رجعت شام رحمت ارزانی داشت و انکال
 در ایام منارت همواره از جانب حضرت سلطان در سایل فایده مشتمل
 بر پیشانی جرمه را نیت رالیه میز ستاد و از شدت منارت و مهاجرت
 در ان ایات الطبع مدرج می گردانید و این از انکال است **شمار**
 لا تعجزن عما ابث فانه صدر لا سلس الصبار منث

اما قواکله الامعاء فان ذلک منه اموت واکثره بعث
 حلف الزمان فی ترقی ثلثا فقی رقی الزمان وبعث
 حوال المضاج کتکم حکایتی کلمو علم و من الزمان الف
 کم کلمت الجیم الذی لا غیب فیہ ولا انفس کم کلمت
 و چون محس الدوله تبارج مذکور اعی سده اعی سبعین حسن به پیش
 و نیابت برادر متولی امور انجاشه عبدالغفار سده سال تبارج پس از این
 و سبعین و خمره متعاقب حضرت سلطان اسحاق بصر نموده پوشیده
 نماد که حضرت سلطان مشرف من ماریخ سده ثانی و ستین و خمره
 او را حمله فتح قلاو نوبه بان خوب فرستاده بوده چون در بنجار سید دیده
 که مضائق آن از منافع لراتب زیاده است ترک تخیل آن نموده لیکن غایب
 بسیار و برده و غلمان بی شمار را از انجا بدست آورده و وزیر و کلا و کما
 خود را در بین رانجه حضرت سلطان با قلع او مکرر کرده بوده که اشتباه بود
 سه ساله مال کثیر خزانه وی نقل بنموده اند چون کرم و مساجد بر طبیعت مبارک
 غالب بوده بعد از وفات او دولت نزار دنیا رز سرخ دین می وجه
 بر دشت او باقی مانده از حضرت سلطان از خزانه خود او نموده و چون
 صاحب و امیر الالدین ناصر الشیخ مذهب الدین ابو طالب محمد بن علی
 المدوف با من الخیمی الحاتی در من حضرت حکایت کرد که شمس الدوله تورانش

را بعد از وفات در خواب دیدم که او را بقصیده مرح می نایم و او در قبر
 اسوده است چون من قصیده تمام میکنم گفتن را از بدن خود جدا ساخته و در هم
 چیده نزد من می اندازد و این ابیات را از او شنیدم و منیاید و **مسدود**
 لا تستعمل مد و فاحش به منیاید منیاید منیاید
 ولا تظن جودی شانه بخل من بعد بدلی ملکات من و الخیر
 ابی غریب من الدنیا و لیست من کل ملکات کنی سوی میکنی
 و چون شمس الدوله از من متوجه و یار شامیه میگردد و سیف الدوله ابای المیون
 المبارک ابن سند الاالی و کرده را در ذبید میات خوش بیکار و **دوران**
 بضم ما شاه من فوقها و سکون و او و بعد از آن را مستوره و بعد از آن
 نوزن است و اس لطیف است و شاه ملک را گویند و تورانش یعنی شاه
 نوزن و توران ماوراء النهر است و الحمد لله رب العالمین
خبر **الثناء** **أبو الحسن** **ثانی**
 ابن قره نبل رون و کویته و مروی بنیاد بن کرایه بن ابراهیم بن کرایه
 ابن ابراهیم بن مالا حویر الحاسب الحکیم الحاتمی و بی درایت امر میر
 بوده بعد از آن مقدار اسقال نموده و در انجا تحصیل علوم او اهل اسقال
 نموده و در آن ماهر و کامل شده و علم طب را کشفی متبحر نموده و در آن
 رقی تمام کرده و کتاب علیه که خیر بن اعلی متعرب ساخته و بی نهایت

و حکمت فیه غایب و او
 حکم بایمانت کشفه و او

ومنتج گردانیده و مشکلات از او واضح و روشن ساخته **الحسن اعیان فضلا**
 عصر و زمان خود بود و میان او و اعیان ارباب دانش در مذمت **شما و حکایت**
 واقع شده بر سرش مذمت خود در حق خود و انکار نمود و او را
 از دخول بیک کتاب منع نمود و بعد از آن او توبه کرد و از این مقالات
 رجوع نمود و بعد از آن باز بر سر مقالات مذکور رفت و رؤسا و را از
 دخول بجمع منع فرمود و اندک بعد از آن از آن خروج نمود و بکفر توأمان
 کرد و تا زمانی که محمد بن موسی از خلا روم بنهاد و رحمت نمود و در کفر توأمان
 بود و چون محمد بن موسی ملاقات نمود و محمد بن کورا و را ضعیف فاضل
 کامل و با کتب صاحب خویش بنهاد و برده و در سرای و خانه خویش جای
 و بعد از عرض دانش او بر خلیفه او را در ملک سخنان عبقه علیه خلیفه خط و مشک
 گردانیده و در بغداد ساکن شده و از خلا و اولاد نمود و والی الان از خلا
 و اعتقاد و در بغدادی بود و اندک **کفر توأمان** صبح کاف و سکون و غم
 تماشاء من فوقها و سکون داد و بعد از آن در مشقه است و این تریه نیکست
 بخبر و آتیه و بدار و لادت او در سنه احدى و عشرين و مائت و در سنه
 او در یوم الخميس ماه رجب سنه ثمان و ثمانین و مائت بود و در سنه
 الخلد بود و او را از ابراهیم نام پسر بود و گویند که این مبلغ علم و دانش و خویش
 بود و از خدای الهی و مستدین رؤسا زمان خود بود و مکتب سنی و

شاعر را معالجه مناسب نمود و عاجلا بجا فیت مروت کشید و او را مدین

مدح نموده و سو

بل للعلیل سوی نقره شافی بعد از آن و بل من کافیه
 احی نادم العلامه الذی اودی و اوضح رسم طباطبی
 و کاتعسی بن عریم ناطق سبب الحیوة باسیر الاوصاف
 مثل لقا و رقی و اخی بنا ما کن من جوانخی و شافی
 یبدو الاله الذی فی کعبه العین رضی اللعنه عنهما

ابو الحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قریه از خنده ثابت بن قریه مذکور
 و او نیز جانی الخلد بود و در ایام دولت موالد و در بن بویه در بغدادی بود
 و او طیب اصل عالم خیل بود و تألیفات ابراط و جالیوس را بر و خود
 و او حکاک معانی و در آن مبنای بود و بر منیع و مشک ثابت قریه جلی
 می خلد و در علم تاریخ تألیف یک نمود و گویند که ابیات مذکور
 سری شاعر چه این ثابت گفته و آنده اعلم **و حافی** سه بحران است و آن
 مشهور است بحزبه ابن جریطری رحمه الله تعالی و در تاریخ خود حسن
 و دیگر که در آن علم ابراهیم خلیل علی بنی و علیه السلام از امور سپا خند
 و مدین علاقه از آنان میگذرد و احباب در و تقریر کرده و آن که اند
 و آن مذکور در ساره روجه حضرت ابراهیم علی السلام و حضرت

مدح نموده و سو

ابراهم خلیل را بر آری بوده. سخی بهاران ایضا. و او پدر لوط نبی است علیه السلام
 جویری در کتاب صحاح اللغة جنین گوید که جوان اسم قریه است و النسب الیه
 جوانی و این بر غیر قبیاسات چه قیاسی است. علی علیه السلام و اما اعلم

والحمد لله رب العالمین

دوالنور البصر فی التفسیر **فی التفسیر** **فی التفسیر** **فی التفسیر**
 و هو الصالح المشهور. وی یکی از اکابر رجال طریت و حقیقت است و علی
 و در غاها لا و با و حید زمان خوش بود. و از حدیثی که متواتر است
 انعام مالک نقل نموده. و روایت کرده اند است. این بر سر بعضی احوال او را
 در تاریخ خود ذکر نموده. بگو او حکیم فصیح و لیسب صحیح بود. و در پیش نبی و یار
 اهل اضم بود. و از حضرت ذوالنون سبب توبه و انابت و عفت ترک
 و رحمت سوال فرموده اند. که که از بعضی مواضع بیرون آمدم. و در آنجا
 راه در بعضی محادی خواب کردم. چون بیدار شدم و چشمم از خواب بزرگم
 قهره ای دیدم که از شیشه خود. و زمین افتاده بود. و در پیش او زمین
 شوق شده بود. و در ظرف کی طلا و یکی خمره بیدار شده بود. یکی محو از چشمم
 از آب. و او در بعضی اوقات. و آنکه بخیل میخورد. و در بعضی اوقات آب میخورد
 چون از او دیدم. و در بعضی اوقات. و آنکه بخیل میخورد. و در بعضی اوقات آب میخورد
 توبه کردم. و ملازمت بابیه را تمام نمودم. تا که مرا قبول کرد. و این که میگوید

متوکل خلیفه بعضی از دوران نزدیکی مرگ در حق ذوالنون سعادت نمودند
 و خلیفه با جبار و امانا و امر نمود. چون ذوالنون حاضر شد. در مجلس ملاقات
 بعضی از مواضع و حکم اتیان نمود متوکل بے اختیار گریان شد. و او را
 مکرر مانتظار بجل خود اعادة نمود. و چون در مجلس متوکل از باب درج
 سخی که گذشتی. او با ذوالنون نمود. اسد عا. صحبت او نمودی
 و ذوالنون مرصیف و عقیق. سرخ چهره بوده و محاسن مبارک و چهره
 سفید بود. و شیخ طریت او حضرت شیخ شتران عابد بوده از کلام حضرت
 شیخ شتران است. او اصحت المناجات بالقلب است. استیاض الجوارح
 و این تن ابراهیم الهی در کمال کثرت کشیدم که ذوالنون میگفت در طریقی
 که دشمن در غل و پایش در قید بود. و در مطبقش میزدند. و مردم از غمت او
 گریه میکردند. و این نوا سبب دعا یا و کل فعال عذب من طلبتم

کلمت من قلبی المکان المصون کل لولم علی قیاس منون
 کلمت من بانی الکون قیاسا. یک و العبر عک لا یکن

و من در بعضی محاسن که محتوی بود بر بعضی احوال حضرت شیخ ذوالنون و اقامت
 شدیم که در آن مکرر بود که بعضی از قلماده. و در مدین حضرت ذوالنون مصری
 از وسعت اقتدار نمود. و بعد از او آمده اند. و محلی که در آن معنی ش
 او از و سماع بوده رسیده. چون از جماع غنی و غلب سماع ارباب و جده

بسیار از حضرت ذوالنون
 و در بعضی احوال
 و در بعضی احوال

بسیار از حضرت ذوالنون
 و در بعضی احوال
 و در بعضی احوال

یکی از ایشان بود

و در اصحاب مجلس اخلاقی پنداشده بود حضرت ذوالنون بی اختیار بگوید
 جماع را بنیت رسانیده نعره نموده و بیوش افتاده و چون از حال او استیلا
 نموده اند او را دیده بانه اند این خبر حضرت ذوالنون در مصر رسیده
 حضرت مشایخ با حجاب خود گفته مینمودند حاضر باشند که بعد از میردیم
 چون بغداد رسید یعنی مهو و را مجلس شریف خود احضار نمود و از
 کینه سماع و ذوات برید مشایخ بحق دستساز نمودند و بعد از آن بفرمود
 اشارت بفرموده و در برابر منی ذوالنون نعره بر منی زد و بفرمود که
 بیوش شده و چون بحق حالی او نموده اند او را دیده بانه اند بعد از
 حضرت ذوالنون فرموده قلیل قلیل بعد از آن بار صاحبان و امر خیر او کرده
 و علی النور عود بمصر نموده و در بغداد اخلاقی وقت نموده و در راه این
 غیر از حکمان مثل این صورتی واقع شد بوقت آن در آن کوه نشو
 اگر در ابل منعی بود که بجهنم غنا و لطافت صوت و صدای آن روزگار بود
 او را شجاع جبرئیل بن ابی سیکنه قبل از آن که در آنجا رسید
 مجلس سماعی منعقد شد و من در آن ایوان صغیر بودم که آن واقعه را
 و نیز گمان باور آن حکایت میکردند که شجاع مذکور بقصیده غنای بریده که
 سبط تعاونی می آید که در آن حرف الهی فی الجبرین شاه عالی تعلیمی نموده
 و او که آن قصیده را مینست

شکاک حارثی الوسی مشایخ و لافقت لغزادی یکسان
 و چون درین بیت رسید
 بنی آسوف و عینیه شاکر که من قبل قتل لافغان و آجان
 بعضی از حاضرین مجلس سماع را خواستند شخصی از اصحاب و بدکتای شجاع
 این بیت را عاده کن چون بگر آران بیت را عاده نمود و مشایخ و یاران
 و بیوش افتاد و ساعتی بطن آنکه بیوش است او را گذارشتند و چون نشسته
 حالی او نموده اند او را دیده بانه اند و شجاع که کبر و کبر کسی در مجلس من
 اشاعه سماع بر منسوب بیوش افتاد و در و این قصیده از غرض قصاید است
 و درین قصیده سبط تعاونی الامام ان صریدین الله ابی العباس محمد بن
 ابی المومنین العباسی را مدح نموده کلمات و خروق عادات حضرت ذوالنون
 بی نهایت است و در آن قصیده حسن و اربعین و قیلت و اربعین و قیلت و اربعین
 و این قصیده مشهور است و در آن قصیده و قیلت و اربعین و قیلت و اربعین
 او مشهوری بنا نموده اند و در آن مشهوری و قیلت و اربعین و قیلت و اربعین
 و این قصیده مشهور است و در آن مشهوری و قیلت و اربعین و قیلت و اربعین
 و این قصیده مشهور است و در آن مشهوری و قیلت و اربعین و قیلت و اربعین
حرف الحسیم ابن خوسرو
 جوی بن عطیه بن الحطینی اسم او خدایند و خطی لب او است و در این قصیده

بن عرف بن کلب بن ربیع بن خطله بن کلب بن زید بن ثعلبه بن قیس بن المصعب
 اشاعه وی از غول شوال اسلام بوده و میان او و فرزدق شافقت
 بسیار از جو و غیره واقع شده و او تره اکثر ارباب علم و دانش شعر از
 فرزدق بوده و علما را سلاطین بر آن متفق بوده اند که در اسلام
 جریر و فرزدق و اعطل شاعری بوده چه بیوت شعر بسیار است و غیر
 مدح و حیا و در بیوت اربعه جریر بر دیگران غایب است و بعد
 معمر بن المثنی آنگاه ذکره ان شاعره تعالی حکایت کرده که جریر و فرزدق
 بر نامه واحده سوار بودند و محنت هشام بن عبدالملک متوجه صاف
 بودند چون جریر قضا حاجه نزول نمود ناقه یحیی و شمال خود کلاه مسکود
 فخر بن المزدق و حال

الی تم فقیه و انت فحی و غیره اناس کلهم اناس
 منی تره بی الرضا و غیره منی تعجیر و البر و الله و اعی
 و چون دانست که جریر می خیزی خواهد گفت این دو بیت را مناسب متضا حال
 گفت انداخت این قیل الی الکبر و الناس و الکلام
 منی تره الرضا و غیره فیه کلک فی الموم کل عام
 و چون جریر و فرزدق رسیده فرزدق خندان شد و جریر بر کت یا فراخ
 پوچ میزدی او و بیت اولی را بر خواند بعد از آن جریر متین خیزد و بهمان سخن
 و عبارت بر خواند فرزدق گفت و الله این دو بیت اخیرا بر من

و عبارت که بودم حرکت در شب نیت بد شیطان ما و تو کی است
 ابو عبیده که مد که مادر جریر در زمانی که بحرین حمله نموده در خواب می بیند که
 بر همان می زاید و چون در سان از خواب می شود و در کردن کی می افتد
 و او را حقوق میگرداند و او را خلاص شده و در کردن دیگری می افتد و او را
 حقوق میگرداند و نکند و بعد از آن ترسان پیدا میشود و چون طلب تعبیر نماید
 آن میکند مگویند تو ازین حل پسر خوانی آرد که شکو شریز به زبان شد لایک
 باشد و چون وضع حمل میکند اسم او را جریر می نهد چه جریر جل در سان است
 ابو الفرج اصفهانی رحمه الله در کتاب افغانی در ترجمه جریر مذکور چنین گفته که
 شخصی جریر را شناس درین روز کارگشت و جریر بدو گفت بر خبر تا بنوم
 دست او را گرفته و نزد پدر خود عطیه آورد و دید که عطیه بنی رده منت ایستاده
 نهاد و بستان او را در دامن گرفته شیر می مکد و بکی بر روز دکت ای پدر
 بیرون آئی و چون شیر را لبه بیرون آمد و بی روی و بدیم با جا نهاد کند و فیض
 شیر نازک می آید و میگوید که این را که بدین حال دیدی میدانی چه گیسوست
 گفتم نمی دانی که بدینست که است مع میانی و او شیر را از پستان بی می مکد
 و منی و در شد گفتم نمی دانی که بواسطه آنکه شیر را اگر شیر را بدوشت و او را از
 نزد یکان و مساکین شنونده از او طلب شیر نمایند جریر گفت آتش را بر آتش
 که باید بر چنین برهشتا و نر شد مسم روزه کار منافقت نماید و او را

بن عرف بن کلب بن ربیع بن خطله بن کلب بن زید بن تمیم بن قریظ
اشاعه وی از غول شوار اسلام بوده و سیاه او و فرزدق شافعات
بسیار از نحو و غیره واقع شده و او نزد اکثر ارباب علم و دانش شهر از
فرزدق بوده و حکما را اسلامیین بران متفق بوده اند که در اسلام
جریر و فرزدق و احطل شاعری بنوده چه بوی شهر حیا راست و غیر
مصحح و حجاب و در بویت اربعه جریر بر دیگران غایب است و بوی
مورین المثنی آنگاه که ان شانه تعالی حکایت کرده که جریر و فرزدق
بر نامه واحده سوار بودند و صحبت هشام بن عبدالملک متوجه رساله
بودند چون جریر قبضه را جابه زدول نمود تا قبیله بن و شمال خود نگاه میکرد و
فخر بها الفرزدق و قال

الی تم یقین و انت نخی و غیر الناس کلهم انما یسعی

معی ترویج الرضا و السیر من التجر و الدیر الدو ایچی

و چون دانست که جریری چندی خواهد گشت این دو بیت را حساب متضاد مال

گفت انداخت این قیل الی لکیرن و الناس کلهم

معی ترویج الرضا و السیر من التجر و الدیر الدو ایچی

و چون جریر و فرزدق رسیدند فرزدق خندان شد و جریر بدو گفت یا فراس
چو بچند ای او و دیت اول را بر خواند بعد از آن جریر مشی اخیرین را بهمان مضمون
و عبارت بر خواند فرزدق گفت و الله این دوست اخیر را بهیچون

و عبارت که بودم حرکت در شب نیست یه شیطان ما تو کی است
ابو جعیده که مد که ما در جریر در زمانی که بحریر حمله کرده در خواب می بیند گانه
برسمان می زاید و چون رمان از خواب می شود در گردن کی می افتد
و او را حقوق میگرداند و از او خلاص شده در گردن دیگری می افتد و لورا
حقوق میگرداند و بکلا بعد از آن ترسان پیدا میشود چون طلب تغییر قایل
ان میکند مگویند تو ازین حل پسر خواهی آورد که شکر شریز بر زبان شریف
باشد و چون وضع حمل میکند اسم او را جریری نهاد چه جریر جل رمان است
ابو الفرج اصنافی رحمانه در کتاب اغانی در ترجمه جریر مذکور چنین گفته که
شخصی جریر را شناس درین روزگار گشت و جریر بدو گفت بر خیز تا با تو آیم
دست او را گرفته نزد جریر خود عطیه آورد و دید که عطیه بندی روستای
نهاد و بستان او را در دمان گرفته شیر می مکد و بکلی پروزدگت ای جریر
بیرون آئی و چون مشایه بیرون آمد جریری دیدیم با جابه ها کهند و فیث
شیر نازکمان او بجهید گشت این را که بدین حال دیدی میدانی چه کس است
گفتم نمی گشت بدینست گشت مع میدانی و او شیر زار را پرستان بازی مکد
و منی و دوش گفتم نمی گشت بواسطه آنکه میترسد اگر شیر را بدوشد آواز از
زده بگازن و مسایکن شنوند از دطلب شیر نمایند بگرگت آختر نامر اکس
که با بد چنین برهشتا و غر شکر ستم روزگار مناعت نماید و اویش را

تغیر و قریح نموده برایشان غالب آید. صاحب الجلیس و الانیس کتاب
الذی هو فی الذم بن حبیب عن حماد بن عقیل بن مالک بن جریر که باین جریر
گفته که در توجیه خواست بکنه در محکمی که گفته.

نکته علم آن از عهد اسم. یوم الزین فقلت لم اقبل
گفت خواست که چشما و خود را بکنه تا در محلی احباب بنید. اولیج اصنافی که
الاعالی بنین که که مسعود بن بشیر که مشرفه بان سب که گفت که اگر شوایم که
گفت اشرفان که مسرات که شرافه در محبت و بعد متفاد باشد اگر خواهد
بر وجه لب جان ایراد کند که ترا بطبع اندازد که مثل آن میتوان گفت و چون
قصه کنی که مثل آن گوی و در باشی از آن و اگر خواهد بر وجه جان ایراد
کند که منس را از کین آن مایوس کرد و اندک مثل که گفت مثل جریر.

میت یقول ابی العلب
ان الذین غفرو الحکمت غافه کرام و شاکبک لایزال تینا
قیض من عراتن و علقن پله ما الذین من الکوی لیتا

ثم قال فی الجبه
ان قالوا فی عزم الکلام علیا جعل النبوة و الخلافة نیت
بخرای و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
یا ابن عقی فی ذم من خلیفه و شیت حاکم الی قلیط

چون مت اخیر عبد الملک بن مروان رسیده گفته ابن را غافه زیاد و گفته که مرا
شرعی و حد سکارا قبار کرده. اگر بجای و شیت لوشا حاکم الی قلیط گفته
من ایث از انجا که گفته حد سکارا و باز میباشتم. و این ابیاتی است که جریر
اخطل تبلی شت عرا در آن بگویند. و تو در جعل الخلافة و النبوة فینا. بنابر آن که
که جریر در کور قتیلا حاصل القنب است. و سلسله قیم راجع و منشی بکفر بن زار
بن سعد بن عدنان بدر رسولی علیه و سلم میشود. و جریر بن جهم خا بجه
و سکون یا و عدنان راجع از اوقات مثل امر و او از آنست که چشم او کجی
باشد و کجی چشم و صفت عجم است که گفته اند از نبوت عجم داده است و از عرب
اورا بر کرده است. و این نزد عرب نقص بزرگ است. و قوله و یا ابن عقی
سپه و شیت غینه. مرادش عبد الملک بن مروان اموی است. چه معاصرین
او بوده. و قطن مع قاف حدم و ابلع است و یقول ابن المراحه مراد
جریر شاعر است. و این لقب مادر است که اخطل شاعر و در این صحران
و عا در او را سبب ساخته که گفته رجالی و راجع میمونه. اند یعنی بر سینه
در روی او و سطلطیده اند و مستغربه من و که بذا لیکن شرح واقعه

و متی تفصیل دارد و این تمام تفصیل شیت و را بشارت و راکه روزی نزد
عبد الملک بن مروان در آمده و قصیده که اورا بدان طرح نموده است نموده

و یمن

اقصا ام فوادک غیر حاجی . عشیتم بحکب بالروح .
 بقول العادلات عکاک شیب . ابا ایشی یعنی مرا می
 قدرت ام عروه تم قاست . رایت الموردين ذوي الحاج
 ثقی بایر پس له شریک . ومن عند الخلفه بالبحاخ
 ناکشاکران ردوت الی ربی . واثبت التوادیم فی بنی
 انتمم غیر من ركب المطايا . ولدی العالمین بطول ح
 بر شاع کوه که چون نشد و من بین ابیات منتفی شد . عبد الملک ایستاد
 نشد . وکت اگر کسی از شما را مع کت . باری جن حرج کند و یا سکت شود
 بعد از آن بر منت شد . وکت ای جری . ام فرزه ترا که صد نفر شتر را از شتر
 بی کب یارب سازد و کنتم اگر تواند خدا او را یارب کرد آید . بعد از آن بنام
 صد نفر شتر سیاه چشم من شال داد . کسم من بزم و مرا ای که حفاظت آن
 کا منفی ناید منت . پس مرا بنام شت نه غلام سخاو کرد آید . و در بین حیوان
 صحنه پند از دعب نناده بود . کسم طریقه دزد شتر کدارم و اشارت
 بجهنم کردم . حضرت طینه جوی در دست داشت یکی از آن صحنه ها خوب
 دیگر نزد من پر تاب کرد کت بسیار که توله در سکام ایتاج بکار آید .
 و جری بر من معنی شاد کرد که کت
 اعطای نینده بید و نا نمانید . مانی عطا یتم من و لا یفر

پوشیده نماند که منیده . بصورت تصفیه اسم علم صد شتر است . و اکثر علما
 بر آن ذاب اند که اذ خال الف لام بر آن جایز نیست . و بعضی تجویز نموده اند
 جاکند ابو الفتح بن حصینه کسلی الحلی شاعر کت . و مع
 ایها القلب لم یخرج کف فی وصل العذاری ضف الهنید و ذرا
 یعنی نجاء مال که نصف صد سال است و آید علم . و چون فرزدق رحمت
 آتی و اصل شد . و خبر آن جری رسید چو بسیار سالم و کریان شد و کت
 چون فرزدق کت من نیز بسیار خواهم زیت . چه ستار من و او یکی بود
 و بعد بکرم مشغول بودیم و قلنا که صدیقی و یا عدوی میزد که صاحب می داد
 ساقبت کند . و همچنین شد چه جری در سینه عشر دایه متونی شد . و در بین
 سال فرزدق متونی شد . بود . و ابو العرج بن جوزی گوید که جری در سینه
 عشر دایه متونی شد . این قیسه در کتاب المعارف چنین آورده که مادر جری
 حر است ماه نژاد . و در ترجمه فرزدق بعضی از اخبار جری را کور است
 غلیظ نساک . و غات جری میانه و عرا و زاده از شتر سال بوده .
 و جری مع خار همد و سکون زاده فتح را و بعد با اساکه و الحظ
 مع خار موده و خار همد و خار همد با و قد بهدم الکلام فی بانه متی لیه
 و الحمد لله رب العالمین
 الا ما مر ابو عبد الله جعفر الصادق فی محمد باقر بن علی

طلب نموده جامه‌ها خود را بپوشید و در آن روز که در آن روز موافق ارباب مجلس معهود
ساخت و بر جعفر عظام کرد و گفت مرا نیز در امر خود شرکت و سهم سازید و بنگ
خاوی در آنجا و جامه‌ها و غیره در آنجا و جعفر بپوشانید و عبد الملک طعام خواست
بعد از آنکه بپوشید خواست یک رطل شراب پیش آورد که گرفت و آشامید
و به جعفر گفت و آن قبل ازین بنده بخورده ام و از رطل کران معاف دارید جعفر
امر فرمود که در پیش او باده از بنده نهاد که بداراوت استغفار نماید و در آن
و باغ از آنکه گفت بنده و عطایای مطیبت و مروج ساخت طریق خلاف و مناسبت
و سبیل لطافت و مباحثات و مسکوک داشته موافق متضا حال مزاج جعفر
سخنان گفت جعفر ازین شنیده او بسیار مسرور شد و چون زمانی مجلس صحبت
و مناسبت برآمد عبد الملک را داعیه انصراف و عیونت شده بعد از استیجاز
در محلی که از مجلس بخواست جعفر گفت در مقام این اناسیت و مروت که از بنده
بمن صادر شد آرزو دارم که مطالب خود را بر کوی آفرینشیت آن مقام خدمت
بقدیم رسانم گفت امیر المومنین را امن غباری بر خاطر شریف است و از آنجا
اودفع کن و او را با من بر سر رعایت آورد و گفت حضرت امیر المومنین از آنجا
و غباری که بر حواشی خاطر شریف او بود با تمام زایل گشت که مرا میبختند
بر زردی روقطن بزد مناسبت گفت و از آن کرده شده و الحال بدیده و بپوشید
حاضر است لیکن میخواهم که از جانب امیر المومنین باشد تا به عالمیان محبت او

نشد با شما هر که بود و نیز گفت میخواهم رتبه ابراهیم بهم را بجا بیاورم حضرت
خلیفه مرتفع ساری گفت حضرت امیر المومنین غایب و خبر خود را با ابراهیم ترویج نموده
نیز گفت که میخواهم حضرت امیر المومنین امارت موصنی به ابراهیم بفرمایند
و با عطاء رایت و لوا او را سدا فرزند کند گفت حضرت امیر المومنین ابراهیم را
بر مصر حاکم ساخت و لوا او را بجا بدارد و از آنجا داشت عبد الملک
از مجلس بیرون شد و از قول حضرت جعفر متعجب بودیم و از آنجا که جعفر بن
اوجیه قبل از مشورت با حضرت امیر المومنین تخییر و فکر تمام ما را پیش آمده
و چون مجلس متفرق شد علی الصباح بدر خانه امیر المومنین حاضر شدیم چون
چون جعفر مجلس خلافت باریافت بعد از آنکه راضی امام یوسف و امام محمد
و ابراهیم بن عبد الملک را باین روز طلب نمودند بعد از لحظه ابراهیم مدکور
مخلفت خلافت و لوا امارت و حکومت مصر و از ذوالحج غایب گشت
امیر المومنین و حمل آن مجلس بیرون آمد و بعد از آن جعفر را دار الخلافه
بیرون آمد و با اتباع خود متوجه منزل خود شد و ما نیز همراه او شدیم چون
نمودیم جعفر گفت سخن من آنکه خاطر شما باولان قضیه متعلق بود که چون بپوشید
بخواهم که بدانید که آفرین قضیه چون که گشت که بنیم چنین است گفت چون بن
یدی امیر المومنین اسما و م حکایت صحبت و دشمنی آنجا رسید و مدت
عبد الملک صادر شد و بود با تمام من البتة الی الهام به عرض رسانیدم

امیرالمومنین محمد را استخوان نمود و بخی گفت که تو بجزارت این صورت ما بوی
 کردی گفتیم اعتماد و اعتنا باطراف امیرالمومنین نمود. مطالب متعاضد را
 برین وجه جواب کشتم که اکنون امیرالمومنین حاکم است تا می ازانی ملک و کتاب
 خرد و بتولی و امضا مقرون گردانید. بعد از آن براسم این سدی گفت و
 بخی دانم که از امور غشت که لم اعجب است ارتکاب بعد از ملک و وجود مقتدی
 و طهارت نمیند. و یا قبول جعفر مطالب بعد از ملک را و یا اعتنا امیرالمومنین
 اقوال و احکام جعفر را. حکایت کشد که ابو عبیده در صحبت جعفر بوده گفتند
 قصه غرور و رو کرده. جعفر خدام را برفع آن مامور گردانید. ابو عبیده گفت
 بکدام باید که چه زعم قوم آنکه متعاریت خلف موجب حصول خیر و اقبال
 و سبب حصول آمال و اموال است. جعفر نکره دنیا را در انعام فرمود. و
 ابن العاصی در اخبار الوزا و حکایت کشد که جعفر جاریه بچیل ملر و نیا فرید
 جاریه سابع گفت تو عهد کرده بودی که مرا نفوذ شی و بهار مرا بخواری. اکنون
 این چه مخالفت است. صاحب او ازین سخن متاثر و گریان شد. و گفت ای
 جاعه کواه باشد که این جاریه از اول است و من او را بکنج شرفی خود در آوردم
 چون جعفر از او شنید. مای که در بهار آن داد و بهار با تمام بدو بخشید.
 و از آن خبری بگرفت. اخبار کرم و آثار سخا و دانش جعفر زیاده از آن است
 که درین مختصر نمیتوان آن توان کرد. و کسی از آن که بکسب وزارت

رسیده خالد بن برمک بوده. وی در زمان ابی العباس عبدالله سلاج
 وزارت شد. وزارت او مر سلاج را بعد از قتل ابی مسلم حضرت خفایا بوده.
 چاکر در ترجمه او در حرف خا خواهد آمد ان شاء الله. و خالد مد کورنا و قات
 سلاج مشارالیه از نزال بر وزارت خود مستحضر بوده. و چون سلاج یوم الامه
 ثات عشر شهر دینی حج حجت و ملائین و ماه بجز رحمت مجاور شده. و برابر
 مشارالیه ابو جعفر مضمون و وامتی همان روز متولی امور گشته. و بر سجدت
 ممکن شده. وزارت خالد را به توریس بق قرار داده. و مدت یکسال
 و چند ماه خالد مد کور مستصدی وزارت و مهمات در خانه بود. تا آنکه ابو جعفر
 حوریانی بخدمات سنده. و تمام اختیار ابو جعفر را مالک گشته. و در دفع
 خالد از در خانه خلیفه دست بر این حیل و مکر زده. و بعضی طعنه رسانده
 که اگر از بغداد فارس غلبه کرده اند. و دفع وقت میر طایفه مد کور از تدبیر دشمنیه
 خالد مشارالیه می آید. لذلک خلیفه خالد را باین صوب فرستاده. و چون
 خالد جای خوشن خالی کرده. امر ابو ایوب حوریانی استعلا و استبداد
 بر گرفته. و قات خالد مد کور در سست ملائین و سستین و مایه بود. و کاه کرده
 این تاج و بی. اما این عساکر در تاراج و شمشیر کشی که خالد در سستین
 حیرت متولد گشته. و در سستین و سستین و مایه متولی است. و محمد است.
 و الله اعلم بحاله. و جعفر مد کور. روز حضرت رشید غایت مغرور و محرم بوده.

در تمام امور و مهمات خلافت مستولی و مستعلی بوده و پایدار رفته شارح
در دولت شارون بجای رسیده بود که دست احدی از موبان و اعیان
ملک بدانجا نرسیده که خود رشیدیه اسنی ترمتم نموده و از او کریان
ساخته و در و یک پراسن پوشیده و بر او کریان در میگرداند اندک
رشید به قدرت جعفر راضی و صابر نبوده و همچنین رشید را محبت تمام
مالاکام خواهر خود عباسه بنت ممدی بوده و نزد حضرت خلیفه از او
بود و در بهار قدرت او نیز قادر بود و در کاه یکی از عباسه و جعفر از مجلس
انسان دور میشد اندک سرت و سرت که دور است و منتقت جدلی شده
از خیمه جعفر که که سرت و مواضعت من بی حضور تو و خواهرم منیر نیست
بنوام که که او را بتو شرعاً ترویج نایم اما شمار اجتماع و ملاقات در مجلس من
شرعاً ممکن و مجوز باشد اما بر شما باد که بی حضور من با جد مکر ملاقات نکنید
که آن موردش لازم و موجب شایه عفت و استقامت خواهد شد پس
منی برین شرط ترویج جعفر نموده و چون هر اتفاقی را احتیاطی در هر غتی
را اندلیقی لازم است و تعاقب احداث و اقتضای آن میکند که او ضلع
رو کاه بر یک و تیره و خط مکرر و مکرر بعد از اقتضای زمانی باشد
بر جعفر و تمام آل بر یک متغیر شد و جعفر را نقل آورده و در ویدارش
عجی و فصل را محسوس کرد و اندک تا آنکه در حبس و مات یافت چنانکه در ترجمه

ایشان خواهد آمد آن شایسته **آداب** تواریخ در سبب غیر رشید جعفر
و آل بر یک اختلاف کرده اند بعضی گفته اند چون رشید خواهر خود
عباسه را مشروط بشرط مذکور به جعفر ترویج نموده بود مدت مدید بر شرط
که اگر مسترد و مستبد بودند اما آنکه عباسه را محبت جعفر علی کرده و او را
خوش نموده و او را با و استماع نموده و چون فساد جید را در جعفر تأثیر
کرد و تحویل طریق نموده و دست از استین خدیجه مردن آورده و نزد جعفر
سماه خانه و نساج که که تو مشرب جمع جاریه کبری ترتیب نموده و پسر رشید
جعفر منیرستی را نیز برین گونه نزد او فرستاد و مادر جعفر را قبولی ان معنی ابا
نموده و چون سخن عباسه رسیده که که اگر تو این کار نمی کنی من به را در محکم
که عباسه را حجت پسر خود خواستاری نموده و میخواست که ساز من و جعفر
علت جابعد باشد من قبول نکردم و اگر از من پسر ترا ولدی حاصل شود
موجب شرف و سنا و تاحصول و فروع شما خواهد شد و اگر ترا درم در صورت
اطلاع باید بجا تو اندک **و الغرض** ما در جعفر بدین صورت راضی شد
و او را بنیل مقصود کتاب و موعود کرد و اندک بعد از آن جعفر کت جابعد
در نهایت حسن و کمال و غایت فراسته بهر شهنشاهی قبال یافته ام عمات قریب
مدت آورده و بتو هدیه خواهم کرده و بنابرین جعفر را تشنه صالک کردن
استیاضی کردم ساخته مره بدتر جاریه موعوده و از والد طلب فرموده

و از آن پس در این باب ابیات چند است که دلالت میکند بر بعضی از این امور که در این باب
 الاقل لا یمن الله و این القاد و الله است
 و از آنجا که کشت سرک و این نقد و راسم
 و لا تمسک فی شیء و زود و بیایا سپه
 و آنچه غیر باب تواریخ در این باب ذکر کرده اند آنست که رشید بن محمد بن عباس
 بن حسین بن علی بن ابی طالب را رضی الله عنه که بر رشید فوج نموده بود
 بخدمت سپه و سواران محلی بفرستاد پس خود طلب نموده و در کوه ای بفرستاد
 من از خدای ترس و متهم من خون مصوم من مشو و از آن گذشته که که در
 حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم روز قیامت خصم نباشد
 چه من اعدا است امری کرده ام که بدان من را مواظب باشم ازین سخن رفتی در
 قلب جعفر طار شد و او را از قتل اطلاق نموده اجازت داده که بر طرف
 از بلاد که میخواهی بروی که کت که تیرسم که ما خود کردیم و از رحمت مقصود و اگر کردیم
 ما کسی همراه نموده تا او با من مرا در ساند این خبر رشید رسید به العطف
 محلی رشید از جعفر طلب نموده و کت جیت حال محلی کت محال خود است
 کت بموده من خون بن رشید و سرش را مکنه و منقطع شد و سر بر آورد و کت
 لا و یو کت در اخلاق نموده چه بر من ظاهر شد که او را کتانی نموده عبد الله
 رشید کت خوب کرده و تجاره ز کت کرده از آنجا که حاضر بوده و چون خبر

از جعفر خلافت بر فراست رشید چشم در پی او انداخته و کت نه خدای رشید
 کرد و اندام اگر من ترا مقتول کند و انم کوهینه از نسیر بن سالم از بنایت
 بر آنکه که موجب قدر و غصب رشید شد و سوال کرد و کت و از آنجا که ازین
 صادر شد آن قدر داشت که بعضی اعمال رشید تزلزل و مکانات آن باشد
 لیکن ابام ایمن بن بطول کت شد و کت خدیج بن مخلد و آنکه کت که نیز ازین
 ایام عمر بن الخطاب که شغل امن و عدل و سنت نزال و صدق قول بود
 و ایام عثمان بن عفان و رضی الله عنهما را استطاعت نمود و در قتل ایشان
 سعادت و احوال فرمودند و فراموش ایام عیسی کت محلی کت بر آنکه کوهینه
 چون رشید توفیق یافت و کت نجات و کت متعاضد و توفیق راصد
 ال بر یک را مشاهده نموده و توجع بنس را با تمام متعاضد ایشان زبانه و بر
 خطاب خود مشاهده کرد و برایش نخت کرد و طلب ساد و یث و
 چه طوک را کت ازین باطن دولت خود ساقه و ساقش می داشت
 و با آنکه از محلی خلاف جعفر و فضل صورتی صادر شده بود که پستی عصبیت
 باشد چه وی بر جاده استقامت قیام و بر منج اخلاص و راستی رایج و
 ثابت بود و فیرت و عمارت او در امور امتن و احکم بود و بدو نیز رسید
 رشید که بعضی از اعدای ایشان مثل فضل بن ریح بنایت رشید سطر کت
 حاضر و سکاهای آل بر یک را مستور و قیام و معایب ایشان نشود و کت ازین

تا آنکه امر ایشان آید شد بد آنجا آید شد. بعد از آن مرگه ایشان را در مجلس درون
 بر بری یاد میکردند. و در آن این بیت را میخواندند. **شعر**
 اقبل علیکم لا انا لایکم من القوم اوسد و المکان الذی سواد
 گویند سبب قتل آل برک این بود که شخصی قصد محضت رشید کرد
 و در این اصلا معلوم نشد که گویند و در آن بعضی از بیایات نوشته بودیم
 قل لا ین فی الارض من الذی یلحق بالحق الا انفسه
 و در این یکی قد خدا شکست **شعر**
 اولک مردود الی امره و امره شمس مکرر در
 و قد بین الذرائع ما یحی الذین لها شأ و لا اله الا الله
 الذی و الکیا قوت صبا و در بیما القبر و الشهد
 و محلی آنی و ابرش ملک این یک الکده
 و در ناسی السید را با **شعر** الا اذا ما بطر السید

چون رشید بران واقف شد و عداوت جعفر و غیره صیغه ساخته و این خبر درون
 حکایت کرد که سماء غلامت مهدی بر رشید کنایه سید من از روی
 که تو جعفر را بکشتی و در رشید کنایه ای میزدی که من بزرگم که بیای من میباید
 قبل جعفر رسید اندر بر این را بر تن خود پاره پاره مارم و رشید رشید
 و جعفر را در موضع عسر از حال انبار نمود و بعد از آن جلوس و در جرم البست

و در این یکی قد خدا شکست

سلج محمد الحرام و قتل مستهل صد سید و ثمانین و مایه قطع رسانید. طبری
 در تاریخ خودش چنین گفته که چون رشید در سید و ثمانین و مایه حج گذارد
 و آل برک همراه رکاب خلافت بودند و در محرم سید مذکور و در الحاقه
 عراق حوت نمود. چون بهر خون عباوی رسید چند روز در اینجا اقامت
 نمود. بعد از آن در شتی نشست تا آنکه موضع عسر را به انبار نزول احوال
 نمود و در قله البست سلج محمد الحرام آبا ششم سرور خادم را بر خاق
 ابو محمد عاوی بن سالم و حاجتی از اجاده بر سپر معفر دستا و وایشان الحاق
 و جواب جعفر را از بر مکرر و در احاطه نمودند و سرور معفر در آمد و در حضور
 حبیب و ابو زکاکا رفتی بود و مله و مشغول بود. فی الحال جعفر را بعنف از خانه
 بیرون کشید و بمنزل رشید آورد و او را بقید خار بند ساخته بکوهی دلید
 بعد از آن بر رشید خبر داد و رشید از فرموده که کردنش بر بند نهاد و اتفاقا
 کند که چون رشید موضع عسر را به انبار در سید و ثمانین و مایه از سراج
 انصرف نمود و نزول فرمود و بر بر یک عجب کرد و جعفر بر یکی را در اول شهر
 خود قتل آورد و در بنش بر یکجانب جعفر و سرش بر جانبی دیگر میباید بحث
 و غیره گفته بود و در مسیر قبیل بر صلب فرمودند و در سیدی ملک
 که من شکی در غرضه شرطه بجانب غوی نهاد و خواب کرد و نمودم. جعفر را در
 و دیدم که عباوی من اساده و و جعفر را در حضور رشید درون

ماکوش مویشم و آن چندیست اینست

و آن بفرغای استیلا کرد / **لنجا به سبک طر طبع**
 و کمان من قدر آینه جیب / **ریخا لعلی بلفافه لب**
 کند لایا آه یوسه / **لم یذفع الله ثانی عنده فخر**

چون دانستم که این ابیات از آن رشید است گفتم این ابیات احسن از بقی
 که در امانه این معنی که اندک بعد از آن مراکت اگر بخواسی برو و مردم خود را
 چه سر رشته نظام و در کار بواسطه قتل جعفر از هم ریخته بود حکایت کنند که
 جعفر در آخر ایام دولت خودش سخاوت که سوار شده در برمانه نارون رود
 اضطراب طلب نموده اراده اختیار وقت نمود و خانه جعفر بر کنار دجله بود
 شخصی در سینه برده عبور نمود و این بیت میخواند غافل از حال جعفر
 بر برانجهم و میس می ری و رب العجب لم یعمل یارید

چون جعفر این بیت را شنید از روی اضطراب اضطراب را بر زمین
 زد و پشوار شد حکایت کند که بر در قصر عیسی بن مایان بخوابان
 صبح آن شبی که در آن شب جعفر مقتول شده نوشته بود

ان الکاین بنی برکت حبت عظیم بک الدمر

ان لکافی ارمم عسره غلیظه ساکن ذال انصر

گویند که چون خبر قتل جعفر بنیان بن عینه رسید رو بنگر کرد و شب

بر آورد و گشت بار خدایا کسی که موکد دنیا را بر می آورد و نمونه اخلاص او را
 بر او و چون جعفر کشته شد شهادت آن زمان در مرثیه او آل و لای انصاح شاعر
 اروا او را با ابیاضان و اعتبار کرد و ایندند از انجلاست که تا می گشت

برین وجبات

یا آل النون من تجوی فناموا / **و عینی لا یلا بها منام**
 و اسدت نانی مستهام / **او اسد آتش مستهام**
 و کمان الهادش از قشع / **علی سهر اذا سجده التمام**
 احبت بادیه کاوا بخوما / **بهم نشی اذا قطع النعام**
 علی الدعوت و الدنیا جمعا / **لنور آل برکت السلام**
 فلم اقبل ملک یا ابنی / **خدا ما عایه السیف الحجام**
 اما و آت لولا خوف داشی / **و عین تخلفه لا تشام**
 نطق حول جبرکت آپست / **کمال کمال عیال ابراهیم السلام**

و سه فی مرثیه و اخاه الفضل رحمة الله

الا ان سینا برکی محضدا / **ایم سینه فاشی مستند**

فقل لعلایا بنی قتل / **و قل لعلایا کل یمجد و ی**

و قال و علی بن علی الخراسانی

و لاریت السیف صبح جعفر / **و نای ساه و غلیظه فی عی**

بکیت علی الدنیا و الدین آنجا قضاوی آتقی فیما سار الدنیا

وقال صاحب نظرین

یا نبی بیک را تا کلمه و لا یاکم القبله

کانت الدنیا و دناکم و من الیوم نکون کارمه

اگر نه خوف الحاله کلام بودی سرایه بعضی اخبارا شاعران آن بیکه
در مدح و مرثیه ایشان گفته بودند ایا و نمودی نظر بکلام درین ترجمه
بنابر اتصال و توالی آن بود **از حجاب نقبات و تضرعات دنیا آنکه محمد**
بن عبد الرحمن الهاشمی صاحب حلاء الکوفه نقل نموده که روز عید بخزند
والده خود در آمدیم عورتی دیدم که آثار بزرگی از طلا میرود و لیکن با جامه
کهنه پاره پاره ما درین کت این عورتی شناسایی کنم نمی گشت ارباب
جعفر بکی است من متوجه او شده و اراکرام و تعظیم نمودم و با او کت
و شنیدی کردم که کت منی را در از غریب دنیا دید که کت عید مثل این عید
زمان پهرم گذرانیدم و در پس سر من چهار صد کتک بود و من سپر خود را
عاقی می نمودم و این زمان بر من عیدی بگذرد که راضی بدو پوست کت شد
که بدست من آید یکی زیر پای یکی بر سر نهانم و من پانصد درهم بدو دادم
زودیک بود که وی از فرج عید و همیشه پیش ما تردد میکرد تا آنکه وفات کرد
و آنچنین من مصلحتی در سکون بیم و دغدغه را که با وجده مضبوطی می نمود

و ابو سعید عبدالله بن عبد العزیز بن محمد الکبری در کتاب معجم است که چنین گفته اند

در است و انما علم و الحسب الله و الله العاقبه

ابو الفضل جعفر بن الفضل بن جعفر بن محمد بن موسی بن الحسن بن علی

المعروف باین جزایه و در زمان امارت کافور در مصر وزیر نجی خشیه

بود و در زمان اسپهسال کافور بمصر تمام اختیار خلافت او را بخود داد

خود کانی در آورد و چون کافور بمصر رفت استقال این فرات

درجه علیا گرفته و خلافت و یار مصریه و شامیه بر احمد بن خشیه مقرر شد

و چون بمهات ملک مشایه منوط برای او بود و درین اوقات جمعی از

ارکان دولت را بمصدرات عظیمه کتفا نمود و بر یعقوب بن کسری

غیر عیدی الا قی و کمره مبلغ چهار صد و پنجاه هزار شرفی حواله نموده و از او

استینا کردند اما مسلم بن عبدالله الشریف الحسینی او را از دست این فرات

انته کرده و نزد او مستور و مخفی بوده بعد از آن سیصد و پنجاه هزار

نموده و این فرات بر استر خا فرقی کافوریه و خشیه تیه تدارک شده

چه احوال ضامات بواسطه تفرقه ایام و ساعات خوان نمی رسید و آنرا

و عا کر اذن اموال و فراج طلب می نمود اندام بر و تنک و روزگار و خوش

کشتی القصد و دوا بر نهان شده اما وی عالم حاصل و محب اعیان

و اناش بوده و علم حدیث را از محمد بن یارون الحمیری و طبقه اولیاء

و از محمد بن حمید البرجمی الحنفی و محمد بن جعفر الحارثی و حسن بن احمد الزکری و
 محمد بن عماره ابن حمزه الاصطغانی و روایت منووده و گویند که وی مکتب
 از عبد الله بن محمد البغوی یک مجلس حدیث شنیده ام اگر کسی احقر را نزد کسی آرد
 او را مال غنی کرد و انعم و محمد بن دمی در مصر در ایام وزارت اطا حدیث شریف
 منووده و فاضل دیار نایاب و عبید و بقصد استغاده نزد او می آمدند
 و کتب حافظ ابو الحسن علی المعروف بابن قطنی از عراق به یار مصریه می آمد و فی
 نوات سخاوت که تصنیف مسندی در حدیث نماید چون در قطنی بدو رسید
 بتألیف آن اشتغال منووده و در قطنی لایزال نزد مشارالیه بوده تا آنکه
 از تألیف فارغ شده و او را در اسما و رجال و اشباب و غیر ذلک تألیفات
 ابو زکریا تبریزی در شرح دیوان متنبی چنین ذکر کرده که چون متنبی قصد مصر
 کرده که فخر حاکم انجا و ابو الفضل و وزیر را مدح کند و فی نوات ابو الفضل
 بقصیده را بجهت اول آن این بیت است مدح فرموده **نصیر**
 بایه واک سیرت او لم تصیر و یکی از قوافی این بیه که آمده و از من قصیده است
این بیت صفت آسمان را می گویند بفرشته بابن حمید و ای عبید
 چون ابو الفضل بن نوات اسپر ضار و دلجوی مشارالیه منووده قصیده را
 از هم او تغییر کرده و برده خوانده و بقصد طاعت حضرت عیسی که در مکه
 از زبان شد و ابو الفضل بن عبید و وزیر رکن الدوله در انجا بوده و قصیده

باسم او رتیب منووده و بابن نوات و ای عبید خبر را بابن حمید تغییر داده
 و او را بدین قصیده و ویران مدح کند الحق قصیده مذکوره از زکریا
 و نیز خطیب در شرح قول متنبی در قصیده منووده که در آن ذکر سیر خود از مصر
 بکوفه منووده و منقول نیز از او صاف گفته و حو کا فز کرده این ایات ذکر نموده
 و ما ذا الحبر من المصعکات و کنته تحک کالبکا
 به این معنی من اهل آسمان و دیس اسباب اهل الفلا
 و اسود شمره نضع من قبال لوانت بدر الدجی
 و شمره من الکوکبن و بین القریین و بین الرقی
 فلما کان ذلک مدحاً و کنت کان حو الوری
 مراد بطنی ابو الفضل مذکور و مراد ما بود که فخر است القصه بدین قدر شرف
 رتبه ایشان از در مدح کمال منقطع می شود **مصرع** فمما ذلت الاشراف تهادت
 ابو القاسم و وزیر منبری در کتاب ادب الخواص چنین ذکر نموده که من باب الفضل
 جعفر بن نوات حکایت شمر متنبی می کردم او در تفصیل سنای شمر از زیاده
 رانجه اعتقاد خودش بود سخنان غیر فرموده و گوئی مدح او را بصولجان
 شاز از عرصه محبت ربوده و غرض آن داشت که بگوید بواسطه غضب
 حاشی منجی تجوی که او را کرده که کم کالات او که عا ناسپس تحت آفتاب
 میناید و ای رحمه الله در ثبات دی الحسنة ثمان و ثمانه منووده

در یوم الاحد ثالث عشر صفر و قبل ریح الاول سنه احدى و تسعين و ثمانمائه
 سو فی شنبه و برود قاضی حسین بن محمد بن عثمان نماز گزارده و بزار و کوفه
 مد فون کشته و ترابه او در انجا مدفون است و **حضرت کسره مار مهمل و کلون**
 نون و فتح را در بعد از آنکه با مودعه منقوده بعد از آنکه اسکان نام دارد
 پر فضل بن جعفر است **تأبت بن قرقه** در تاریخ خود شش جنین ذکر کرده
 و **حضرت** در غت ابراهیم غلیظه قصیده است **و عاتق بن عسکر** در تاریخ دمشق
 احوال ابو الفضل بن فرات ذکر نموده **و از اشعار** اولین دو بیت ایراد فرموده

و هما

من اهل النفس احياء و روحها و لم يبت طاريا منها على حجر
 ان القويح اذا اشتدت عواصفها فليس يسي سوى العالى الشجر

و حافظ مذکور گفته که وی سبب اهل حرمین شریفین در نهایت اعتنا و کمال
 احسان بوده و که درت ایام را از آینه طاهر ایشان بصیقل انصاف زلف
 و در مدینه مشرفه قریب مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه خواجه **و مینا**
 خانه مذکور **و صریح** حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم سوای
 حاجب نهاده و وصیت نموده که او را در انجا مدفون سازند و در حواله
 او را جای دهند و این صورت را با بسته عاتق فراری با اقیانوس و قیام
 اشرف و سادات آن پستانه مدینه قرار داده و چون از مدینه غمره

خبر رسیده و از مقام ما با علم بنا انتقال نموده تا بوقت اورا موجب
 وصیت و از قاهره مصر حرمین شریفین نقل نموده اند **اشرف سادات**
 نفس او را همراه خود به حج مکه برده و خوف فرموده و در عرفه باز داشته
 بعد از تمام حج مشعره ایام العید را آورده و در خانه مذکور و من نموده اند
 اما این مذکور محال است که قبل ازین ذکر کرده ام **لیکن** آنچه من
 دیده بودم این بود که در لوح قبری در قریه نوشته بودند **هذه** ترابه
 ابي الفضل جعفر بن فرات **بعد از آن** محله ابو القاسم ابن سمعیه دیدم که از آن
 اولاد محبوس خانه خودش مدفون گشته **بعد از آن** او را بدیده مشرفه نقل نموده

و الحمد لله رب العالمین

ابن محمد جعفر احمد الحسین بن احمد بن جعفر السراج المدونی با بشارت
 ابتدای **و** حافظ عصر و علان و سروده **و** او را تصانیف عجیه و علوم
 زواریاب کلمات و رسوم معتبره و مشهور است **و** از جمله مصارع العشاق و غیره
 وی روایت حدیث شریف از ابی علی بن شادان **و** ابی القاسم بن شامین از
 غالی و یکی و ترمذی و ابن عیسی و غیرهم شنیده **و** علم حدیث را از جعفر بن محمد
 استناده نموده اند **و** حافظ ابو القاسم سلمی رحمة الله علیه از کابر علماء حدیث است
 اینها روایت با بشارت میفرموده **و** در بزرگوار و افتخار و جانات میفرموده
 بکبر جانات اعیان آن نسل آن زمان شرف شده بود **و** او را اشعاریکه در

از غیبت شمس

و خدایتان توری کل شهر / زور قیامت حق الشهدا و زوری
 و شمس بینا ز العسکری / الی الله المسمی شمس روری
 و شمس حبیب که آنهم صدق / و کن شمس ملک شمس نور
 و عباد کاتب صحنای در کتب غریبه این دوست ای را از و نقل نمود و بسیار
 و شرح مشاب و قد عمه الشیب علی و زنه
 یخص بالرحمة شمس / بکینه ان کذب فی طبیعه
 و لاوت او در او آفریند سبب عمر و اربع بار و یا او این ثانی عشر بود و شمس
 ابو المیر المبارک بن احمد بن عبدالعزیز الانصاری در کتاب و فیات الشیوخ جنین
 و ذکر کرد که مولد او سنه ست عشر مبعوث بود و در یقه لایحه جاری عشرین
 سنه خمری و مضافا بیا ستی کشته و به باب ابوزید فون شده و رحمة
 و آنچه که در کتاب شمس است
 ابن شمس جعفر بن محمد بن عمر البلی المسمی المشهور و می در من خود امام ایم
 و مستدای زمان بوده و او را تصانیف سفید در علم نجوم مثل جدول فرج و
 الکوف و غیره و دانش او بایب اصناف کمالات است و او را در صنف الحکام
 و اصحاب سهام ستم الغیب تمام در طالع بوده و در بعض نسخ دیده ام که در شمس
 جنس اعظم ملک متشکک و مربوط بوده و به ملک مذکور یکی از علما انما

ابن شمس الجهم

دولت خود را که از پنهان شده بوده و جبهه اسقام هر یک طلب می نمود و با وجود
 کزنت تخشیش و تخص در بره و توفیق و هدایت را صناعی ملک با و کرد و و امیر
 مذکور می دانست که ابو بکر بن خیم را با قداست او را در سر محکم محمی و سگور
 حاضر و میگرداند و خفا نموده و صورت و به بن احتیال اقدام نموده و با کوششی
 از خون علق ساخته و طوفی از طلا در آن نهاده و و خود بر سر آن مایون نشسته
 ملک ابو بکر را احضار می نمود و در اظهار امیر مذکور از نو جاره جوئی کرد و
 و او چون تو در مل بر تخت و دانش انعامت و مهر و مفتش در شش در خفا شمس
 میزد و و در صورت رمل کجی کشته و در جواب ساکت شده ملک از تیر و
 سکوت او سوال نموده و که مقتضای علی صورتی است که در عالم ظاهر صورت
 نمی نهد و و اگر سکون از باب عقل که کذب میکند ملک گفته که گفته الحال چاره
 امیر مذکور در سر کوسی از طلا که در میان در با خون است و در من ان در با کاش است
 نشسته ملک نیز سنگر کشته او را با جاده نظر نامور گردانیده و ابو بکر خرمی
 نموده و طالع او اخذ نموده و و تدقیق نظر کاین بینی فرموده و در صورت اول
 نشی و ذکر بر لوح صغیر او ظاهر شده و چون ملک ازین صورت چنانکه پیشش و تخص
 مایوس گشته او را با بطلان امان و ایمان اطمینان داده و چون خاطر امیر پنهان
 عهد و مشور و مطمئن گشته بدون آنکه و به مجلس شریف ملک حاضر شده
 و از نو ایام سابقه و لایحه اقتدار نموده و ملک را قام بایم بود و بال غنوم خود

Handwritten signature/initials in Arabic script.

التحقيق

Mohammed al-Mustafiz

وخط او بواسطه جودت و با بر عروق و حسن ضبط مغلوب و مطلوب
افاضل و ذکا بود. و او را تا این است که در آن اشیا لطیفه جمیع نموده
و ان بر حصار فهم و ذکا و طبع او دولت و آفیع دارد. و او را دیوان شرفی
در نهایت لطافت. و ان غیر از جمیع حکما که انرا از خط او جدا نمودند که در او ام

حی شدة یاقی الرضا عقیبها و اسنى مبشر السعد و العاجل

فاد اطرت فان بوناريا للامير اسيم ديل
ول ايضا في الوزيرين شكر وسو الصني ابو عبد الله علي عرفاني

این دوست را بعضی از او با مصروف بود که کور برین فتنه خوانند. اما بعد از آن
در خود هر گشته دیدیم بکن تشبیه فانی آن کرده بودند و آنرا اعظم دوست او

وكون غاوتق صا و متع صا و معج و عله لالام شبات افضل امير المؤمنين عليه و آله
او فخره في الجوسه سبع وستين و تسعين سنه و توفي يومه مولد ارمش عثمان و حسن بن جوده

و انكح بنت عبد الله بن العباس

والله اعلم بالصواب

الشری

ابن حنفیہ بن سابق التشری الملقب سابق الدین الذی منب الی قلعہ
دین جبر احوالی اد جبر دین خوف لیا تم کہ وی مرد پراخی بوده و اکثر کوه
برده که راه را می میگردد اند و همیشه برین طریقه ساکت بوده اند و قلعہ
جبر در دست امیر جبر مذکور بوده و تا آنکه سلطان نکشت و بنی السلاسلان
قلعه را از ایشان باز گرفته و جبر شایع سپه سرخ و سپین و درینجا سکونت
این امیر احمد ملککان این صورت را بر وجه مذکور در تواریخ یافته ام لیکن در کتاب
من در صدق این صورت و غده غایت و این نیست که سلطان نکشت
مالک قلعه مذکور بعد از وفات پدرش السلاسلان مذکور شد و الی السلاسلان
در سند خمس سپین و ارجاء منقول چنانکه در موضع خودش خوانده آمد که
گویم که قلع و ملک و قلع مذکور را در زمان جوه پدرش نیاید نموده
و یا آنکه تاریخ وفات جبر غلط بوده و این جبر بنی السلاسلان است تا کسی توهم
نکند که این غلط از منبت و یا آنکه برین گذشته و برین بران مطلع نشد ام
جباران مردمن محقق شد که سلطان نکشت و بطون چون متوجه تاجر دیار
طلب شده برین قلعه گذر شدند و چون او را در فبا و عفا و جبر و سپه
قلعه را از دست خلع کردند و جبر را بقتل آورد و این صورت در سند
شیخ و سپهین و از جبار بوده و این قلعه را قلع و دوسری میگویند که
جبار که منسوب بوده و بر دوسر مقام بنی السلاسلان که ملک الحرم و عثمان بن المنذر

نصیر الدین محمد بن علی

او را در دست کشم که داشته بود و او را بن قلعه را بنا نمود و بدو منسوب گشته
و جبر در دست نصیر غلط نگویند و الحسین بن علی بن سابق التشری الملقب
ابن سید جعفر بن جعفر بن سابق التشری الملقب نصیر الدین او را بنی السلاسلان
که یکی صاحب موصول جزیره و شام بود و او را بنی السلاسلان موصول نام کردند
بود و وی بنایت جبار و متعاک و ما و سخی اموال و ابر و انا و غیره بنا بود
روایت کند که چون سور موصول را بر وجه امان و احکام از داخل اعدا موصول
و محروس کردند و عاقل و بانه تا و دیوانه عقل است و اندام و ذکر نصیر الدین
اگر چه چهار موصول را محکم و متفق کردند و این بران قادر است که بنا را سور غایب
که قضا و نازل و بار داخل مانع و مانع باشد که کوشید در ایام دولت و ایت
او الا نام المستر شد قصد حصار موصول نمود و موصول را من الجواب چون نکشت
با کشته شود که داند و جبر در حسانت حصار و جفر خدی و مقاتله غلیظه را انداخته
بنایت اهتمام بجای آورد و مدتی برین مقام ایستاد و غلیظه را ازین مقام
تر و بنی السلاسلان و دیگر حاصل شد و در شهر رمضان ستم و در
و عسل را حصار برخواست و درین مقام فرستاد بن سلطان محمود و السحرانی
الغیر ذیل بالجای در موصول بود و این اثر در تاریخ دولت بنی السلاسلان منسوب
که خفاقی صاحب بن واقع السلاسلان بن محمود بن جبار است و او مدتی برتبت
علاء الدین زکی السلاسلان است و عفا و الدین را انکب بر او انداخته که مدتی

البركة

و ما تروا من ابراهيم حسي ما نفي
من الشوق شيك لي الحام كنيا
و ما تروا في الوشون انا حيا
ولا كثره ما بين الاما ويا
و ما احسن انا في الفرقنا
سلما او لا طر الى انا في تاليا
الم تعلمي يا غيرة الرقي انا
افضل انا الم انا و حيا ويا
لقد خنت انا في النية خنت
وفي النفس حيا و حيا ويا

ومن كلمة انشاء

وانی لا برضی من ثقیه بالری
لو استیقن الواشی لقرت علیہ
و اما لعل المرء قد غاب الکره

کشی عزیز گوید که جمیل شیده مراد علی دو بار شد و از من پرسید که از کجا می آیی
و کجا میروی گفتم نجیبه تو بنده بسوی تو می آیم **و چون این سخن شنید**
گفت مین خط لطفت نمود و عودت مانی **و از بنده موعده** بی حبه ملاقات بستان
گفتم معین زمان از تو مضارقت نمودم **استحباب منع رجعت** و استعفاء عاجل دوست
از روی نیاز و لا با کس که می گفت البته این معنی از تو می باید که بطور رسید
گفتم چند گاه است که تو از شرف ملاقات او محرومی **و از انطایف محاورات**
او محرومی گشت که او آن آستان که **وادی الدوم** تخم سرواقت آن بقید جلیقه
در روزی که باین غلیم باریه **و آن** وادی رسیدم **و از ترلال کلمات شیرین**
او در زمانی که بر کنار ای جام می نشست **چرخه جشیدم** **و چون مرادید** در من دیده
انکار مکنیت **و دستها را بر جانه که در میان ایستاد** می زد و خود را در آن
حمید و مراد باری که حمزه او بود و **و انانیده** **بعد از آن** و یکرم بعد را باب انداخت
و کبوتر چشمی جانب من برداشت **و غنچه دنان** شکم تپتم ساخت **چون کسب**
تجین از خطای جانب شکم و ملاقات برآمد **افاق** مغرب زورفت **و از زوال**
و عد ملاقات نمودم **و بر جاده** ملاقی **چون طریق** حقیقت ملاقی **مجموعم** گشت **اهل** **نار**
من با کلبه تدوینلا سابر و بر خلیج سفر دایره **بعد از آن** و یکرم دیدم **و از من**
عذرش مرا بخندم و ایمنی کرد و پامی برد و از روی تفرغ و انحصار سلامی
رسیده اما اکنون میافتم **کینه گشت** تو بران قادر هستی که اگر ترابا و ملاقات

از عباس بن سهل ماعدی مروی است که گفته اند که من در شام یکی از اصحاب ائمه
 بودم و غایبی شدم گفتم ترا میسر و جایز است که جمیل شد را که در این است جایز است
 و بطریق غایبی کنم بلی چون نزد او در آمدیم بطریق غایبی می گفتند و گفتم با این
 چگونه در میان مردمی که هرگز شراب نخورده باشد و مال کسی بر من نیست
 و سر قد بر نهاده باشد و عرض کسی ترا و عیسای و تنگ و در حق کسی بناحق
 سک نموده باشد و کوه توحید و شهادت از روی صدق و ادعای کذب
 گفتم طاعت من اینست که ممکن است نایز خواهد شد بعد از آن پرسیدیم پس
 باشد که چنین نیست گفتم منم گفتم با آنکه بیست سال است که باین عشق می ورزم
 کمان نمی برم که ازین در طاعت حاضر یافته باشی گفتم اکنون در اول منزل
 احضرت و آخر منزل دنیا ام از تفاهت حضرت رسالت پناه محمدی صلوات
 و سلام علیه مجرم باشم اگر که دست من بیدار نباشد عیانت رسیده شد
 و محمد بن احمد این جعفر اهورانی گوید که جمیل بعد از این شد بر کسی که چنان بزرگوار
 حق نبوت و عباس بن سهل ماعدی بر نهاده و بیاد است در آنکه او حکایت
 کرد که در راه بود باز گفتم ابو ابراهیم اصنافی در کتاب غانی از احمد بن محمد
 کرد که گفت شخصی که جمیل را دیده بود و من گفتم که جمیل عهد الوفاست از شما
 مرا محصور و طلب فرمود و گفتم هیچ توانم بوده آنچه خلفات و مشرکان
 من باشد ترا عطا کنم بشرط آنکه از من متعهد فرستی کسی که بعد از من غایب آردی

گفتم اگر خدا خواسته باشد بلی گفتم چون من بیدار شد ازین عالم فنا دارم
 رحلت نامم این جاده را بستان و کباب نه و نه حیات منسوب بر را
 تمام معرفت غایبی بعد از آن این جاده را بر داشته بمان قوم نه در آید و
 این جاده و عذر را در پیش و از داشته شده ساز بعد از آن بر محل رفتی برای و
 با و از عهد خود این ابیات را بخوان **و بی من**
 صبح التی و ما کنی بحیل و شوی بعد تو لو غیر قبول
 و لکن اجماع البری فی دلی و نشان من نزار و غیل
 قریب شیشه غازی بعیول و اکی تکلیک و ون کل خیل
 و چون جمیل قریل در با شد من با بجز او را وصیت کرده بود تمام نمودم
 و منور من ابیات را تمام کرده بودم که پیشه حاضر شد گوید بری بود که
 و در تحت از فرمان می آمد تا آنکه من رسید و گفتم ای مرد و آن اگر تو درین
 قضیه صادق پس مرا گشتی و اگر کاذبی مرا ضیحت نمودی گفتم و آن صادق
 بعد از آن اخراج حله او نمودم چون از او دید و بگوید در اندیشه و با و در بیکری
 کردید و روی و سینه فراشید و زمان قید با و در کردی موافقت خود
 و بعد از این همیشه اگر گشتی بهوش افتاد چون بهوش آمد ز خواست این در خیره
 و آن سلوا عن جمیل ساعده من الذم ما عانت و لا حینا
 سوا علینا یا جمیل بن محسن او امنت بیا و انک یوم یومنا

و در این دو بیت در ترجمه حافظ الی غایب چندی رحمت است که نیست

و الحمد لله رب العالمین

ابن اسحاق حنیف کنیز محمد بن محمد الغنوی الارزی الهروی وی نیست
بسیار محفوظ داشته و میراثات وحشی و مستعمل بود و در زمان او
مثل او فاضل نیست بوده و میان او و حافظ عبد الغنی بن سعید المهری
و ابی الحسن علی بن سلیمان المقرئ النخوی الانطاکی میانس و اتحاد تمام و دوستی
و دوستی ملاکلام بود و لایزال با یکدیگر در تحقیق مسائل ادبیه در مدارس
و مذاکرات می نمودند تا آنکه صاحب مصر الحاکم ابی اسامه بن جوده و ابی یحیی
علی بن سلیمان المقرئ النخوی الانطاکی را در یوم واحد در ذی القعدة سنه
ص ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ مظلوماً مقتول کردند و جراحات و جواهر با حسن جز
و اسوار است و حافظ عبد الغنی مذکور بواسطه قتل آنها خودی نفس می کشید
این صورت مسطوره از امیر عمار المعروف بالمسیحی منقول است و هر وی
نتیجه کار و معلوم و عبادت و او نسبت است بدین هزاره و این اعظم عباد و خدایان
و جوده و بضم هم و فتح نون و عبادت و اکل مملو مستوجه بعد از آن ساکن است

و الحمد لله رب العالمین

ابن اسحاق حنیف کنیز محمد بن محمد بن الحرار التواریری الزاهد المشهور
و مولد شریف آنحضرت عراق عصب بوده

ابن اسحاق حنیف

شیخ الطائفة حمید
البغدادي

و او فرید عهده و حیدر اولیاد روزگار بود و بصورتی ریاضت و مجاہدت
کوی معارف و حقایق چنان بود و بوجه و او سلطان اولیا و برهان
حقایق انبیا و اصحاب بود و بر حضرت ابی ثور صاحب حضرت امام شافعی
نقده نموده بود و گویند بر مذنب حضرت سلیمان نوری بوده و لایزال
شریف خال غریبش سری متقی و عمارت محاسبی و غیره آثار عظیم
عازمت می نمود و ابو العباس بن سرخ با آنحضرت مصاحبت می نمود و چون
ابو العباس در اصول فروع تحقیقات و قیام عارفانه می نمود و حضرات مجلس ارباب
تعب میکردند و وی می گفت که این مرتبت را از دنیا من برکات محبت حضرت
جید نمادی روزی شده و آنحضرت چند سوال کرد که عارف کیست گفت
عارف آنکس است که از سر تو خیر دید و دوستی با شی و مسکنه که به صاحبان
ماحول کتاب و سنت است و روایت کند که حضرت جید قدس سره روزی
سجده در دست داشت و در گوشت تراشید مکه است انتقال و علو حضرت
اصفلال به احتیاج با واره تسبیح است جواب فرمود که این طریق است که این
طریق حضرت رسید و ام این طریق را از نوشت می دم و از آن حضرت قدس سره
منقول است که سکنه خال سری متقی را می گفت که از معارف حقه و حقایق صدقه
نفس را بر میل موعظت و نصیحت مخطوط و بهر مذکر و ان و ایش از ابراهیم حق عوت
فانی من احشای من حکم العوام این صورت آبی بود تا شب محمد حضرت است

پناه محمدی صلی الله علیه وسلم در واقع دیدیم که غبطه کبریا حقایق شارخ نموده
 حکم علی الناس چون از خواب خواب غایب شدیم قبل از طلوع صبح در خانه سری
 سطلی رفتم و در خانه کوفتم بعد از آنکه جفاقت او شرف متباز یافتیم قبل از حکم
 فرمود **تا آنکه صدیق ماکزوی** روز و کوش در جامع ششم و این صورت
 در میان ما ششمار یافت علی عظیم جمع شده علام نظری که اثر زنگار و نجاست
 حال و ظاهر بود روزی آمد و گفت ای شیخ این قول حضرت رسالت پناه محمدی
 صلوات و سلامه علیه **انما افراسته المؤمنان** نظر نورانی چه معنی دارد و طبعی که
 اهل ایمان ختم بعد از آن سر برآورده که کتم مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده و غلام
 فی الحال مسلم نشد و از حضرت شیخ قدس سپهر منقول است که وقتی بر رب
 کاغذ خوشان سیکه ششم در پس دیواری او آنگز جانی منته شدیم او ای باب
 بخواند و بکوش استماع آن نمودم و از آن بسیار غم و منته شدیم **و می بین**
اذا قلت یا الهی العزیز العلی مقولین لولا الهی لم یطیع الحق
وان قلت یا الهی العزیز العلی مقولین لولا الهی لم یطیع الحق
وان قلت یا الهی العزیز العلی مقولین لولا الهی لم یطیع الحق

قبول کردم و بافتاد بوجدان او اندوه است **بعد از آن** این جاریه را یکی
 از فرزندان صومعه در باطن کج کردیم و از نو فرزند جلیل القدر صاحب طاعت
 و است که که حضرت شیخ قدس سپهر **بیاد** و با رفیق و شریک سی کج گذارده
 در یوم السبت نیز در الحکم سید سعید و حسین و مبین و جلیل و حسین و حسین و حسین
 در اسلام بغداد **شامین** روح مطهرش در و عمو است شیر علی و شایسته
 و در متابر شویند نزد خال صاحب حال جو حضرت سری سطلی صیحه در شنبه کوفت
 گویند حضرت قدس سره خدمت ختم قرآن کریم نموده **بعد از آن** ابتدا بسوره بقره
 نموده و چون سناده ای از آن قرائت فرمود **ساقی اجل کاسه وصال** برپا نمود
 قدس سپهر **و آنحضرت** را خواند باین میانه اند که در بعض اوقات بعضی
 خواندن استماع میفرمود **و نور بر بی** بواسطه آنکه پدر مرحومش قناری بود
و خزان مع حارجه توشه را و بعد از آنکه از ثانیه **و خواریری** نجات
 و داد و بعد از آنکه راکم بود و بعد از آنکه پادشاه من بجا میماند و بعد از آنکه
نخ و در مع نون و معانی گوید بجهنما و بعد از آنکه و او منقود بعد از آن
 نون مکنه و وال مملد **وان** مدینه از لایه جلی و در جنب برود است و در اصل
 اینان کج آوند بوده چه از انوح نبی علیه السلام نام نموده و معنی و ذب است
 و چون از خواب در آن تقریر کرده اند نهادند که **و می بین** و می بین
 عربی نمیداد است و در اینجا جمع کثیر را که بر او یاد فرمودند **و الحمد لله رب العالمین**

ابن الجبیر بن جهم بن عبد الله المعروف بالکاتب الرومی دی مولی بن
مصور بن القلم بن لندی صاحب فرقه است وادراجه تخر و تعرف و میر
عبدار وفات کافور الاحمدی بان صوب فرستاد و با او عساکران کنگ
برفات سرداران فرستاد و او را که داند و این صورت در یوم السب رابع
عشر ریح الاول سنه ثمان و خمین و ثمانی از کنگ تخر و تعرف و میر
در یوم الثمان عشر ثمانی از کنگ تخر و تعرف و میر
جهم دعا حضرت مغش را که کلام کلام باسم دولت درام حضرت فرمود
و خبر شارت از بلاد مصریه در اوقیه در مشقت رحمان المبارک سنه مذکوره
بعون نبی الیه رسید و قاید جوهر مشا را به در انجا با قات ماسم الخاف فافضا
قیام نموده روزگار به عایت بهر نبی برده اما که مولای او مغش را به
بدانجا زول جلال نموده و او را به حکومت و سمورت و الان کاکان انجا نموده
و مدت ستادنی برین پنج سالک بود با فخر و یوم الجبهه سابع عشر محرم الحرام
اربع و ستین و ثمانی حضرت مغش را به او را از حکومت مصر و نظر دوایین
و جیات اموال مولی کرده اند و او در یوم الحس عشر ذی القعدة سنه احدى
و ثمانین و ثمانی در مصر بکار رحمت الهی مجاور شد و شایعی فاند که او را به
بکر سوز و کبر نموده و ما را مطلق از اعدایان افکار نگذرد و سبب ارسال
تجیزه مغش بن مصور قاید کنگ را به تخر و میر مصریه آن بود که چون کافور تخر و میر

سنه ثمان و خمین و ثمانی
مصر تحت تصرف قاید جوهر
و خطیب مصر روز جمعه
شعبان هو

آنی ذکره فی حرف الکلاف عهد حیات را از وجود خود خالی ساخت و بعد از گذشت
و محالست بسیار و ارای را باب دولت اخشید بر آن و اگر گرفت که ولایت ملکیت
احمد بن علی بن احشید را باشد و چون صغیر اسپن است ابن علم پرا و ابو محمد بن
الحسن بن عبد الله بن طنج نایب و خلیفه او باشد و تدبیر امور مملکت و سیاست جیش
بشوال اخشید می ستانی بود و خطبه اموال و رعایت اصحاب مال باقبال رازی زین
ابی الفضل جعفر بن ذوات موقوف و مرجع کرده و این صورت را در یوم الثمان
عشر ثمانی از کنگ تخر و تعرف و میر
بر روی منابر باسم احمد بن علی بن اخشید اول و حسین بن عبد الله اخو او در مصر
و احوال آن و شام و قریب آن و حنین شریف خوانده و چون اندک زمانی برین
عساکر و قیده را بواسطه قلت اموال و عدم جیات نقد از غلال اضطراب و غم
بر درج کمال رسیده چنانکه در ترجمه ابوالفضل بر لغات مدین اشارت شده
بنا برین جمعی از وجه اعیان و اعیان ثجبان این حال را حضرت مغش را به
ارحال نموده و با او غایب تسلیم معصیات فرمود و طلب عساکر از او
کردند چون مغش را به برین صورت و قوف یافت قاید جوهر را که طینت
او بطبیعت فاجبول و تمام اقوال و افعال او بارز و یاد و ارتجاع دولت مزین
تغول بود تجیزه تخر و میر مصریه و فتح آن نامذکر داند و اتفاقا در آن ایام قاید
مذکور را آنکساری روی نموده و جوهر بخشش موقوف عرض فرمود و بر ملک

شرف گشت مولی او معشر الیه اتفاقا ملاجه او را عبادت نمود و در مجلس
چنین گفت که جوهر شرایه ازین مرضی نمی میرد و بایه مصریه عافیه یافت
او صورت می پذیرد چون مرض محبت و انکسایانیت بدست حضرت
آنچه ما محتاج او بوده از سلاح و مال و خول در حال دیو تسلیم نمود و او را بعد
مستوره بپوشانید و بزرگ نمود و با او زیاده از حد نزار سوار چاره و زیاده
از نزار دوست صندوق مال بود و حضرت معتمد روزه بمنزل مکرر نزد او
میرفت و مجلس را خلوت کرده و در سکون و صایه نضاح می نمود و در
روزی که جوهر قاید از خانه و کوچ کرده متوجه مصر بود معشر الیه با تمام فرزند
سعادتی و ادراکات مبارکه بشارت او بیرون آمد و در هنگام مراجعت قاید
جوهر بن بری متوقف نمود و متر صدا و افرغیه و اشارات سینه بود و خورق
موزار آب انکا نمود و آنچه از اسرار خفیه داشت به و متعارف فرمود و بعد از آن
نور نلین خود اشارت کرد که فرود آید و جوهر را و دایه کند حسب الاشاره
فرزندان جمیع امداد اعیان از اسب بزرگ آید و او را و دایه کردند و جوهر دست
و زانوئی حضرت معز دایه سپیش را بوسید و دایه نمود و بانیات حضرت
معز نور شد و از حد کبر جدا شد و چون معز نزل قدر سلطنت نمود خود
جمع طایفه پس چون از اسب و عجزه سوی خاتم و ملاوین جوهر دست آمد و بپای
بر افغان صاحب برقه نوشت که چون بقاید جوهر رسمی از اسب فرود آید و

او نامی افسح ازین صورت استسکار و استسکبار نمود و مبلغ صد هزار نسیه
ز سرخ قبول نمود که حضرت خلیفه را خدمت کند تا او را ازین امر معاف دارد
میسر نشد و حسب العهوده عذ الملاقات از اسب بزرگ آید و دستپوش نمود
و چون خبر وصول قاید جوهر مصر رسید اهل مصر بی نهایت مضطرب شدند
و با وزیر ابو الفضل جعفر بن فرات اتفاق نمودند که بطلب صلح را ملت نمایند
بشرط آنکه املاک از اسب در دست ملک الان کاکان اجناس نمایند و از جانب
مرتضی اعظم سلم بن عبداله الحسینی که از متعینان سادات و اهل بیت بود و التماس
سفارت کرده حضرت مسلم بشرط آنکه جمعی دیگر از متعینان عید همراه باشند قبول
نمود و وزیر کتابت حسابان به نوشتن بیعت بیرون سپرد و او را پیش از او کرد
و تاریخ یوم الاثنين ثامن عشر رجب سنه ثلث و خمین و ثمانه متوجه شد
و بشارت جوهر قاید در موضع متوجه و آن دیه است قریب پسکند و شرف
شد و وقایع کور شریف شرایه را شرایط اعطای مقدم رسانید و موجودی
رسالت را با بایات متون کوه لینه و طمس ایشان را مبدول ساخت و
عده نامه حسب المسؤل و المطلوب نوشته ایشان را با بکر دایه و امیر نامه
در مردم مصر زیاده می شد تا آنکه جماعه اخشیه دید و کافوریه و عساکر مشوشان
عیار اسب شده و اموال و جهات خود را در محال خفته مستور ساختند و مشی
سکن و انتقام را برده از صلح رجعت نمودند و خاتم را از شهر بیرون بردند

ازین صورت قاید جوهر را خبر دادند و شریف مذکور در میان مشعبان اعظم
 از حالت معهوده بفرمودت نمود و کتاب محمد و امان با باقی و ساکنان
 آن دیار رسانید و ابوالفضل بن خوات سوار شد و خدمت شریف رفت و جمیع
 اعیان مانس نزد آنحضرت جمع شدند و تمام عساکر و متجده حاضر گشتند شریف
 مشایخ کتاب محمد و امان را بر ایشان خواند و با جوابه کتب اعیان را که با کتب
 ابناء اقطاع و اکتفا نوشته بودند و با تمام فتنه ایشان منبذ و مقبول شد و
 جواب رسایند و کتاب وزیر را بدو تسلیم نمود و در آنجا او را وزیر خطاب
 فرمود و بود **القبضه** فصل خلیل در زمان حمل معاشات و منازعات که از آن
 و عدم رضا و صلح مجلس استغرق ساخته و عساکر مذکور و بحر شریف را
 بامارت قبول نمودند و بدو سلام کردند و او را مقدم و مستدای خود ساخته
 با خیار رسانند و قتال متوجه نیزه شدند و در حین نزول نمود و هر دو معبر را
 مخالفان محافظت نمودند و از آنجا باریات فتح ایات قاید که خواهر کلید
 و پیش از اشراقات سعادت مستقامی و هفتان بود پیداشد و بتابع
 مادی عیث شعبان سینه مذکور خیال و قتال و جدالی شد و از طرفین خیل و رجال
 و از جانبین اسباب و اموال ماسور و مافوق گشتند و قاید جوهر ازین منزل کوچ
 نمود و نمید **الحیات** بن نزول نمود و بمهر سینه ششمان را از مخالفان باز گرفت
 و قتال مابیشداد انجا میزد تا عقی از عساکر مصر مرکب خود را بطلال آبان جوهر

از اشراقات شتاب جدالی و قتال رسانیدند و جمعی دیگر بر قتال پیوسته بودند
 چون مادی قتال را جوهر مشاهده نمود و او که مهربان معبر را از غم و رنج خود
 بودند جعفر بن فلاح را گشت حضرت منزه از چاه جنین روزی بخوابد چه توقفت
 و تهاون سستی و فی الحال فلاح مذکور فیه فتح بر بنده شده و با سر او علی بر کب
 در آنده جمیع کثیر با او موافقت و مراقت نمودند و چون خصم رسیدند شمشیر
 کین از جانبین کشیدند و فی الحال مادی را قتال گرم و دانش کانون حیوة بر سر شد
 و چندان کشته بر روی خاک و آب افتاد که از خون کشندگان نامون چون و
 چون از ابدان قسلی مثل نامون شد و از نسیم فتح و نصرت عقد و اینطور جوهر
 و جوهر عقد فتح و نصرت را تحریک دادند و اندام و انکب را بر عساکر اخشیدیه
 افتاد و ایشان در شب یکبارگی منگرم گشته خود را بمهر رسانیدند و آنچه
 ایشان را از غنای و اجناس از خانه ها و خود میسر شد برداشته هر جانب
 متوزق شدند و نسیون و طغان ایشان سر و پا بر بنده ارجحیم بر آید
 سراسر ای جعفر شریف بر آمدند و امداد بجاده امان سباله بی پایان نمودند
 مرقعی مشایخ بعد از مقدم مدمات تهنیه فتح با عاده امان و افاغ الطغان
 از حضرت قاید سپوال فرمودند و مانس نزد او منتظر جواب نشسته بودند
 با آنکه رسول او بعلم بیضا و آمان نامه مدعی رسید و فطوائف مانس را
 نمود مردم شده و ولایت را با مانس طین النجاش کر دانید و عساکر منصور

از نوب عازرت منع ساخته از شهر بیرون کرده و با بزرگ زبانی شهر را غارت
 سکون و مسرت یافت و در بازار گشت و در ابواب قند و شکر بپاشید
 و در میان مردم آرام و قرار پدید آید و در آفرین روز رسول حضرت قاید
 خدمت مرتضی شریف رسید که در بوم اثنی ساج عشر شعبان المعظم با جمیع
 اکابر و اشراف و اعلای اعیان اطراف و عمارت عالی و کافه پرایار
 با استقبال و امانت خج امانت بیرون آید و مرتضی مکرر با ابو الفضل بزرگوار
 وزیر و جمیع کبار اعلی و اعیان مصر با استقبال متوجه شدند و چون بعبا قاید
 ملاقات نمودند و می نمودند که جمیع آنانی که از مصر با استقبال رایت نصرت
 غایت بیرون آید و از حمد از اسب بزرگوارین مکر مرتضی شریف و ابو الفضل
 وزیر و حسب الزموده نام از اسب بزرگوارین حضرت قاید را سلام کردند و حضرت
 را به الفضل حفری شریف بعد از ملاقات در بین و بسیار قاید جوهر روانه شدند و چون از سلام
 یافتند ابتدا به دخول مدینه نمودند و از ندای زوال شمس وقت فرقه
 حکام حضور بشهر در آمدند و بعد از عصر قاید هر ما اعلام فتح و نصرت انجام
 و طبل و نوا میر طو اترام متلبس شهاب منوچه از نوب و فضل را سب قدر
 سوار شده میان هم که اکنون قانکجه قاسم است نزول اعلان نموده و
 موضع قاسم را تحلیط و ششم نمود و اسامی قاسم معرقله بعد از حیات
 خزان نمود و چون صباح امانی مدینه رسید فتح باستان عدالت استیذان قاید

رسیدند از رویه این صورت تعجب بسیار نمودند و از باریت و اشراف
 تا نهایت سنت روز علی الاقبال شکر بشهر در می آید و بعد از آن جوهر مکرر شهاب
 آثار طلب نمود و یکیت بشارت جبر فتح و نصرت و محسن امارت خدمت طر و نصرت
 مامور کرد و ایند جبر صایب تدبیر السنه کلک ملاقات مرام را با اخبار اخبار عده
 امیر خلاوت اکبر شیرین ساخته قاید نصرت را خواهر تدبیرات صایب و زود
 تدبیرات صادق حضرت جوهر مکرر زریب زینت و ادب و روانه کرد و ایند و
 از سپهر داران و سوار جوهرش اعظم و اعیان حیدر و از صوب جبر فتح مدینه
 جانب و نشست و و خطبه بنی عباس و دیگر اسامی ایشان بکر و حسن منابر
 و وجود و اسامی و دایره مذکور و مکتوب بود و محو و شکی که و ایند و بکر و
 در سوید و حوطل الی عباس با حسن لباس ملا سب زینت اجهان غزلان قرار کردند
 بوده لباس سعادت اسامی مضامین و معوض کردند و خطبه و ایند و
 و جمیع را بمجلس شایب پیش مامور ساعت و خود و مسرت شریف یوم السبت
 مرا سبوح بدینان مقام داد و خواص حاضر شدند و وزیر و قاضی و جمیع کثیر و جم
 غیر از اکابر علامه فقها جمیع ساخته فضل قضایا و سعادت مسلمین نمودند و بعد از
 انقیاد و دوا در جمع ثامن ذی القعدة جوهر مکرر باز و دوا جوهر اس کلک
 غایات در رمیات خطب را مامور کرد و ایند و اگر در خدمت خطبه جبر کونید القلم
 صلی علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه البتول و الحسن و الحسین سبطی الرسول الدین

از سبب آنکه ختم الرحمن و ظهور هم تطهیر **اللهم صل علی الایه الطاهرین** ابوالحسن
 و در جمعه نهمین عشر شهر ربیع الآخر سنه تسع و عشرين و ثمان مائة قایم مذکور در جامع این
 عنوان با اکثر و اهل عساکر منصوره نماز کرد و عبد السميع ابن عمر العباسی الحلیب
 در ذکر اهل بیت و اظهار فضایل و کمالات ایشان متصدد فصاحت و بلاغت
 متقدم رسانید و از برای قایم دعا فرمود و قرائه بعد از نماز کرد و سوره جمعه
 و منافقین موافق سنه رسول و اهل امت تلاوت فرمود و از آنرا کثرت
 می علی خیر العمل متخون ساخت و بعد از آن در سایر مساجد اذان بهمان طریق
 و از گرفت و خطیب در صلوة جمع قنوت میخواند و این اول اذانی بود که
 در منصوره و بی علی خیر العمل خوانده شد و در جماعتی لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بعد از اذان را بی علی خیر العمل میخواند و در این صورت قایم
 جوهر شایسته بسیار سرور شد و بشارت این سرت و مویست این شایسته
 منور است و چون خطیب بر سر منبر بقاء قایم اقبال نمود جوهر شایسته
 از آن اظهار کفایت نمود و گفت من نهیم موالی و مساوات باست
 بعد از آن در بنا جامع بقایم شروع نمود و از روی اقسام و اعتنا باقام
 آن مسئول شد و در سابع شهر رمضان المبارک سنه احدى و ستین گشتم
 و در آن اقامت نماز جمعه نمود و مصلون منینه و همه ملکان آنکه این جامع جامع
 معروف جامع از سراسر قریب باب بقیه الواقع و بیابان باب البصره چنان

دیگر بقایم مجاورت النصر جامع مشهور جامع حاکم است و آن محقق است بنا
 جوهر نیت العتق جوهر مذکور چهار سال و هشت روز و نوبت ملک مصر
 نواح بال قائم و اقام نمود الحی آثار خیرات و مراسم عدالت و ثمرات او
 و در کار باقی ماند و چون مغرب منصور رسید و مولی شایسته بخالی قاهره رسید
 کافی ترجمه جوهر شایسته از قصر بلاقات و ملازمت استقبال او بر پیش
 و از آنرا اذات و اموال و اسباب هیچ چیز می یکدست رخت برین
 بنزد و چون از استقبال خودت نمود و دیگر بقصر مذکور خودت نمود و بنزد
 و نماز نمود که در قاهره انشا نمود و بود و زود نمود و حاکم تفصیل این حال در ترجمه
 مولای او منو شایسته خواهد آمد و تقریر باقیه من الاموال حضرت منو بگذشت
 گویند و در جوهر مذکور حسی که قایم القواد حاکم مصر بود از حاکم مذکور خودت
 و سراسر خاطر آورده و بافرزند و داماد خود شش قاضی عبدالعزیز بن النعمان
 نمود و او حاکم کس و دستاورد ایشان بزمایان و یاران و طوایف کرد و بجای
 باز آورد و و اندک مدتی برایشان موانعت در زیده و در روزی گزید
 بقصر الاماره محدثت حاضر شد و شایسته حاکم را شد و حسی که سیف التوفیق
 باو و غلام از آنرا کس و دستاورد حسین و صهر او را قاضی عبدالعزیز را بقیه آورده
 و سراسر از این بی حاکم احضار نمود و و قتل ایشان در سنه احدى
 و از جمعه بود و قد قدم خبر رجوان **فاخذ من باب العلمین**

جهاکس الصلحی

ابن منصور چهارکس بن عبد الله بن عمر بن الصالحی الملقب بفرالدین دی
از کبار اشراف و نوی افتخار دولت صلاحیه بوده و او شخص کرم الایات
نعم النفس عظیم الشان و الصفات بوده و قریب به یکصد هزار دینار و است
جمعی از تجار که اطراف و کناف بلاد را به هم تجارت میر نموده بودند
و دیگر که کنند بمبسات و حصان و لطافت و طرافت این بنا را و دیگران
و بر بالای آن مسجدی در نهایت رفیع نموده و از او اسامه را و در
شورستان کشته و مشق متوفی شده و در جبل صالحه مدفون است
و در آنجا معروف و مشهور است و چهارکس بکرم و فتح نام و الهیه
را و محمد و عبد الله کاف منقوده و سین است و این لفظ علی است
و الحمد لله رب العالمین

حق القاص

أبوقحافه حبيب بن اوس بن الحارث بن قيس بن الاشج بن يحيى بن برد
بن قيس بن سعد بن كاهل بن عمرو بن عدي بن عمرو بن العوف بن ابي ملي و اعمام
بنكته بن اوس بن زيد بن شبيب بن عريب بن قحطان است و او از شرف
مشهورین است و بعضی ترتیب ابا و احباب او اختلاف نموده اند
و او و چند دیگر و فرید عصر بوده و کتاب الحاشیه تألیف اوست و آن
بر وفات لفظ و بلاغت معنی و جودت طبیعت و اوقات غریبی او را گفته

و او را محبوب و یکرمی بحال الشرا من الفضلاء متداول و مشهور است و در آن سال
شهر جاسیه و اسپلا مین و انضرمین یعنی انانی که بر بنان جاسیه و اسپلام
پسیده اند جمع نموده و دیگر کتاب خبایات که جامع اشعار و شواهد است
و نموده و محفوظات ادبانی باقی مرآت کامل بوده و در زمان او و بعد از
کسی اقتدار و حصول دین مرتبه نموده و کوفت او را چهار هزار دینار و عیسی
العقاید و المباحیج بر حینه خاطر مثبت بوده و علمای زمان خود را بقصاید فراموش
نموده و از ایشان بخوانی و احسانات نایز گشته و طرف آباد و زیارت
اکابر و اشراف عباد نموده و قصد بصره کرده و در بصره عبد الصمد بن المعتدل
که از شرف مشهور زمان بوده و مکن و متوفی بوده و چون وصول ابو تمام شنیده و از
توجه بانی بجانب او و متوالف نفس خویش غایت گشته و پیش از آنکه او بشهر آید

این سبب پوشیده

است بر ایشان بزرگوار است و کلمات جابجاء مذکور
است تنگ را بجا آورد حال منجیب او طایف نوال
ای ایامی که چنگل نما بین ذل الهول و ذل السوال
و چون ابو تمام را بایات مذکور و اوقات شده بصره و بیابانده و در حین نموده
و گشت آنجا را عبد الصمد احاطه نموده و باز در آنجا حاجتی نیست و حق فراموشی حکمان
نظیر این بایات در ترجمه مستحق حروف حمزه و اگر کرده ام و چون این معتدل

این ابیات که شخصی راقی داده که او ای نام می نشست و لیکن حکیم راقی
 دانسته اند و ورق این ورق را بموجب اسارت عبدالصمد کورای نام داده
 و ابو تام چون بران مطلع شده و بنظر ورق این ابیات را نوشته عبدالصمد فرستاد
 آنی نظم قول لرزد و لغد و است انفس من لا شی فی القدر
 اشرحت قلبک من غیا علی کائنات کات الروح فی الصبر
 آدست و یک من غری کالغیر قدیم من خوف علی
 و چون عبدالصمد بیت اول ابو تام را ملاحظه نمود که گفته او علم جدل را خوب نشنیده
 چه زاده و نقصان در معده هم معنی لاشی قویر نموده و چون در بیت ثانی قاف
 کرده گفته اشراج علی فاشین است و آن ترتیب اجزاء خیار است بدو کما
 و چون بیت ثالث را دیده لب دندان کرده و ارضاحت و بافت استجب
 گفته صولی گفته که گفته اند ابراهیم محمود بن حسین المعروف بکناج در کتاب المصابیه
 و المصارف در ذکر ابو تام این معنی را ذکر نموده و گفته با خط در باب ذکر امتیاز
 بعضی ماکولات حیوانه در نموده و سبیل از ذکر چهار که چون را بر سر استقام
 میکند خود را از خوف ربوی اندازد غافل شده غدا گویند چون ابو تام
 قصیده که در مدح ابو ذکوان العجلی گفته بوده و اول آن این بیت است
 علی مثلما من ارج و طاعت اولیت مصوبات الموضع المکسب
 بر خوانده استخوان بسیار نموده و مبلغ نچاه طار در هم و احسان نموده

و گفته را آنجا بخارزه این شعر دادم عبارت دون این شراست و رعایت
 مثل این شعر در حسن لطافت صوری و معنوی مذکور ام مکر قصیده در مرثیه
 محمد بن حمید الطوسی که ابو تام گفته حضرت امیر کدام را میخواهد گفته این قصیده را
 ترا که اول آن این بیت است شعر که از عیال الخطب و یقترح الدهر
 غیس یمن لم تقن و منها عذر و عذاران ابو ذکوان گفته و در سرایم
 که من مرده بودی و از تو این قصیده در مرثیه من مرده روزگار باقی می ماند
 ابو تام که من من و اهل من غازی حضرت قاضی و سرک من پیش از تو بماند و کن
 نموده است انکر که او را با مثال این قصاید و اشعار مرثیه گویند عکاکه اند که
 از قید علی سپه کس ارجیدن موعودن بیرون آمده اند عاتم طای در جوده و
 داود بن بصیر در زهد و تدبیر جوده و ابو تام صعب بن دوس در اشعار حمیده
 و اشراج مستوره القصص اخبار و آثار حسنه ابو تام در باب و کاف و
 اقسام کائنات فی رابع النهار و الاقام طاهر و مشهور است این فیله احد کلکان
 و یک که جوی از رباب و انفس من بود که ابو تام حضرت نعلیه را چون بنشیده
 سینه جوح نموده و چون بدین بیت رسیده شعر
 اقدم عمر فی ساحة عالم فی علم اخصه فی ذکا و ایلین
 و در برده گفته تو در مقام مدح احمد المومنین را تشبیه با جلال عرب نموده
 محسن در پیش از آنکه عذاران سپهر برآورده این دو بیت را بر وزیر خوانده

لا تتركوا ضربا لمن دونه
فأما بعد فربما لا تقل مؤذره
مما نزل من السماء

عبدان وزیر غلیبه گفت مرید مستطید به و احسان غای که وی زیاده از
جبل بود و نخواهد زیست چه از شدت فکر چشما و عملوا است از خون و حساب
آن زیاده برین قدر نیست نمی کند گفت چه نخواهد گفت حکومت موصی و نظیره
فی الحال به درازانی داشت و او به بنام مؤذره شد عید از تقاضا این بدست
خوار رحمت الهی مجاور شد این حکایت صحت و وثیقه ندارد ای مکرر صولی در کتاب
اخبار ابونعمان چنین ذکر کرده که ابونعمان این قصیده را در مدح احمد بن محمد بن
لوی بر خواند چون به بیت که کرم یعنی اقدم عرو الی احوه رسید ای بیست
میتوب بن الصلاح الکندی در آن مجلس حاضر بود و او مصروف در غایت خویش بود
به گوشت رقیب مکارم امیر فوق آنچه می است که توانا را توصیف و تشبیه
کرده او ساعتی سر در پیش آکند و آن دو بیت که کرم را در اعتدال زبانش
و با بیات قصیده بر خواند و چون قصیده را از گوشت خنده آن دو بیت در غایت
بود و از سرعت اشغال و کشش آن دو بیت براه حصار مجلس تعبیه نمودند
و چون ابونعمان از مجلس بیرون شد ابوبکر گفت این جوان عادت
می برد و ابوبکر صولی مافقی این حکایت چنین گوید که این حکایت را از کتاب
انجمن ذکر کرده و وایت کن اما آنچه صحیح است اینست که من ذکر کردم

و خلاف این خلاف نمی است و نیز بی روی نموده صورت ولایت او
موصی را غیر از این نموده که حسن بن و سب او را موصی برید ساخت
و او در آنجا که از دو سال اقامت نموده و بعد از آن باز ارضی را بیک
زمان استیصال نموده و آنچه ولایت بران میکند که حکایت اول غیر
صحیح است که این قصیده را در مدح احمدی از خلفا گفته بل از مدح احمد
بن محمد و یا احمد بن مامون گفته و این مرد و ستولی خلافت و سلطنت ننشاند
اما آنچه حسن بن مامون در قاع پیچ که بر امام پسر شد خلیفه نوشته و طلب
بعقبه از بغداد از تو نموده و در آنجا گفته که موصی را بجایزه مشاعری داده
بوده اند اگر تو بعقبه را بچون دسی چه شود و میدان که از از تو تحصیل بعقبه
ساخته باشد و با قبل از تحقیق بنا امر علی مافقی الناس فرموده باشد
و الله اعلم و این دویه در کتاب البیاض درین غلطه مابست جیس می نموده
و صولی گفته که درین اقامت محمد بن عبدالکلام زیارت وزیر را نصیده که که اولی

این بیت است مدح و مودت

دیده محمد الدیاد سکوبه
درست بقعه لا عظام افوقه
نسب غویا الکفران الجریب

این کلمات به گوشت یا با قام این شعر تو خواهر ضایع نطقی و در او امر به معنوی
بنوعی راسته است که محاسن زبیر و در او کوش و کرون نام رویان نموده

و ماثر غزو در حبيب و جبهه ملاجریان فدا آینه بر لب و در آن است او را پیش
که در خانه قوت و اسد محزون و موقوف است مکانی در مائل جانبی و آنی
تواند شد و در مجلس ابن زیات و وزیر کی از حکمایان دانش ور و عسکران
و ذی الفهم و البصر حاضر بود گفت آن جوان در عنوان صبا و دیان نشو و نما
عاقب عالم بقا آسمان خرازا نمود و به حدت و ذکا و عظمت و طبیعت
و روحانیه من و جسم و بدن او را میخورد و چنانکه سیف صمد خلاف راه و چنان
و او را نبی عالی باندگی نماید و زبسته این صورت مخافت تاریخ و وفات و
و مولد مشاریه است کاسیاتی و شتر او آذنان ابوبکر الصدیق و خیر حبیب
بوده و او را از بقیع جوف جمع نموده و بعد از آن علی بن حره اصفهانی
از ابرقرب صاف جمع نموده و ولادت او در سنه تسعین دویست و قبل سپه
مان و ثمانین و نایه و فصل سنه اثین و سببین و نایه و قبل سنه اسببین
و نایه و بوضع **جاشم** بوده و آن قریه است از مدینه رازا غالی و مشق
اما نشو و نما بعد نموده و گویند وی در جامع مصر حوزة اب بزم بر هم میایستاد
میگردد و گویند مدت خدمت شخص ماکمی میگردد و وزیر او بعل چاک اشتغال
مینموده و چو را در مصر خانه شراب فروش بوده و او با تمام امور او مشغول
العامه شیرین کلام طبع الحاد و فناء بوده و او را کلام او از تنه سیر
نموده و وی در تحصیل کمال و اکساب معنای و اقبال سامعی جمیل مدیم رسیده

و شت اسرار و مسامات مهابت و یار قبول نموده و ناسیده و یا نجر سببه
و در موصل تاریخ سنه احدى و ثمانین و مائت و هشت حیوة ابو تمام تمام
شده و و قبل سنه و نسی الفقه و قبل سنه و نسی الفقه و قبل سنه و نسی الفقه
و قبل سنه و نسی الفقه و قبل سنه و نسی الفقه و قبل سنه و نسی الفقه
بجستری کذا بن ششل بن حمید الطوسی قهر بر قبر او بموصل خارج باب البیدیه
بر جاده نذر نموده و این خیر احمد ملک کن قهر او را در موصل خارج باب البیدیه
بر کمر خندق و مدیم عوام انا میکنند که این قبر تمام قرم نموده است و شش
عنیت الدین ابوالحسن علی بن عدلان الموصلی الخوی المرحوم بمن حکایت کرد
که از شرف الدین ابوالحسن محمد بن عین الاتی ذکره فی حرف المیم از سنه
در قصیده مع شرف الدین عیسی بن الملک العادل بن ایوب که نموده
شیشه اند و نسی الفقه و نسی الفقه و نسی الفقه و نسی الفقه
سوال کرده که او موصل از سنه عروم کرده که خبر از آنکه از حدیث کما و نام را با کون

و اما در قصیده انیت

آتشک من غلای و مشق قصور و دولان از حق البیرون مرده
و ان قصیده حسن قصاید است و او حسن بن و سب شاعر را بر کت و ان و مائت
فی التعین عاتم العفد او و غیره و ششها حبیب الطائی
ما مائت فاج و اسینه صفره و کذا کما آتشک فی الا حیا و

وگویند این دو بیت از آن دیکه لجن است که در ریشه ابرو نام که وای علم

و همچنین حسن و کرم او را برین قصیده مرثیه گفته

سعی بالموصل القبر العزیز یا صاحب فتنی که نجیب

ادوا اطلعه اطلعت نسبه شیب المزن میده شیب

و نظرت البروق به شد و آه و استنق الرعود به جویا

فان تراب ذاک اقبی جیبا کان یجی حیبا

و بنابر معجم و بعد از آن سبب مکه مکه و بعد از آن سبب است

و چون سبب او مشهور است محتاج مضبوط **و بنابر** معجم و کون

یا مشاء من تحتها و ضم دال مکه و سکون و او و بعد از آن سبب است از حال

و شوق و الطایف منسوب بطی است و آن قبیل مشهور است و این سبب بر خلاف

قیاس است چه قیاس علی است و لیکن باب نسب احوال تغییر دارد و چنانکه در

در و سری و طایف منسوب است به آن که **و انچه** سبب العالمین

ابو محمد الحجاج را حکم را می عقل بن معبود بن عامر بن حب زکک

بن کعب بن عمرو بن سعید بن عوف بن قتی و سر شریف کذا و کذا و ابن الکعبی

کتاب جبر السبب گویند **و بنابر** معجم و طایف منسوب است به آن که

عالمی و ضابطه حقوق و او بن و اشغال بود و چون عبد الملک متوفی شد

و ولید بجای او بر امور خلافت مستولی و متوفی گشته **و بنابر** معجم و اشغال

الحجاج بن یوسف

مکر و دستور سابق اقامه نمود و معبودی در کتاب مروج الذهب چنین

که مادر حجاج فارغ نام دختر عروه بن مسعود الثقفی در حال عادت بن کله

حکیم عرب بود و عوی نزد او در آمد و دید که او غلامی سیکنه فی الحال از وضعیت

گرفته و علاقه دارد و او را از و بقطع طلاق ببرد و نزد او خبر طلاق رفته

و دیگر و علی ندید و او گفت که ایب طلاق مرا گفتی جواب داد که طلاق تو

آن کنم که عوی نزد تو در آمد و تو طلاق بیکره یا اگر آن طلاق در آن وقت مسوق

لطعام بود پس صاحب شری و اگر از قیه طعام مشام بود پس بگو که و ناچ

او گفت مع کرام ازین فتنه کله از عیال سوای است که قبل از عادات شما

نموده بودم و شما با آن هیچ و در آن من مانده بود و در آن وقت شوق میکردم

و جباران بر سبب چه حجاج او را بجا نکرده و او را حجاج مشوقا یعنی نصی

الحقه مسترد شد چه شوق و بر داشت و امر او و شوق و پرا عادت نمودند و او در

جبار رفته بدایت و لاوت شیر مادر و غیره را می گرفت و گریه بسیار می نمود

مردم او در امر او مضطرب شدند و گویند شیطان بصورت عادت بن کله و کله

متشکل شد و مردم او گفت چه عالی و این کله بر سبب را از فارغ پیری

ایده پستان مادر می گیر و گفت بر سبب کله بشید و از خون او بدو بیایند

آنگاه نشود و در روز دوم نیز چنین کنند و اگر به فتور در و در سیم بری سبب

کبشید و خون او را بستر در دمان او اندازید و بعد از آن ماضی بر کسب سبب

کبیره و سرش برید و از خون او روی و دمان او را طلا نمایند. جباران شیر مادر
 خواهد گرفت چنین کرد و نه جان شد و بشیر مادر کراسید و این صفت ذبیح یعنی
 شک دما در غزرت حبشه و طبیعت روئید او باقی ماند و لذت همواره در شکم
 و از آن خون سگله بین بی نوا. استغفار و استسکان نمود. بآن عامل و شاعر
 و از من خود خبر میداد که اندک است. شد من رنج خون و از آن خاطر و در خون
 و این عید به در کتب ساعده چنین ذکر کرده که فارغ و مکرر. اول و دوم خبر
 بن شعبه بود. و او فارغ را بواسطه قصیده. خلال و تحلیل و تحلیل نمود. و نیز
 گفته که حاج و پدرش در طایفه بسیار از تعلیم قرآن سپید و الله. عداوت حاج
 حضرت روح بن زینب الجذامی وزیر عبد الملک بن مروان رسید. و در
 عداوتی یعنی کینه و عین بود. و محضه کشته. با آنکه عبد الملک از پسر کینه
 شکوه خود بر روح زینب شکایت نمود. که عساکر و مجتهد من هیچ حال نزول
 انجامید. و در حال احوال نمی ماند. روح بهر من عبد الملک رسانید. که در
 شرف من مری ست. که او را حاج ابن یوسف گویند. اگر حضرت امیر المومنین
 تمیشت این شغل را بعهده. او کند نذر کنان کانی بی نیاید. جنانچه عساکر مضمره
 احدی در نزول و احوال و سکون استال را متابعت حضرت ذوی القدر و الاقبال
 تعلق نموده بود. و امیر المومنین امر میکرد. که رجوع حاج نموده. و او در بیعت
 و اساق این امر موافق بآئین و مبالغه نمود. که کسی را قدرت تعلق نبود.

روزی جمع اراعیان و اعوان روح بن زینب را از عساکر تعلق دید. و
 گفته شد. تا به صورت مانع متابعت از خدمت امیر المومنین شد. که نشسته
 طعام میخورد. گفته اند ای پسر فلان فردا آتی و با ما طعام بخور. حاج گفته وقت
 که نشسته فی الحال عید ایشان امر نموده. و ابش را تا زمانه نزول و عید
 کرد اندید. و حایم روح ابن زینب را احوال نمود. روح ازین صورت متغیر و
 و کدر شد. و شکایت حاج را به امیر المومنین رسانید. و کل کرد نمود. و غلیظه گفته
 برای او بر سر است. چون حاج امیر المومنین در آمد. غلیظه بدو گفته ترابعت
 برین کار چه بود. گفت من کاری نکردم. غلیظه گفت پس چرا کرده است. گفت
 چنانکه و ای چه دست من دست غلیظه. و حکم من حکم غلیظه دارد. و خواستم که تا آن
 بیایم. و حلقه تر چنان کردم. اکنون رجعت غلیظه است که یک نیمه را دو نیمه و
 یک غلام را دو غلام بر روح ابن زینب رسانید. ان صورت غلیظه را اینچنین متبرک
 افتاد. و بر روح عمو یک غلام و دو غلام و یک جاده و دو جاده انعام نمود.
 و او را بر شغل خود معزز داشت. و بدایت شدت او را بخاند. و این حاج را
 در شک دما و عیونت شدید از اقیه طوی و افضاحت عزیز بود. و قبل از آن
 کسی مثل آن ندیده و نشنیده. گویند چنانکه زیاد بن ابیه میفرمود که در ضبط امور
 و شکایت متعاضد هم بود. و اقامت سیاحت و اسعاد او از آن خطابات غلیظه
 و در این سخن عین الخطاب نماید. از آن سخن سنیه تجاوز نمود. و باینکه و باینکه

کرم را معرب سازند در آن نیز غلط میگرداند چون سرچند در باب جابر جری
 کرده بر بعضی نظایرند که از آن مخلص شوند از فرمود که از آن فراموشی
 بر سبیل استقامت حفظ نمایند **العقب** احوال علاج و اعمال و لیست
 و شرح آن طوی دارد و برین قدر اختصار نموده شد مدینه واسط را او نبوده
 و شروع در بیان در سطر اربع و ثمانین استخرج نموده و در پسندت شایان
 تمام شده و تسمیه او بوابط بنا بر آن نموده که سیاه بصره و کوفه واقع شده
 و این جوری در کتاب شد و در العقود الخیریه علی حصین چنین ذکر کرده
 که در سند ثمان و سببین بنا بر آن کامل شده و ابتدا بر آن در سند حسن حسین
 نموده بوده و آنرا اعلم و چون وفات حجاج نزدیک رسید و نجی را بحضور
 طلب نموده و گفته که در احکام و علوم تو هست که مکی درین حال متوفی شود
 گفته بی و بکن نمی دانم که آن ملک کیست چه اسم آن ملک که متوفی خواهد شد
 کلیب است و کلیب نام مکی درین عصر نمی بنم حجاج گفته تو ام کلیب بنم ما درت
 نام را او را کلیب ساخته بود بعد از آن شروع در وصیت نموده و در سر الموت

این دو دست عبد الله بن سنان الکلبی ذکر است

یارب قد علمت الاعداء و الجند و انما هم اثمی من کلبی انما
 انما هم اثمی من کلبی انما هم اثمی من کلبی انما هم اثمی من کلبی انما هم اثمی من کلبی
 و حجاج بود بن عبد الملك که در نوشته متعین خبر مرصی خود و در آنجا نیز در دست را

ادا مالک است و حتی را ضعیف فان سر الرض نماها کت
 محسنی مایه انه من کلبی و حبیبی بن ادم من کلبی
 لند و ان قد الموت کلبی و عن ذوق الموت کلبی

و حجاج برین کلمه که در ستم او عادت شده بود متوفی گشت که سید بعضی اطباء
 حبه استعلاج آن طلب نموده طیب مذکور است اما **العلاج** قطعه کوشی بخوبی
 نموده و بعد و امعاء او فرستاده و یک ساعت گذارند بعد از آن فراغ نموده
 بر آن کرم بسیار حبسیده بوده دانسته که علاج بیز نیست دست از او باز داشتند
 و نیز حضرت عتبه بواسطه ایثار نیزان ظلم و ستم و مایه بی جرم تسلط بر سر نموده
 بود و او در حوز و بر دست غلیظه ساید میگردید و اطراف و جواب خود را
 بشتها آتش محو می ساخت و اطراف بدن خود را بر سر آتش میداشت
 تا آنکه جلده بدن او میسوخت و او از آن متأثر و تحسین نمی گشت حضرت حسین
 بصری ازین صورت شکایت نموده حضرت در جواب او گفته ترا با حجاج
 و ابطال باطل نمیه و بضعیت میگردم و از تفرق صلی و مظلومان ترا نمی بینم و مردم
 بر آن تشنج و متنبه گشتی این صورت سکافات است و حجاج گفت ترا نمی گویم
 بخرج و خلاص من حضرت عتبه عتبه و عاکن بل از تو بگوئی میگویم که و عاکن
 کوشش خود ترا ازین مایه عذاب بر که خلاص شوم حضرت حسن بصری که بسیار
 نموده و حجاج مدت بازده روز درین فشار و عذاب الهی بسر و عذاب آفت بدین اند

پایان ندارد و در شهر رمضان و قبل سوال سه مرتبه تسبیح لله و تسبیح
و عزاء بخانه چهارم سال بوده و گویند حواء و چهار سال و این را هم است
در تاریخ کبیر خود می بیند که نمود که حاج در روز جمعه ثالث عشرین رمضان
سه مرتبه تسبیح و تسبیح تسبیح شد و غیر طبری چنین گفته که چون خبر موت حاج
بحسن بصری رسید از برای حضرت عترة شاه و تالی برانند و سجده سکریم
رسپانند و گفت بار خدا یا منکند او را میراندی و بی سیه او را بر میراند
وقات او در واسط بود و در انجا مدفون شده و قبر او را حاکم یا منطس
و ستوی ساخته اجزاء آب بران نموده اند تا کسی بران مطلع نشود و
گویند حاج شبی در خواب دید که سر و چشم او کزده شده و بند بخت
اسما بن مازج که در حاله دار و دواج او بود و یکی دیگر را از زو جات
خود با دلیل رویا ظنن نموده زمانی بران گذشته در روزی که پسرش محمد
ومات یافته بود خبر وفات برادرش محمد رسیده و از خجاسته شده که
توفیق و یا او این بود و آن امانت و اما اید راجعون و بعد از آن گفته است
که شری گوید که مرا فی الجمله آن تسبیح خاطر شود **فقال العز و قی**
ان لا تریه لا تریه شغل فندان مثل محمد و محمد
مکانه قد علمت ان لا تریه انما علم علیها بقریه
وقات برادرش محمد در حبس سه اصدی و تسبیح بوده و او را می بین بوده و

عبد الملک حاج بن یوسف در تریه برادرش کتابی نوشته او در جواب ابی
نوشته **یا ایها المؤمنین ما اتقیت آا و محمد بن کزاد که پسند و لا عا**
و اما او ما غاب عنی غیبه المایوت الما فیما ارجی من غیبه یذری
و لا یفرق فیما مؤمنان ما و معب نعم مبع فرخ عین ممل و تندر
آر شاه من فرقا و کسرا و بعد از آن ما بوده و **و التلی مع** آرمش و تندر
و غار شب شرف است و آن قید کبیر مشهور است بطایف و اما علم

و الحمد لله رب العالمین

ابن عبد الله الحاکم بن اسد الحاسبی البصری وی زاده متوجع و عاظم
بود و او را تصانیف بسیار بود و از جمله کتاب الزهد و الاصول و کتب
الاعلام است و او را از پدرش مصنف و فرار در هم میراث رسیده و از آنجا که بر هم
نموده چه در او قدرتی بوده و تعرف میراث او را مانی زاده و متوفی شده
و گفته از حضرت رسالت پناهی صل الله علیه و سلم بروایت صحیح بروی است که
لا یترکت اهل ملین مشی و چون وفات یافته بکدر هم محتاج بوده
از حکایت کنند که چون دست طعام دراز میکرد اگر دران طعام شب
مرمت بود که اکث او حرکت میکرد و دست از آن باز می داشته و گفته
از او تحقیق عقل سوال کرده گفت که عقل بزر عزیز است که بواسطه علم
و علم را بی زایدی و قوت می پذیرد و از او منقول است که میگفت که ما خبر

این کتاب از ابی اسد الحاسبی البصری است که در کتابی نوشته او در جواب ابی
نوشته یا ایها المؤمنین ما اتقیت آا و محمد بن کزاد که پسند و لا عا
و اما او ما غاب عنی غیبه المایوت الما فیما ارجی من غیبه یذری
و لا یفرق فیما مؤمنان ما و معب نعم مبع فرخ عین ممل و تندر
آر شاه من فرقا و کسرا و بعد از آن ما بوده و التلی مع آرمش و تندر
و غار شب شرف است و آن قید کبیر مشهور است بطایف و اما علم

او یکی از رجال بوده

کم کرده ایم. حسن وجه با صیانت. و حسن قول با امانت. و حسن اخلاق با
 و در ثبات و اربعین و مابین از مصیبت و زنا بجام و سبب تا اتصال در حال موده
 و **الحاجی** بنجم بنجم و فتح حاکم و بعد از آنکه سبب مملکتش را به عید ثاب
 موده. صفای حسن گفته که سبب است بهار و بحاجی که همیشه حاسبه
 من خود میکرد. و بنفش خویش خطاب می نمود. و گویند حضرت امام احمد بن حنبل
 او را بنظر آنکه منظور می داشته. بواسطه آنکه او همواره نظاره علم می کرد
 و در آنجا بایست نمود. از آنجا از خوف عوام پنهان شده. و مدتی بر آن گذشت
 چون موافق شده چاکر پس مشغول و غارت کرده اند. و او را با جید بن محمد
 قدس سره حکایات کثیره مشهوره واقع شده. **و الحمد لله رب العالمین**
ابو قریب بن ابی العلاء سعید بن حمدان بن حمدون الدیلمی از اهل علم و تدبیر
 و سیف الدوله ابن حمدان موسیقی تمهید بنده و کرمان شاه است
 شکایت در ادب و جنت گوید که وی فرید و سر و و حیدر و اعجاز
 و زبده دوران بوده. و کلام او نظا و شاد و فصاحت و بلاغت و شجاعت
 و قناعت مقبول و با وقت و فضل و عطر بوده. و عرافت و لطافت طبیعت
 و عذوبت و جودت قرین و مشهور افان بوده **و الله اعلم** وی عجم ریستین
 فضل و ملک بوده. و نمایا و لطافتی که در شرا و بود. و مکر قبل از و در شرا
 عید آن بنظر بود. و باشد بل ابو قریب نزد ارباب ادب و ناقدین اصحاب

و اولی بنا بر اینست از غلبه معتز بوده. و صاحب بن عباده می گفتم که بدایت
 شد از ملک و ختم آن ملک شد. چه با وی شعر ضحی اری التیسر خاتم آن بعد
 در آن شده و سببی عقیم و تهرابی رعوت نکلت و تعلق قابل معرفت
 بوده. و آنکه سببی ابو قریب را مدح می گفتم. و وودن او را از آل همان سبب
 نمود. و احباب آن را و اعطایا می گفتم. و لا اخیالا و اخیالا لاریب چه شان
 او از آن ارفع و اعلی و اتم و اسیبی بود. که محتاج بدح متقی باشد. و البته
 او را بنایت عزیز و دجتم و بی نهایت موقر و مکرم می داشت. و او را از اشراف
 و تون ممتاز و ممتاز میکرد. و در جمیع اسرار و غنوات و در جلای اهل
 و مهات او را به سبب مستحق خود می ساخته. و گویند ابو قریب در مصیبت
 روم خروج شده. و در بیت اعدا مأخوذ و ماسور گشته. و بچکان بری که بران
 او زده بوده اند. مدتی در آن مانده. و او را اعدا می کشند روم او را به طغیان
 ثانیاً نقل نموده اند. و این واقع در سنه ثمان و اربعین و غلبه بود. و در سنه
 او را فدیه داد. و در سنه حسن و حسین مستحق دستگیر گردانیده. بده احمد کلان
 حسین گوید که این صورت را ابو الحسن علی بن الرزاد الدیلمی نقل نموده. و ممکن او را
 در تحریر این صورت مستحب بطل مافیه اند. و گفته اند که ابو قریب و وودیت
 مأخوذ و اعدا روم ماسور گشته. و مره اولی بمغازه الکحل سنه ثمان و اربعین
 و غلبه. و آن مقلد است از قلاع روم و اب نرات از دامن آن میگذرد.

در آنجا که بنده ابو فراس را بسوی سوار شده و همچنین بر شکم اسب زده و
 از اعلیٰ حق خود را با اسب در آب فوات انداخته و فدا شده و اما علم
 در نه نماند در حال سنج در شمال سینه اصدی و خمین بود و او را گرفتند و بخت
 نقل نموده اند و او در قید اسر چهار سال ماند و او را اشعار کثیره در زبان
 اسر وارد شده و در دیوان او مثنی و هر قوافی است و مدینه سنج اقطاع او
 آسار و زادگاه اماره خطه حبیب علی کاهن حبیب
 نعت علی آلوشیان و نوب و سن این نوبه الجبل و نوب
 و له رحمه الله تعالی
 سکرش من فطیر لایم برآمده و مال بالیوم عن عینی عایله
 و اما اختلاف و مستی لولده و لا انمولی از دست می آید
 آنوی جوئی اصل از لوی و دغال قبیله باجوئی غلامی
 القصد محاسن شعر و زانها بی نیست و بی در محارب که سپاه او و عساکر او را قتل و غنا
 او واقع شده در سنج و خمین و قنما درجه شما دست یافته و او را فراموش مکان
 در دیوان او دیدیم که چون وفات او نزدیک شده این خود را بدین ایات حکایت
 ایستی باختری کل لایم الی ذیاب و نوحی علی خیر و من ملک سرک و الحجاب
 قوی از کشتی عیشت منی و آلوده زن اشبار بود که لم یجمع یات شایب
 این ایات بران ولایت مسکند و مستول شده باشد و با عروج بیرون آمده

بود آن را زحمت کرده باشد این خالویه گفته چون سیف الدوله وقت
 نموده ابو فراس بزمیت تغلب بر محسن برخواست و این خبر ابو المعالی
 ابن صف الدوله رسید و او غلام پدرش فرغویه بر سر او نشست و او
 بعد از ایام نایب جلال و قتال بر ابو فراس غالب شده و او را بعد از آنکه
 در دست او در دست غلام زده و او را برانست در این طریق مجاورت و مقارنت
 رحمت و مغفرت الهی متوجه گشته و در بعضی تغالیک خوانده ام که ابو فراس در
 یوم الاربعاء ثانی عشر من ربيع الآخر سنه سبع و خمین و ثمانه در ضیعه معروف
 قصد و بخت آمده و ثابت بن سنان الصابی در تاریخ خودش گفته که در
 یوم السبت دوم جمادی الاولی سنه سبع و خمین و ثمانه سپاه ابو المعالی
 ابن سیف الدوله و ابو فراس که در محسن متهم بوده و صدرت محاربه و قتال روی
 نموده و ابو المعالی بر او غالب شده و او را بقتل آورده و سر او را بر
 جاساخته و بدن او را در بریه انداخته تا آنکه جماعتی از اعراب بدن او را
 در غسل و تکفین نموده و دفن کردند و غیر ایشان صفا چنین گوید که ابو فراس
 خال ابو المعالی بود و با او و سحبه چون بر خیزد ابو فراس مطلع شده
 بر دو چشم خود را قطع نموده و روی او دیگر که سینه طبایع بر روی زده و
 خشمش بواسطه آن گند شده و گویند چون فرغویه ابو فراس را بقتل آورد
 ابو المعالی نمی دانست چون برقتل او واقف شده و او را بسیار شاق و مکرر خوانده

اورا نامدن مادرش را نشنود میگردد چون مادرش می رسد به ارش
 می داد که بیدارن حکمت و نصاحت که حضرت عت و اکر اکر است و نمود
 از نیاس بر کاکت آن مرد و او بفرمان العلاء که کمن افصح از حضرت مسیح
 و از حاج بن یوسف شنی کسی ندید و اما حضرت حسن از افصح و این بود و
 بود ای الی که محمد از باب فصاحت است نشود تا نمود و بود و او و حسن
 صورت حسن و اهل اهل بصره بود و آنکه از ادب افتاد و بی او شکست و اصنی
 شاعر از پیش روایت کند که کمن عربین تر از سعد حسن بصری ماضی
 مذکور ام چه عرض آن یک و چه بود و از کلام حضرت حسن است **ما یست**
تجلیا لا شک فیما شبد یکنه ما یقین فی الا انقوت چه اگر بی نوع است
 مرکب را یقین از عاقل میگردد و خدا را عاقل که از ایشان صادر می شود مرکب
 نمی شد پس مرکب جز ایشان مشکوک بغير یقین است و چون یقین را عبد الملک
 عربین همیره قوری را در عراق متولی امور ملکی ساخت و فراسا از ادب آن حضرت
 کرد و ایند و او از یقین سارایه است و عاقلان نمود که حسن بصری و محمد بن یحیی
 و شعبی را که در کتب اسلام و دانش و مرجع کل کلمات و منش بود و در وقت
 او سواد سازده و این صورت در سینه داشت و نامش شد و بعد از آن بن سیر
 حضرت عت است که بر دانی جهان را ای شاعر و شوقی بصرین است که بر دانی الملک
 علیه خداست و او را بر دانی و سکه که داند و او را بختیاد و اصد میانی طاعت

این حدیث در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

خود گرفته و او را عهده صحت و طاعت شده و او را بر حال مذکور چنانکه می بیند
 سؤالی کرد و ایند و او را سواد را هر خود ساخته و علیه او عظیم کرد و تجلیل خطی غیر
 بر وقت است و در تبه امنیت من خود و شایع را می بیند این بصرین و شعبی
 و قتی جواب طام کند و بعد از آن این همیره و متوجه حضرت حسن بصری شده و کت
 بود و بکوی حضرت سر بر آورد و و کت یا این سیر و نو بود و خود شوال الفست
 یزید عبد الملک از خدا برتر بود و بر تو توفیق است ای سچ حال ادب از غرض
 برین کت که خدای عزوجل از او انوار یزید را از تو کفایت می نماید و لیکن یزید
 بکبر و قدر خدای را در تو وقع می تواند نمود و بر تو کت است که حضرت عت غرض
 ملکی را فرستد که ترا در سر حکومت بیک منی دور گرداند و از نعمت مکان و
 سکانت قدرت بهر سار و و یقین فر و عذاب هم نمی میرت که غار نماید
 و ترا نیز از من عت چیزی دیگر خلاص کند یا این سیر و اگر تو خدا عاقلی شوی
 از دولت دنیا و دین هیچ راضی شوی حضرت عی این سلطان را جبه حضرت عی
 و باید عبد المسلمین باز داشته و تو دین خدا و نیکان خدا را از دست
 و سودای تقویت و باید این طایفه از سر من و از محافضه و امد و نواهی غیر شرع
 سلطان مبالغت می نماید چه طاعت مخلوق در معاصی خالق هیچ کز دست
 عی این سیر این سخنان شنید غیر از اجازه جاده ندید و است را جایز
 هر یک مخصوص گردانید و عذر خواهی نمود اما بایز حضرت حسن ضعیف بار

عنه

حضرت امام شافعی است. در روایت احوال قدیم چهار نغمه زعفرانی مذکور.
 و آن بزرگوار و آنکه بن جمل و کرامی و روایت احوال جدید و اخیر شش نغمه
 آفرینی. و آنکه بن سلمان المرادی و الکویطی و ورمه و کویست بر عبد الله
 و آنکه بن سلمان الخیری. و قد تقدم عنهم و صاحب بخاری در صحیح حدیث خودش
 از روایت کرده. و همچنین ابو داود و سجستانی و الترمذی از او حدیث نقل کرده
 و در سیح شعبان و ابن قانع گفته در سیح رمضان سنه ستین و مائین متوفی شده
 رحمه الله و مصنفی در کتاب الاشیاب که گویند که وی رحمه الله در شهر مدینه
 الاخره سنه تسع و اربعین و مائین بخاری رحلت مئذین شده. **و انظر فی**
 صحیح زاد سکون عین مصلح فخر و ارمیاء الفنون نسبت بر غزالی و آن
 فرموده است بقریب بغداد و محدثات و ارجاعی می یابد زعفرانی. و آن مشهور بحدیث
 امام ابو علی حسن مذکور است که شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقات انبیا گفته که در
 زعفرانی مسجدی است مشهور مسجد شافعی. و آن همان مسجد است که من در اینجا می بینم

در بیان زعفرانی

و احوال علوم پیغمبر. **و الحمد لله رب العالمین**
ابو عبد الله الحسن محمد بن یزید بن علی بن الفضل الاصطخری النخعی
 آتش فنی بود از بزرگان طایفه و مباحثین ابی العباس بن سرخ و ازان و امثال
 ابی علی بن ابی هریره بود و او را موصفات حسبیه متوفی در سنه و آرد منها کتاب
 الافضیه. و ی حدیث مدینه قاضی حدیث تم بوده. و ایضا در امر احتیاج گفته

الاصطخری

و ادبای متورع و ششخ. و بی نهایت تنزه. و متوجه بوده. و از جهات سوال
 دنیا و دین قلیل باطنی شده. و بیان روایت کار سیکه رانیده. و مستند فلیله او را
 بر جستان قاضی نافذ الحکم گردانیده. و چون با بخاری نه نظر در مناکی ایشان
 نموده. و دیده که اکثر آن علما و بی معتقد شده. و آن حالت مذنب مغلطه است
 عن احوال حکم و بزرگوار نه خطبه شکاکت ایشان بخود. و دیگر که اکثر آن
 معتقد شده. و آن حالت مذنب مغلطه است عن احوال حکم. بطلان آن غرض
 و احوال شریف او در سنه اربع و اربعین و مائین. و توفی فی ثانی عشر جمادی الاول
 و قبل بایع عشر و قبل فی شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلثه. **والاصطخری** بکسر
 و سکون صاد مصلح و فتح طار مصلح و سکون فار مجید و بعد بار ابی سبیه است اصطر
 و آن بعد از ایت ارمیاء فارس و ارمیاء خول علما و اکابر فضلاء بیرون آمده. اند
 و در سبب اصطرخی گویند بنیاده را بجا نه در سبب مراد و ری مروزی
 و رازی

و الحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن حسین بن ابی هریره القصبی الشافعی النخعی
 از ابی العباس بن سرخ و ابی اسحق مروزی نموده. و او را سبیل بسیار در فروع
 فقه واقع است. و در بغداد مدت مدیده درس گفته. و بر بزرگان کثیر جمع شده. و ائمه
 عراقین مدینه و منتهی شده. و او را نزد ساداتین و در عابایات متعلم و معتبر بوده.
 بلکه در جرب سبب من و ارجح و ثناء و کرامت ابی هریره گفته. و **والحمد لله رب العالمین**

در بیان زعفرانی

وی روز دوشنبه ثانی شهر ربیع ستم ماه دسین و ثلثاء بغداد متو شد
 و عزاد مشاء و چهار سال بود و در متابر خیران مد فون کشته و روحه معال
 و پسرا و ابو محمد برست مسکنه که اصل درین از سرف است در انجا سو گشته
 و تحصیل نموده و بعد از آن اختیار سوگوگر عودت بدینجا نموده و
 بعد از آن مسکنه کرم رفته و نزد ابی محمد بن عمر الکتم اقامت نموده و ابی محمد را
 برقام اصحاب خوش قدیم نموده و چون بغداد رسید قاضی ابی محمد معرفت
 او را بر جانب شرقی بغداد اولاً و بر جانب شرقی و غری ثانیاً در قضا و اجراء
 احکام شریعہ نایب خویش کرد و اینده و **سیرانی** مکره سپین مهند و بسکون
 شاه منجتها و بعد از آن و الت فاسیه اسبیه سراف و آن قصه است
 از غلام فارس و بر ساحل بحر جانب کرمان واقع است و از انجا سواره علمای
 فاضل و فضلا کامل بیرون آمده اند و تحت احوال سراف در ترجمه بسطی کتب
 مذکور در محل خودش خواهد آمد این شاه **و ابی محمد بن علی**
ابن علی الحسن بن احمد بن عبد الغفار بن محمد بن سلیمان بن ابی طالب
 انجری مولد شریف اومدینه قضا بوده و او تحصیل علوم و کالات در بغداد نموده
 و بارخ سنده طبع و ثلثاء بغداد در آمده و او در علم نحو امام وقت خود بوده
 و اکثر بلاد و اقصای را طی نموده و خدمت فاضل علما و اعاظم کبار اربابان خود
 واصل شده و در ستم اهدی در بعین ثلثاء نزد سید الدؤل بن محمد بن محمد بن محمد

الفارسی النبی

و مدتی در انجا اقامت و میان او را ابو الطیب البیہقی بحکایات که نشسته
 بعد از آن تعاریف زبان او را بلا و فارس انداخته و در انجا بحضرت و محبت
 قصه الدؤل و ابی مشرف شده و نزد او رتبه عالی و مرتبه سامی یافته تا آنکه قصه
 میکند که من در علم نجوم غلام ابو علی نسویمیم و با هم شریف و کتاب ایضاح
 و تکرار در علم نحو تألیف نموده و قصه او درین باب شنود است و حکایت کند که
 روزی ابو علی در خدمت قصه الدؤل میدان شیراز اطوف می نمود و عطفه
 از ابو علی سوال کرد که پیشینی در قول فام القدم الاذیه چه مضمون است
 شیخ فرموده و فعل مقدر مضمون است قصه الدؤل که گفت کینه تقدیران چون
 گفته است پیشینی زید قصه الدؤل که گفته اگر مرفوع بخوانی و صدیر فعل کنی زید انشاء
 سیناید کلام شیخ منقطع شد و چون این جواب میدانی است چون بزل محبت
 نموده و کتب رجوع کرده درین باب خبری داشته و مجلس سپاسی حضرت قصه الدؤل
 آورد و مقبول و مستحسن افتاده و حاصل خشن اکه در کتاب ایضاح ذکر آن
 که نقل مقدم الاثوبیت یافته ابو القاسم بن احمد الاندلسی حکایت کند که نزد
 ابو علی الناری بنی در شهر بکشد حضرت فرمود که من اغبطه و ارغب از شما خیر
 و بام مراد و علوم از تحقیق کرده ام بکین خاطر بقول آن موافق نیست که
 که مکرر گفته اید که تعلیم نیست من بفرمان سپیدت متبرکته باشم و **موت**
 حضرت الشیخ کان عیبا و حضرت الشیخ ابی انعمایا

و لم احب فخره بغير حق ولا عيا خست ولا عيا -
 ولكن المشيب بزي وجماله نصرت القصاب رعتا با -
 كويد جب در استند و باب كان از كتاب ايضا ج بيت ابي تاج العاصم -
 من كان مرقى عجم و محمده روض الاماني لم يزل يروى -
 غرضه آن بود كه مشرب بتمام را با پستهها و اورده مل بر او ان بود كه اين بيت را
 غصه دل و دست يداشت و بسيار ميتواند از من جيت با پستهها و -
 و از جمله قصايت است كتاب ترك و آن كتاب كبر است و كتاب تصور
 و محمده و كتاب ساجه در قرآن و كتاب الاغفال فيها غفلة از جاج من المعاني
 و كتاب العوازل الما و كتاب سبل البير از ايات و كتاب البقرة و كتاب السال
 القليات و كتاب سبل الحيات و كتاب سبل النبا و ايات و غيره كه كنه
 ابن قيمه احمد ملكان در سنه ثمان اربعين و ستمائة در قاهره مصر كه در خواب و ديم
 كانه غائب قلوب برون رفته ام و در انجا در سندی ميروم و ان مشيد علامت
 قد مجي است اما بعات من النبا مشيد الاركان لطيف المعاني است و كنه
 در انجا مجاور و مقيم مي بام از ايشان سوال ميكنم كه اين مشيد از ان كست و
 اين عمارت بگو مشيد است مكنو ندامني و اينم بعد از ان كني از ايشان بگويد
 كه حضرت شيخ ابو علي الناصري ساليها درين مشيد مجاور شده و چون از طريقين
 فخران رفته و گفته شد كه كست حضرت شيخ ابا علي را انصاف آل مشيد و شرح موعده بود كه كمن

من مشرو واقف نموده ام كست من را شناسد او براي تو بخوانم -
 بصوت رفيق لطيف سجت را شناسد و بر من خواند چون بديار شدم
 لذت صوت و اثر اشاد آن در قوت سامع من بود كه بيت اخبر انان مجيد
 عاطف منانه بود و **والا فليت** الناصري الخ لا يرضون عن امره فكيف يمكن سبوا لمره
 الناصري ضايل و كالات او اشعار ان است كه محمده و محمده و كرو و الماشية
 با عزال شتم مجوده مولد شريفا و پسته ثمان و ثمانين و مائتين بوده -
الاصح صاحب عشر شهر ربيع الاول سنة سبع و مائتين و ثمانين هجري
 و ريفت الهي مدون و مجاور رسد و در انجا و بشو مشيد و فخر كنه فارسي
 اصحاب ضبط نذر و چه عمارت مشيد **القصي** شيخ فخر و حسين مهمل و
 حدثا و اول سب است بدينه فارسي فارسي فارسي است و قد تقدم ذكره في ترجمه
 الناصري و **تاليوب** شيخ قاف و سكون لام و ضم با مشيد من مكنو و سكول الهم
 و بعد با محمده و سي ليرة صيد و بينا و بين العاشره مقدار فخر مجيد و مجيد
 و در انجا سب است **و الحمد لله رب العالمين**
ابن احمد المحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري اجد الاني في الا و الحرفه
 و بعد صاحب اخبار و نوادر و ايات است و قصايت مشيد او مقبول ارباب و انفر
 و من مشيد است از انجا كتاب الصحيفات كويد صاحب بن عباد و بخوابه كني
 بصحت من عسكري سرور و مشيد كرو و اما طريقي كه در ميه و موال صحبت او شود و شي

مشيد
 در بيان درينه
 در بيان قلوب
 العسكري

Handwritten signature or note in Urdu script, likely a personal or official mark.

کتابخانه آستان قدس
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه آستان قدس

وہی منزل

از ایام خیر لایق عبادتی و ملت سلیم موضع و مکانی

وما كنت أخشى أن أكون جنابة عليك ومن سيرة بالحمد لله

لعبري لقد ثبت من كان نائيا تو اسمعت من كانت لا نائيا

وای مری ساری بزم حلیت فلان عاشق الانی شقی و سون

اشتم ما بالحم لواء يستطعمه وقد حمل بين العصر والنهار

عظمت خیر من حیات کما
موسر حبیب رئیس پنهان

والتابعي احمد يوم الخميس اواخر شهر ربيع الاول سنة ثمان وتسعين ومائتين لله

و در يوم الحشر صاحب ذی الجبره اثبتین و ثمانین : ثلاثاً : و اخذ علوم از اکی حکیم

در بدو فرموده: «و از تصانیف او کتاب انجمن و مؤلف او کتاب علم النطق و کتاب

الحكمه والامثال. وكتاب الزواجر وغير ذلك است **والعسكري** بفتح ع

وكون سن معله وفتح كاف و بعد ما راسه است مواضعه كه اشتران كمر

مکرم است و آن مدینه است از کوره امیران و مکرم آنکه کرم است و منسوب

در ازل کسی که تخط و رسم عکس نگار نمود اول و بود از خنده و وضو کشیده

امواجہ مذکور از انجاست و عسکری مشہور است و مکر ہوا بداندان خاں است

والحمد لله رب العالمين

آخر عرض بود الدوله پساينده که لشکر کوم خرابست و محتاج اصلاح است

و اصلاح آن بی استقامت من بنده صورت پذیر نیست ^{که} لکن مودت و احوال و احسان

رحمت توبه دین محبوب داد و چون مانجا رسید، توقع آن کرد که ابوالخیر داد

زيارت كنده اوقات زيارت او نموده و صاحب بن عبد الله ايات را بر دست

وَلَمَّا أَتَيْنَاهُ إِذِ الْقَوْمُ فِي رُفُوأٍ يَبْتَغُونَ

اینا کوا من تبعه برین مومکم • وکم منزل کبریا دعوا بن •

نساکیکم بل من قری فی لکمکم • بل جنون لای علی خفا •

وسطی میڈیاں والی مشورہ: شریعتیہ ساختہ روانہ کروائید ہونے لگا ہے۔

مستوف شد نظر انهم و نظم له بهرین بیت جواب نوشته ام که و انبیا

اعتم باب الحزم لواءه وتجهيل من العبر والمروان

و چون حضرت صاحب بریت مکرر اطلاع یافتند از اتفاق این بیت اورا متعجب و

شماره گفته و آنکه اگر دانستی در جواب این بیت خواهد نوشت نظم بدین روش

روم مرکز نوشتنی و این بیت از سخن عربین مشرب به برادر خفاست و از جمله

شوره اوست ، و سبب انشا این دایات آنی ذکر ، آنکه نه در هر ایامی

لی اسد از طعن شیعی بن ثور الاسدی مجروح شده و علقه خنده از زره در سبوی او

و یک سال ستادی شده و روز و راتش پشیمانی و راسی بر سرش میگرداند

فنی عورتی دوچار زود آونده و از حال حضور و غیاب سوال کرده در جواب

ابن علی الحنفی معروف بقبره ای یکی از فاضلین و ائمه صلوات

و از تصانیف طبع مشهوره و از او باب کمال و اصحاب با فضال خبر و متول علیه
از جمله کتاب الحمد است و آن در بیان معرفت صاعقه شمر و غیر آنست و در کتاب
المعراج و خبر کس از ساجلی نایب و نظم عزیزه را دیده است این مقام در کتاب
الفخره چنین ذکر نموده که بمن جنین رسید که در بدنه سپیده متولد شد و در آن
آنکه زمانی تمام ادب با شش تنه نمود و بعد از آن در سنه اربعه به تفرقه
از حال کرده و جز این بی نام گفته که در سنه شصین و ثمانه نایب متولد گشت و بعد از
از مالک روم را اختیار نمود و بود و در سنه ثلث و شصین و در چهارم متولد
و سنه هجری در بلده خود شش می الحجه به صاعقه بود و بدو تسلیم داده
و او علوم ادب را در شش ماه فراگرفت و شعر میگوید و لطافت طبع و عذوبت شریب
او در شعر و نایب و مترای می گشته و شدت اشتیاقی ملاقات اهل
او را باعث اشتغال میزدان گشته و در قیود آن اشتغال را یافته و صاحب تفرقه
مخرج نموده و در خدمت او اتصال در راه یافته و لایزال در آنجا با سپه سالار و بکایت
شاهل و عامل بود تا آنکه از باب بر قیود آن هجوم نموده و با نایب آنجا رسید و در
اموال و اسباب ایشان با نایب و او را قهر و از او غلبه کرده اند از آنجا
استقلال متعلق نموده اند و در این زمان است که گفته اند که یکی از عالم فانی
را بر حمت او و نصای عالم فانی تبدیل نموده اند و بجهت انقباض فضلا دیده اند که

بجزیره صحر

ابن ربیع در سنه ست و شصین و در چهارم متولد گشته و در سنه ثلث و شصین
سنه ست و شصین به بغداد باز متولد گشته و او را علم و ما را در همین است بخیره
صلیه و سیاحتی و کراماتی ترجمه المازنی این سال را در کتاب **من جلاله اشعار الحنفی**

آفتاب منی و از اخلاصت حدیث تو قل علی سامعه کلامی
و بی فی وجهه قطیب آیین کاکه قطبت فی وجه الملام
و رب تطلب من غیر بعضین و بعض کاین تحت اقسام

و من لطایف نظم النظم

یارب لا اغری علی قبح الاله و کما شئت علی ضعیف الموقد
ای یارب آتش آتش بوشسته و بهشت و عذبه الی مندر و

و من شرایب و احواله رحمه الله

و قایل ما و الا شرب و الا ضنا فکت لها قول المشوق المسم
سوا کما تانی و موصیفا فخره فاعلمه لای یستتر و می

و من شرایب و احواله که در این استام فی الذمیرة

اعلمنی حبیب یسیر بکم ای سیر سیر التسل
فالت لای حبه عا حیه لایا یا ما تلت النمل
فرموده او و عذبتکم قبل ان تحکم اعیان

و از تصانیف او **قرآنه الدرب** و آن صغیر الحکم کثیر النایب است و کتاب **الدرد**

در علم لغت است و در آن کلمات شاده را در ابواب فروش جمع نموده و سبایه
 و ابی عبد الله محمد بن سعید المعروف بابن الشرف البغدادی و قانع و حکایات بسیار
 واقع شده و چون در آن موجب اظهار بوده و در آن فرض نموده **و شتیق** یعنی
 را که کشین محمد و سکون یا ریشه من بختنا و بعد از آن است **و سید** که در کتب

و الحمد لله رب العالمین

الشیخ المحمّد بن علی الحسین بن عبد الصمد بن ابی الشیخ المسلمانی صاحب
 المشهوره و الرعايل المعروفه و ی از لفظ کلام معارف و معانی غامضه لای معانی
 نشر و جمیع ذرات مستطیع و امیده و او را درین باب قدرت تمام و اعتبار کلام
 بوده و گویند قاضی فاضل اکثر کلام حضرت را استحضار و استحضار نموده بود
 و در این کلام در نظام احسان و احیاء و برباد داشت کلام حضرت داشته
 و احیاء و احیاء در حقیقت و جنین و ذکر کرده که حضرت شیخ محمد کفایت نموده و در این
 کلام و اختراع درام و اعتبار تمام داشته و او را خطب مدبر و علم بر جمیع کتب
 و صنایع و اطر مشیت و در قوم بوده و اینست که بعضی از آن خطب در کتاب ذخیره است
 و در آن ذکر نموده و ابیات آیه را که بعضی از قصیده و مبدع است در اینجا را بر نموده

و این است

ما زال یخار الزمان ملکمه
 حتی اصاب المصطفى الخیر
 قل لای لی سوا الله و لا اله الا هو
 یومئذ یسألون الله عن الاموات

تجد و آوایه فی السیاهه منکوره صدر و اهر فی الحوائج صدره
 این کان را نمی شاد و در احضار او کان را بر نرود و عسرا
 قد سام و الحسنات علی کتابه و علی مثال صیاه قد انطسره
 و لکن نمونک القدر و یجب و لو کان میتران نرود و مندره
 این است که لم یث الیه منسره و هو اجهت الیه کثیره منفره
 بری و با حلت رجال بشا **شده** فیه و لا ادرعت کلامه پسیر
 خطر و الکلیک فاطره و یجسم و امرت سیکت فیهم ان یخسره **و یخسره**
 عجز الکلیک ان یخول بسطوره و در آن حکمت کینت عا و کدره
 لا یجوز من رقیه و قس و یه فان رقیه فی قیاب اخره
 خوفا من التطویل برین قدر احضار نموده شده و گویند که مشا را به در حین قاهره
 مدویه در سه اطمین و ثانی و اربع ماه عواید و سونی شده و در این است

و من کلامه الذی فی علی العسل

اخلاک العزیزه مالک حلت مدنی الوائین و سی کلافه **و سی کلافه**
 و الکلیک فی مرات را کیمت و یخنی و انت الحور الشان
 و این دو بیت مشهور در دیوان او یافتیم ما را از حضرت است و **و ما**
 حجاب و اعجابی و قطعت و مدیه و العسل یجکت
 و لو کان ما من و راه کنی هزنا و کس من و راه کنی

اینز و لاق

و تَجِبُ نَعْمٌ شَيْنٌ مُثَلَّثٌ وَ كُؤُونٌ خَاءٌ مَجْهُوْلٌ وَ لَعْدُازِبَاءٌ مَوْجِدَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَزْدُودَةٌ
وَ عَسَلَانِي وَ آتَنٌ بِدِينَةٍ مَشْهُورَةٍ اسْتَرْكَأَ بِهَا حُلَّ قَرِيبٍ نَدْوَةٍ وَ الْإِسْلَامُ

والحمد لله رب العالمين

ابو محمد الحسن بن ابراهيم بن الحسين بن الحسن بن علي بن خالد بن

بن عبد الله بن سليمان بن رزلاق القلبي و لا اله الا الله صلى الله عليه و آله و سلم تاريخ نو
معرفت آن فاضل کامل بوده و او را در علم تاريخ تأليف متبيلات است و در خط مصر
کتاب علي حده و ترتيب عوده و کتاب ساجد محمد بن يوسف بن يعقوب الکندی
که در اخبار مصر نوشته و شرح احوال قضاء مصر ذیل ساخته و از نيابت سپند
سبع و اربعين و مائتين که نهايت تأليف کنه ي مرحوم بوده الى غاية سنة
و ثمانين و ثلثمائة و ايامنا هم قاضي بکار بن قبيبه و قتم باسم شريف
محمد بن محمد الحنفی عوده و و بعد بزرگوارش حسن بن علي ارشاديه علماء اعلام
و فضلا را يام بود و ابن رزلاق ابو محمد الحسين در و نى قده و شمس شيخ
و ثمانين و ثلثمائة و ارسام و شست بچکان و حديث افعال عوده و رحمه الله
و در کتاب اخبار قضاء مصر تأليف خودش در ترجمه قاضي ابی عبيد وديم که
درشته بوده که فقيه مشهور بن اسماعيل العزير در حيا وى الاولی سنة و ثلثمائة
پيش از تولد من پس ما به بخوار رحمت آهني متارن شده و بنا بر عابد مولود و شيرک
ست و ثلثمائة و ده باشد و موافق اين تاريخ از علماء وى مروى است و رزلاق

مسافر و بالایی نقد و در کار خویش و در میان و مصاحبت من خیر کن تا به
 امین زبانی ابو نواس در گفت تو کسی را که کنه من و الله بن الهباب ام ابو نواس
 گفته نه می است که من طالب آیم که مجذبت تو را قرار بدهم و سب حاجت
 خدمت تو نخواهم که بگویم رسم و انداد ب نایم و شرف ترا استماع کنم و بزرگ
 ابو نواس بفرقت و موافقت او بغداد رسیده و اول مری که در آن حبس و جوانی که نیست
 حامل الهوی تب یسخره الطرب **شعر** ان کن یکن لسه یسیر به حب
 یسکین لاسیه و الحب نخب تعجب من سبته صحتی عجیب
 ابو نواس انساب و سوانی کرده و در جواب کت اخانی او بی من نسبی و معجب
 بن و تحت گفته من مرکز اوس عفا و اضطرار از ابو نواس کسی ندیده ام و مع
 فی قلیل الکتاب و الرسائل صمیم الماخذ و الوصال بوده چه جدا که مشا اله
 ساکن بحدود جهان سده مشا اله و ارفیقش نموده اند سوی جوانی که در این
 از غرب حدیث و سخن بوده جری نباشد اند و او در طبقه اولی متولدین بوده
 و او به نوع شعر میگوید و در این عشق انچه مستفاد جودت و مضامین بوده
 مقدم سر سینه و بالیام اشعار و اجتماع آثار او جمیع از آریاب دانش و ادب
 و زمره از اصحاب او در آن و طلب افتاد و حسام نموده اند بنام ابو نواس
 و علی بن حمزه چو اریا حسیم بن احمد بن محمد الطبری المردقف بن زنون و چون
 برکن مستفاد از خود دیوان او را تألیف و نظم داده اند در آن خطای

این شعر را ابو نواس در جواب
 اخانی او گفته است

و چون دیوان او را شرفان است که محتاج بقل شرفان باشد و در آن شروع نموده
 و در بعضی کتب دیده ام که با حنون غلیظ میگوید اگر دنیا خود را و صفت میکند
 بهیچیک که ابو نواس و صفت کرده و صفت می توانست کرده **و می بیند**
 الاکل فی کلب و ابن کلب و در نسب فی المالکین عربی
 او استحق الدنیا لیک نیست و عن عذبه فی ثیاب صمدین
 و از ابو نواس به در حین سخن حضرت کرم غفور از این ابیات بر صاحبان و از بی تر قویم کرده
 کثر ما سلف من الخطایا فلک بالغ زنا عذرا
 سبزون و در حدیث غنوا و غلبی سید و لیکه گیسدا
 نقص ناله کنیک مسا ترکست هفاذ ان السهر و را
 و اول قصیده که ابو نواس محمد امین را منج نموده اینست نقل نموده میشود
 یا دثر ما صفت کب لایام لم یبق فیک بشاشه شام
 و غنمت فی سول کل نوافه حو جا رفیقا ناست لا قدام
 و از آنکه شایسته بنی محمد و غفور بر علی الرجال حرام
 بیت از حکایتی است که در آن حکایت در ترجمه فی الزرقان شاعر مشهور فرماید
 آید این شاعر تعالی و صمدین بیت مرا که این حکایم مرا که حکایتی است که میانه من و مصدا
 من جمال الدین محمود بن عبد الاربعی جاری شد و از آن نیست که مشا اله و مشهور
 سده حسن و اربعین و ستمه محسن قصا و حکم خیر جبار و مع سرتیبه از این میر ما شریف

و خطه نزد انجانب نشست چون اکثرت اشغال و از دمام انام و علب غوغا
و فضل قضایا خصام را محال افساط او صبر المام سیر شد بیرون رفت چون
نحو گذشت غلام او بر تکه که در دین بیدیت و صبح جان شد و در تکه را عرض نمود

و ابیات دیگر اینست

یا ایها الولی الدی موجوده . ادب محاسن الانام
یا ای حجت الی معانک خیرا . شوقی لا ما یوحی السلام
یا ای نخت بالهم المیزین مطی . فخرت و ستمنا الا قوام
یا فطنت انشد عند نشانی . بیش از منو فی الترفیع انام
یا اودا المظی بنا یمنی محبت .
یا فطرت من علی الرحال حسرت

بعد از اطلاع بر صفون رتبه و ابیات از حضرت خبر رسید که منو گشت چون سید
از مجلس حکم و قضایا بیرون آمد . در این و بیاست فایده را در تکه بود که بیا بیا بیت
ابو نواس را تعین کرده . بخدمت عرض نمود . و بعد از آن جمال الدین حاضر شد
و گویند اسم من احد است که گشت فرقی میان احمد و محمد نیست . گویند محمد
را بیا بیا فایده کرده . و او را عقل تنیده نمود . و حبس فرموده . و ابو نواس
ابیات را از حبس بخدمت حضرت رسانید و نوشته و بیا بیا خلاص شده .
یک سیر بر سر کرد . مستودع این طریقت . و جود را کس لا یستوی . و جود را کس

من و ایکن ابانوا کسک

و او را حضرت امین و قانع و عایف بسیار گشت . و در ترجمه ابی قراجه بن ارج
المصلی که در بعضی قصیده را دید ابو نواس گشت . **خطیب بیکر بنیادی در تاریخ**
بنده و ذکر ابو نواس پس نموده . و گفته که دی در سده حسن اربعین و قبل است
و ثانی و مایه متولد . و در سده حسن قبل است . و قبل مان و حسین و مایه . و در
گشت . و در مقام شویزی مدفون شده . رحمه الله . و او را ابو نواس بر اسطر خوان
میکنند که در حلقه پرچم او نه . و عایف بر عاتق او شوک بود . **و حکایت**
نفع عار همد و کاف و بعد از آن هم سب است حکم بن سعد العیشیه . و آن قبلیه
کبیر است بمن و آن قبلیه **بیکر بنیادی** . جراح بن عبدالله الکحکی که امیر خراسان بوده .
و ابو نواس را نوازی او کاشترنا فوق . اما شکلی در ترجمه محمد بن حواید آمد .
و علی بن جریر از ترجمه یافتیم . و تورو انصاوب . از ابی عمر و زاید نموده .
و در فخر ادب با نوح و کامل شده . و در بنده و ساکن بوده . **و در**

الاولی حسن و حسین و ثانی بنیادی

ابن محمد الحسن بن علی بن احمد بن محمد بن عثمان بن محمد بن ابی زاید
الضبی المروسی و کس العینی الشیخ المشهور . اصل وی از بغداد . و مولد
تیسر بوده . ابو سفور بن ابی ذکر او در تکه المروم بوده . و گفته که او شاعر
بلخ فصیح بوده . و در فخر شعر بر اهل نمان خوشش عانی بوده . و او را

است

مسجدی مصنف که در آن
کتاب بود

در غایت لطافت و کتاب دیگر است سرقات معانی ابو الطیب متعین
بیان کرده و جمله المصنف و جمله در بل و غیره بوده از جمله او را عاقلان

و از جمله اشعار است رحمه الله

علاء عن حبیب القلب المشوق فلما یصبو الیک ولا یجوز

جفا و کما کان غلب لای غدا و قد یس علی الولد المصعوق

وله رحمه الله رحمه و است

ان کان قد بدد لکما و کونما باقی و عن علی بن ابی طالب

کم قاطع للموصل برین و دونه و خواص بر او و بر کتاب

از بعضی جمله منقول است که شیخ مرتضی الدین ابوالفتح طبرستان محمد بن محمد القضاة

المدریس البزیه الشافعیة باقره این دو بیت را بر این و کعب خوانده و

قد رفقت حتی بالجول و صدت عن الرتب العالیه

و ما جلت طیب علم النبی و کلمتها توتر العالیه

و او در جوابان بریده این دو بیت را گفته

بعد الصعود یکنون البسط فاما یکنه و الرتب العالیه

و کن فی مقام اذا ما شئت نعوم و در جاک فی عافیه

و این و کعب که در روز ششم از شش ماه ازین دنیای اولی سده است و حسین و

بریه تقیست منو فی سده و او در قبه که جده او را بنا نهاد نموده بود و در آن

و در کتب فقه و ابو و کعب کاف و سکون یا مشاء من تحتها و بعد ما عین محمد

و ابی کریم بن خلف است که در سوز از غایت ابن الجوالقی نایب حکم بوده و ابی

مکرر فاضل فصیح و قاری صحیح القراءه بوده و با حکام فقه و معرفت علم

نحو و علم سیر و احوال ایام از او دان و اشباه ممتاز بوده و او را مصنف گفته

مشک کتاب الطرین و کتاب التزین و کتاب مدد آئی النوان و الاختلاف فیه

و کتاب الریح و النقال و کتاب تکامل و الموازن و غیره کتب بویسته و شعر

او در رک شاعر علم شریعت شمار بوده و در روز الاحد رابع عشرین شهر الاول

سنة ست و ثمان مئذ و منو فی سده و ابی قانع گفته که عبدان ابواری و سینه

سیع و ثمان مئذ و منو فی سده و ابی قانع گفته که عبدان ابواری و سینه

شده و سکون یا مشاء من تحتها و بعد ما عین محمد بن تقیست و آن فیه

و یا مصریه و قرب و ساط و از بنا تقیست بن فخر بن ابراهیم بن ابی است رحمه الله

بانی موسوم است و در بعضی شیزری مذکور در سده ثمان و تسعین و حسن نامه

معه منو فی سده و در نسخ منظم منو فی سده و الحمد لله رب العالمین

ابن کریم الحسن بن علی بن احمد بن سبأ بن زیاد المعروف بابن العلاف

الضرر البزیه و ابی اسعد المشهور و ابی شعراء محمد بن نویره و علم حدیث شریف

حرف میانه سده هزارانی عمره و در بی الهی و صاحب بن محمد البصری و نصر بن

البحرانی الحارثی القاضی و محمد بن سمیل الحاتی و ابو حفص بن شامین و غیره مذکور

مینموده و از غلبه اندام معتدله غلبه بود و وی چنین حکایت کرده که شبی در
 خانه معتدله غلبه خواب کرد و بودم در دل شب عادی از جانب حضرت غلبه
 رسید و گفتم امیرالمومنین میگوید که معذرا نظر افشاید مجلس خلافت مرا
 نبرد بگرشوا قدم و این بیت گفتم **شعر** ولما اتيت النبی الذی سیرنا
 اول الدار قنبر و المار عبید **عذارین** سرخند جوانستم که معنی بیت دیگر مناسب
 منضم کرد و این ميسر شد اگر کسی این بیت را موافق غرض من تمام کند او را جایزه
 بخدا کرد و اینم **شعر** چون بر شرف فصیح که در آن شب انخاب بود نه عرض کرده شد **مسح**
 در خانه **شعر** این تغییر بود و مبداء فیض بهادت نمود و این بیت از عالم غیبی عیب و دل
 در زبان من جاری شد

نعت لعین عا و الموم لم یج **عزل** خایا غار تا سید و

عذارین خادم بیت مذکور را گرفته متوجه خدمت حضرت امیرالمومنین شد و خود
 نمود و گفت که خدمت طلبند اسپهان نمود و در بطا و جابزه نمود و گویند او را
 مذکور را که نه بود که بان بسیار مستحسن بود و او را شیطانی اگر کسی
 کور و خاموش کرد این **شعر** بگرفت که تو بجز و جام شیر غرض حوض از جام ساخته
 و این صورت افروخته بعد از آنی صادر شد که بگویند آن مصیبه و جوار غلبه
 سبب زینهار و انانیت و اظراف الهیه آیت این **شعر** و این **شعر** و گویند
 سبب روح شیشه **شعر** بر یکدیگر میخوانند و اندک و کور به اصول و تنبیه اصحاب کبر و متبک نشسته

بیت

از ازل و غلبه شغل و عالم بود و آفرینار بطبع فرخ خاتم بطوق قید کفایت
 شد و در پنج شیران جریان چون موش در چنگال کرب **شعر** و الم مهاجرت
 و مهارت کرب مذکور حضرت بکر را باعث افتخار و انت و در کشته تصدیق
 او را مرثیه گفتند **شعر** و برایشی دیگر گویند میانه ای بکر مذکور و عبدالله بن المعتز محبت
 اکید بود و معتدله غلبه او را بپشت آورد و او تصدیق مذکور عبدالله را در
 کشته **شعر** بنابر آنکه از خوف معتدله افتادان داشتند که مرثیه او را مرثیه گویند
شعر و برایشی دیگر محمد بن عبدالملک الهذلی در تاریخ صغیر تالیف خودش سعی مجاهد
 افتخار در ترجمه اسم و وزیر ابو الحسن علی بن قزاق **شعر** که صاحب عباد
 گفته که ابو الحسن از بابی بکر علف و سواد کمال الذی تقدم فی مجالس الروسا بالاکل
 زده من تصدیق امره و غلبه و گفت مردم که با کما به از محسن بن قزاق داشته
 بر تفریح اسم او داشت و جبارت نمی توانست نمود و این صورت در ترجمه
 علی بن قزاق **شعر** ان ساء **شعر** و برایشی دیگر صاحب لغوی در کتاب
 المصنوع چنین گفته که ابو الحسن مرثیه فی من حکایت کرد که از علی بن عیسی جریغیام
 ابی بکر بن خلف الطبر غاشق شده بود علی بن عیسی بران مطلع شد نزد او رفت
 و من آرد و و برست مرد و سلج نمود و بر کاه ساخته **شعر** ابو بکر مذکور این تصدیق
 در مرثیه غلام خود که سواد عالم و این تصدیق از طبع اشعار و آثار اوست
 و عدوان شفت و رخ بیت است کولی آن باغ ابرو آن جامه شده **شعر** و برایشی
 اقتصار و اقتصار عیسی

يا نهر غارتنا ولم تغد وكنت عذبي منزل الولد وكنت تنكح عن امرائك وقد
 كنت لى عدة من العدو نظره عن الاذى وترسنا بالغيث من حبيهم ومناد
 وتخرج الفارس مكانها ما بين منقوص الى السد يلقاك في البت مطعوه
 وانت تقا معول جدد لا تعد وكان سك مسفلا منهم ولا داس من العدو
 لا ترهب الصنف عندنا جرة ولا تهاب الشاة في الجحى وكان جري ولا داس لهم
 امرك في شاة على السد حتى اعتد شاة لا في جرتنا ولم تكن لا في بيتك
 وحسرت حول الردى في ظلمهم ومن يحول حول حرد يرد وكان قلبك مرقد
 وانت شاة غير مرقد تدخل جرح الحام بيتنا وتطلع الغز غير مرقد
 وتطرح الرشب في الطريق وتطلع الظم طلع مرقد الملك النقي لهما وراي
 فملك صحابها من الرشد حتى اذا او مسك اجتهد دسا عه المعرك جسد
 كادوك دس فادقكم اقلت من كيدهم ولم تعد فحين اخذت ولكنك وكنت
 واسرقت غير مصنف معاد وك غطا عليك فقتل مسك وزادوا من نصيبك
 ثم شوا الجدي النسيم مسك ولم يرجعوا الى احد فلم تنو اناس على سب
 في جوف ابياتنا والبد ولم تزل الحام مرقد حتى شئت الحام بالرصد
 لم يرجعوا صوكك البعير كالم ترث منها لصوننا العود اذا كنت الموت بين كما
 اوتت اخرا خيرا سيد وكنت جدوت شلم زشا فاحصدا بعد ذلك العبد
 كان حيا عوى بجودته جيدك ففحق كان من سبه كان من عيني وكنت مضطربا

فيه وفي بكب مغوة الرب وقد طلبت الخصاص من علم تقدر على حبة ولم تبه
 في سمننا بشل موتك اذ ست ولا مثل عيك لك عشت ح يصا بقوده طمع
 رنت لاقبل بلا قود ما بين ليزد النراج او قعد وحك بلا قفت البعد
 ام تحت دبة الزمان كان وثبت في البرج وثبت الكا ناكل من قاربنا وعشدا
 وابن بائس كرين للرض عاقبة العلم لا نام دنا نأوت مد من السد
 اردت ان نكمل التوليد ياكلك الدر كل مضطد هذا يصيب من انيا من
 اعز في الدنو والسجد لا ركبنا في الطعام اذا كان يلك السوسيس النقي
 كم دملت ليرة مشاشه فاعزجت روح الحسد ما كان اغناك عن تصدك
 ابرج ولو كان فيه الخلد قد كنت في نية وفي قوت من ليزد المحسن الصيد
 وفرغوا اخرنا ومازكوا ما علف يد على وتر وفتوا الجز في السان لكم
 ننت لصال من كبد وفرغوا من شيا با جذا نكلنا في المصايب الجدة

تم قدرها اورده من القصيدة

وفات اورده سنه ثمان عشر وفضل سبع عشر وثمان مائة بود و غرا وصيد من كس
 بود و رحله **الهذواني** مع نون وسكون ثا وفتح را وواو وسد زالت
 نون نسبة او ست بدرون وان قصبة صغيره است قرب بغداد وسكنه
 منكره بغير را واين غير صحيح است **والحمد لله رب العالمين**
ابن النجاشي الحسين بن علي بن عبد بن ماري الكاتب الواسطي ديكي ارضنا كذا بود

و بعد از او سرطیل سکن افاده و افاضه خود ساخته بود و حضرت ابی بکر
و کرا و نموده و گفته که اخبار و آثار او را این سکره الهامی تعلیق نموده ام وی
شماره و ب فاضل حبیب بود و از جمله اشعار است که به من فرموده اند و این شعر

و ع الناس طرا و اخصف الود عنهم ان كنت في علقم لا تسلم

و تابع من و بر ظاهر رفته منانه خالطه جراح

و شیان معد و مان فی الارض تم طلال و غل فی الحینه فاص

و از این اخبار نیز مذکور تا اینجا نیست و خطبه موافق اصول و اشارات یافته

بر حمایت و زکار مانده و شعرا در کمالی انشور و در ملک صحابین خواهر

در باب دانش مجتمع و بتم اما از دوران دوران ندیم می دانم که دیوان او

شد و در رسید و با دیوان مدون او بن رسید و در سینه سینه دارها

من امله قدسیه از متعلق بن عاکی حاجت دعوت رجبی بیک زمان رسانید

خطیب است از اباء الجوایز شدیم که گشت من در سینه اشین و ثانی و ثلثیه موله

شده ام و خبر او بعد از رسیدن کوار معاهد منقو شده و انجی کلامه ان غیره و حکما

جن کوی که وفات در سینه سینه و درجه بود و چاکر کار کرد و شد و ان نجم

الطیب و العیام و الحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن محمد بن عبد بن بن عبد بن ابراهیم است تانی المصطفی

وی فیه فاضل بود و چون شیخ لطیف و ارشته شعر بر علق کرده و برشته

او نموده و شعر اشتها یافته و او ترک وطن و مولد خود کرده و موصی

و نامی خود ساخته بود و از آنجا پیدا بطریق تره دگد شد میگردد و

ابو الطغرین سیر و نیز بد غایت و اقبال گداشته و علم و کاتب اصحاب

او را در حدیده ذکر نموده و شمار بسیار بر کرده و از اشعار او قصاید و

مناجیح ایراد نموده و از اخلاص این دو بیت از قصیده که در مدح شاعران گذشت

و اول بن و بیت

ای نصر مقود ابرائیک الضمارة فخر ملک الدنیات بها احرى

یک فیما الیوم الیسر الیسر فبشری لمن رجع الندی بها بشرى

مولود در سینه عشره حسن و وفات او در شعبان سده شصت و شصین و شصین

موصول بود و ابن ادریس و کتاب فروع کرا و نموده و او را شمار و حجت

بسیار نموده و عثمان بن عیسی بن محمد و بعد از آن تار شده من فرما

و بعد از آن ثانیه و ان و بیست بنو امی و یار بکر و الحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسن الملقب بانه الدوله بن ابی السجاء عبدالله بن حمدان بن حمدان

بن الحارث بن حمدان ابن راشد بن الشیخ بن رافع بن الحارث بن حلیف بن حریز بن

بن مالک بن حمید بن عدی بن اسامه بن مالک بن مکر بن حبیب بن عمرو بن قحط

انطیسی و بی نیات پدر در کوفه و صاحب موصول بود و بعد از آن حمد و ثن

عادات و توارد اختلافات قبیله مالک آن شده و حضرت یحیی با و از اهل الدوله

وکان دکن فی شعبان سنه ثمان و ثمانه و درادش را سیف الدوله فرستاد
و الکنتی با سه طلیه بنای رخ سنه اتمین و ستمین و ماضی عبداله بن حیدر مدکور را
بر موصول و احوال آن حاکم مطلق العنان ساخته بود و در تاریخ مدکور عبداله بن
حیدر موصول در آمد و و ما خلد و از ادبش سیف الدوله اکبر سنه و اعظم رتبه
برده و در و حله میراست و بیشتر و بیشتر بود و اتفاقاً روزی سیف الدوله
خبر از وحشی شنید و سیف الدوله از اقبال احمد این دو بیت فرستاد

گشت اجزا و این نیست و گشت ترک حقا علی فی کل حال
و اتفاقاً والد و لایب اشیا یحیی بن البصره و احوال
و گشت البصره آخری و در کتاب الفاسی
رضیت کما علیا و گشت هاما و گشت لیم حیی و حیی بنی زقی
و گشت یک بی غنا کنول و انا تحافیت عن حقیم کما الحق
و لایب می آن اکون صلیا و گشت از حنی آن کون صلی

و ناصر الدوله را محبت تمام بدست الدوله بود و چون سیف الدوله بیارگی که در ترحم
خودش هرگز راست عالم غانی را بعد از عالم باقی نمود و احوال بر ناصر الدوله شیرین
اخلاق او با شکست و عقل او و صنعت و دولت او و نبیرت مایل گشت و احوال او
آری شد که او را نزد اولاد و اعیان و دولت و اصحاب رش و متقی
لذتک بر سرش او به فضل از ملک عدو الدوله المعروف و البصره در ترحم موصول

و در تاریخ
و در تاریخ

تا بقای برادران دست پدر از تفرقات مایه و ملکه کوتاه ساخته و او را متعبد کرد
و بعد از دشت فرستاد و در بعضی ملاقات او را محظوظ کرد و اینده شیخ ما
ابن الاثر حرامه در تاریخ شریف خودش ذکر نموده که این قلعه قلعه است که
الایم سبی است بکوانشی و این صورت در یوم الثالث رابع عشرین جمادی الاولی
ست و حنین و ثمانه واقع شد و ناصر الدوله لا یزال در اینجا اقبال حکومت
مهور بود و تا آنکه برض اهل انقض سلامت منزل عافیت و تاریخ یوم الحیدر غانی
شهر ریح الاول سنه ثمان و حنین و ثمانه بخار سفرست مجاور و معون شدند و
او را موصول مثل نموده و در ترحم شرقی موصول دهن نمود و محمد بن عبدالملک
الهداف در کتاب عدنان البیرونی ترجمه ناصر الدوله ماسک که گشت که ناصر الدوله که
سی و دو سال بر دیار موصول و غیره مستولی و مستولی بود و تا آنکه پسرش عصفه
او را بنای رخ سنه و حنین و ثمانه متعبد کرد و اینده و در یوم الحیدر غانی در شهر ریح
سنه و حنین و ثمانه در قدمه متوفی شد و پدرش ابو الیاس عبداله در بغداد
در معارضه العاصم به سابع محرم سنه و ثمانه متوفی شده بود و
اما احوال عصفه بن ناصر الدوله آنکه میان او و عصفه الدوله بویه مشاجرات کثیره و شیع
و حقیقت آن رعمو حیات که چون عصفه الدوله این علم خود بخیر دلیلی بایش آورد
و ملک بغداد را با التواضع و المضافات حساب لایم بشیر قهر و قلعه قار و لایم داد
عصفه درین موارد رفیق اختیار بود و عصفه الدوله انتقام و انتقامه عصفه بن ناصر الدوله

اصحکان ریح العثمان
خبر کند که

متوجه انجا شد و در حضور بن قاپ معارضه او انداخته و از نمود و دوشم
 رفت و بطاهر و شق رذل نمود و الحال چاه حاکم و شق قسام عیار بود
 عصی که کتابی معز بن المعصر صاحب دایره صریح و شامیه بالهاس و شق طقی
 نمود و دی حجب ظاهر اجابت کرد و بحسب طعن منع نمود و عصی از و شق متوجه
 رطه شد و در محرم سنه سی و ستین در انجا رذل نمود و در انجا بیخ طایف
 البیدی الطایفی حاکم بود و از و کتخت به اذک زمانی عسکر و مردم خود را
 بجمع ساخت بنیت محاربه خود نمود و در غده شهر صفر سنه مذکور بر
 ظاهر رطه سیاه ایشان صورت محاربه متحقق گشت و در حضور سنه مذکور
 اولین صورت در یوم الثانی شهر صفر مذکور واقع شد و مولد و حضور مردم
 یوم الثانی عادی عشر شریفی قنده سنه ثمان و عشرين و ثمان بود و انچه
 احمد ملکان صورت نسبت و را بر وجه مذکور از کتاب ادب الحواصی و زبانی انعام
 حسین بن المغزی نقل نموده ام محمد بن احمد الاسدی است به حدیث گفته که
 اسم قتل و ثار بود و شامیه اسم او و قتل آنکه پدر او و لا مقصدین که اهل
 از اسبی نماید نهشت نمود و اصحاب و اقوام خود را از اطراف و جوابت
 بدین امر خواند و چون به غار رفته برین غریب یافته و قتل در آن
 امان قتل بود و این صورت را از نیامن او نموده اسم او را قتل نهاد و اعلم
و الحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن بویه بن فاضل الدیلمی الملقب بکن الدوله و قبل ازین
 ترجمه او در ترجمه احمد بن بویه بن فاضل و در عرف سمر که گشت و کن
 مکرر صاحب صفهان و ری و مدائن و جمیع عراق و عزم بود و او والد و عسکر
 و مؤید الدوله و خرد و سلم ابو الحسین علی است و او ملک جلیل القدر و
 مت دپاد شاه باطلت صفائی گشت بود و ابو الفضل بن عبدی که
 مسند و دارت او را بوجود شریف دانش و درایت خویش ذیب و زینت تمام
 واد بود و چون ابن عمید سر دقات سر و آخرت را از حجاب بدین
 ساخته پسر او ابو الفتح علی باجای پدر و زیر حفاخته و صاحب بن عباد و کن الدوله
 وزیر پسر او مؤید الدوله بود و چون او متوفی شد و نزد فخر الدوله وزیر
 شده و این صورت در ترجمه صاحب بن عباد و در عرف سمر که گشت
 حضرت عزت عثمان و تقالی بر ثانی کن الدوله مذکور را باقی محمود و
 عاقبت مسعود و محسن گردانیده بود و اولاد ثمة ابو شجاع بویه و هم
 عماد الدوله ابو الحسن علی و کن الدوله ابو علی الحسن المذکور و مؤید الدوله
 ابو الحسین احمد را از و ز ازل با عطاء خلافت و سلطنت و مزید عنایت و
 عالمت از عالمان بر گزیده بود و عماد الدوله اکثر اولاد و مؤید الدوله
 اصغر و کن الدوله متوسطه مینماید و کن الدوله لید البست نامیده
 شرم حرم الحرام سنه ست و سبعین و ثمان و بری متوفی شد و مولد او و متغیر

[illegible]

که دل مبارک خود را نسبه عن درامی که مرا حفظ آن بی غایت و عاقلانه ^{البر} میسر نباشد نگاه داری. ^{البر} هستی گفته اند که روزی مجلس حسین بن سهل حاضر شد و وی در شناخت شخصی با بعل فیض افزوده کتابی بختم رسانید. چون آن شخص مصدق کتاب بر وجه صواب دید او را سکه بسیار کرد و حسین گفت مرا چه کند میگوید شاعری که کوفه عروت دانسته مقدم میرسانیم. حکایت کند که روزی حسین بن سهل کتاب شاعری میزدشت چون تمام کرد و در آن نوشت که عجبی آنرا از فضل کمال غرض فضل جابر یوم النبیة کمال غرض فضل کمال و گویند که ضرب سر خویش میکنند با بنی نقول الطلق فان فضل الانسان علی سایر الیاهم به و هر که بطن او آب است با نسیان اقم البیق است و او را بلال بر بن وزارت مامون بداد امور و کرد و کشتی معاصه جمود بود و نه تا که بروی مرده شود اغلب کرد و اختلال فاحش برای شتر ارای او را یافته و از قوت ممانت ممنوع و در کلیه کار یک متنبه و مجرب گشته گویند. سبب این صورت الم و جوع واقع قبل بر بارش فضل بود و بطریقی تارخ خودش چنین ذکر کرده که حسین بن سهل در سنه ثلث و مائتین مرض سودا غلبه کرد و مشطایان سوادا شد که او مرض مادی بر مریض شده و بواسطه این تغییر در رای او پیدا شده تا آنکه او را بحدید و حبس مصبوط میداشتند حضرت مامون احمد بن ابی خالد را بجای او منصب وزارت داد و وفات حسن بک در دست اهل دی جی بسته شد و عثمان و عایش بدین مرض بودند.

مجلسی بنام اخبار رسالت که حضرت
حق ارفع جاه هر که در اوست
سوی که چنانکه از غمت پاک

و در او در این سفر به این ابیات مضمون

کون یحیی سر عایش حننا کویت یضغ فی اموال الکرم

ایضا فی زبیر حسن حبیره هو الجواد علی العکات لاهرم

و حدیث زبیر و هم بن سنان حین کتاب در ترجمه بن عیسی بن مطروح
اگر خوانند بدان رجوع نمایند و در **خسی** نسخین در اول جمله و سکون فاعله
و بعد از آن نسخین جمله نسبت است بر حسن دانند است از مطلق فاسان

و الحمد لله رب العالمین

ابو محمد حسن بن محمد بن داود بن ابی راسم بن عبدالله بن بزید بن حاتم بن
قیس بن ملب بن ابی صفه الازدی القلی النیر وی وزیر مواله و الامین
احمد بن بویه الدیلمی المقدم ذکره بوده و بتاریخ یوم الفش سیاح عمر بن یحیی
ستولی سند وزارت گشته و او صاحب سمت علیه و کاتب سفیر و
قدر و اتساع صدر بوده و در فیض زمان او در ویش و غنی دکن و غنی
و مخلوط میگشته و او بنایست و ابا راسم و ابی موصوف و بخت ابی
شرید صفوت و موسوم بوده و او قبل از آنکه بدولت خلافت مواله
استشارت یابد بدست خود فاعله و بذات تنگ دلی و گشت و سگی گرفتار بوده

و در این ابیات تان مضمون

الاموت سیاح فاشتریه هذا العیش الاخر فیه

الاموت لذیذ الطعم یا یحیی من الموت الکریه او انقضت قهرام حبیره
و جوت لواخی مالیه الارحم البین شری نقدق بالوفای علی اخیه
و با آفرینتی بود که او را عبدالله صوفی مسکنه اند و قتل ابی الحسین المستطاب
چون ابیات دیگر که در او نوشته از برای او بیک در هم گشت گرفته و
طبع نموده و او را بدان ضیافت کرده و از کدگر منارقت نموده اند و بنده
تقلب در کدگر ملبی وزارت مواله و سفید مشرف شده و حال او از
مضایقه سبت و از سستی برقت انجامیده و رفیق او که جده او ایتناج هم
بوده چون از وزارت ملبی خبر یافته بی تراجی بایستان او شایسته
و در این بیت نوشته

الاقل للوزیر فیه شیهی مقال ذکر ماله شیهی

اگر که از قول لشکری پیش الاموت سیاح فاشتریه

چون ملبی بدان واقف شده مبلغ مقصد در هم بقضای مثل الذین صفون
فی سبیل کتلی حیات سبیل سبیل کل سبیل یابیه و او به ضیافت
در دستار و بعد از آن او را طلب نموده و بختها فاعله مکار کرده اند و توفیق

چنین امر مناسب بدو کرده و از ابیات منسوب به ملبی عهد مصافحه و قیل
لای نایب نیست شعر توانی از تنگ فوق مانیه من الهوی لا عورک المذیه
و در وقت علی الهوی حیات پیش مثل عیشی تم بریده

این دو بیت

ابواسحق مانی صاحب دیوان اشعار و سالی چنین گفته که روزی در غار است و در
 تذکره بودم او در قدر داشت و صفوی زبان در غایت سخن نگاشت و سخن در
 بدین دین و دینیت تمام خدمت عبادی آورد و همه
 گوید برعت بود با نیاه و صفت کرد فی الطرس بیشتر
 غلام کان فی بطن راحه و فی امانه حجاب بسته
 گویند سواد دل را ملوک در نهایت حسن و غایت جمال بود و همی گویند جای دار
 و سواد دل و محبت اولاد با رای زلفت و کاکل او بر دل خود بسته بود و حال
 و خست متعلق آن گشته که زمره از عساکر حضور و بدین بی همان فرستاده و در
 ملتزم و مجتهد شده و همی گویند را مقدم جیش و سردار لشکر ساخته و بهی وزیر پیر
 را خشن شده و گفته او منور اهل مواسست و نادر و غا و این چند بیت مناسب گفته
 طفل برق المار فی جنایات و برت عود
 و یکجا در شب الفار و فیه ان بند و نوده
 ماله ابعث حصیه سیاه و مظهر توده
 جملو قایم عسکر و حاص الریح و منوره
 و بالاخره جناب شکر که در ذکر گفته بود چه که بر کن شایه افاده و مکن چون
 زلفت و چشم و پیشانی مکتوبه و از زخم تبر و شمشیر صد خون بگر حبه خود را
 با من رسیده از جلد اشعار لطیف و وزیر تذکره است **شعر**

نصارت الاجنان لما صرتی • فلما لقی الی علی عیسر و بخری
 القصد محاسن هلی را نهایی بنوده و وادست شریف او بیدال شایه
 عرش محرم الحرام سده امدی و تسعین و نایین بهره بود و در یوم السبت مایع
 فرخ شهاب سده افسین و تسعین و ثلثمائه و در آن طریق و اسطر جت مدامکشی
 و او را بنهاد حمل خود و اندک و در یوم الاربعاء حاضر شد رمضان المبارک پس
 المذکور و در معابر فرشت در مقبره و نخلت مدفن گشته و هماد **و المملکی**
 بنعم بهم و فتح نامه تشدید لام منقوده و بعد از آن بار موده این سینه بجهت المذکور
 اولاً و سیاقی و کرد ان شاه کعه و چون وزیر مذکور متوفی شد و جسد
 او را برین ابیات مرثیه گفته
 یا معشر البشر و دعوه موعج • لا یرقی فرج السلو لیه
 عو العوائی بالوزیر یا شایه • یبکی و ما بعد المدح علیه
 مات الذی اسمی الشی و آره • و العنوه عواد بین یریه
 ادم الرمان بموت الحصن الکبک • سن نقر من الزمان الیه
 فلیعلی منو بویه آشه • یقوت به ایام آل بویه
و الحمد لله رب العالمین
اشعار الحنین بن علی بن اسحق بن السبیل الملقب بقرام الدین اللطیف
 سمائی در کتاب الانساب در ترجمه وادکات که طبعه صغیر بنو اسحق طوس بوده

چنین گفته که نظام الملک از تاجی طوس را دلا و دنا تین آویخت و در وقت
 اشتغال نموده و خدمت علی بن شاهان حاکم بلخ انتقال یافته و کثایت کجاست
 او بنموده و او مدد سال نظام الملک و انصاف و راستی را از وی رسانیده و بغیر وقت
 از او فرار نموده و داستان ملک داود بن میکایل بن ملجوق والد سلطان اب
 اسد سلطان را مستعد مراد ساخته و از ملک شش را به بکایم انصاف و رعایت از او
 ممانعت گشت و ملک را به سلطان السبار سلطان سپرده و گفته که او را بدین فرست
 از صلاح و صدا بدید که مراد موافق صلاح ملک و مال است بیرون نروید چون
 ملک کوراه حکومت السبار سلطان محقق گشته نظام الملک در تدبیر امور و تبحر و کسب
 جمود و بدینیا نموده و برین دیر مدت ده سال در خدمت السبار سلطان درگاه
 بوزارت گزاینده و چون السبار سلطان بتدیر راه ملک پایگاه بجزا از وزیر خلافت
 و جبروت بدل یافته اولاد او بر ملک و مالی از عام نموده اند نظام الملک
 الحسن عقل و تدبیر و دایم دانش و مساعدت تقدیر ملک را از برای فرزند او و جلال
 ملک قرار داده و سلطان ملک را از سلطنت و خلافت سوری انداخته
 و تاج و توجید و حسن مال و فراخ چری و بیکر نموده باقی امات مالی و ملکی
 و اقیام مقاصد دینی و دنیاوی برای صواب انظار نظام الملک منوط و موط
 نموده و بر توفیق مدت بیست سال دیگر مرده و فرزند امام الشهدای مدینه
 از او اعزاز و احترام بسیار یافته و بحالست مجلس خلافت سرانگشته و حضرت

گفته ای حسن مدد از تو را ضی با و که امام المومنین از تو را منی است و هموار مجلس
 حضرت نظام الملک محضت بعلنا شریعت اثنا و هموار با صفا و حقیقت او را
 بوده و این طایفه از افضال انعام و جمال اکرام او حفظ و در حفظ و محصور
 اند سبب کثرت انعام و محبت حضرت را بارز و موقوفه از سوال کرده اند که
 من در خدمت بعضی امرا بودم صوفی نزد من آمد و گفت خدمت کسی کن که ترافع
 و در کار خود را خدمت کسی صرف کنی که او را سک خورده و من این سخن را
 منی ندانستم انفاقی روز دیگرش امیر نگور که من خدمت او میکردم و غریب
 خورده بوده و او را سکها بود که چون سباع در شب تنها بیرون می آید و
 سکها او را تشخیص نکرده از غمی درند پس دانستم که صوفی مدکور از غمی را
 بطریق کثرت معلوم نموده بوده اکنون خدمت موقوفه و در ویش از نایب
 سکهم که شاید بجا بدلی خوا و طفرایم و راه الموفق گویند وی سرگاه
 او از اذنان شنیدی از جمیع اشغال و اذلال ساکت شدی و سرگاه امام المومنین
 ابوالمعانی و ابو النعمان القشیری صاحب امر سالند و در آمدن بی در عظیم اکرام
 و جمل و احترام ایشان سبب نموده و ایشان را بر سپند و مکان خویش جای
 پرورده و دامها را و مساجد و مدارس و رباط نموده و علما را رعایت تمام
 گویند او کسی که نبیا و عمارت مدرسه نهاده و انجمن است و دیگران نامی
 واقف را بد کرده اند و عمارت مدرسه طایفه بغداد در سبب و خیر و اربعه

این کتاب از کتاب
 تاریخ الملک
 نظام الملک
 است

بود و در سنه تسع و عشرين تمام شده و علما و طلبه علم را علی اختلاف طبقات
 در طبقات این جای داده و در عهد حضرتش از بنا این مدرسه عالی توفیق پیدا
 آن حضرت شیخ ابوالحسن شیرازی بود و آنحضرت اول قبول کرده اند و دست
 بست و در شیخ ابوالفضل الصباغ در آن افاده علوم امثال نمود و بعد از آن
 حضرت شیخ ابوالحسن حاضر شده و در نشر کلمات فطیله و تشریح این مسائل شرعی
 یونانی و آثار دین قوم و شرح مستقیم را در قیام و تزیین میکرد و اینها
 ترجمه ای نصر عبدالسید ابن الصباغ صاحب اسامی شرح این صورت تفسیر
 باز نمود ام ایضا نظر کنند که بنده حضرت شیخ ابوالحسن بود حضور صلوات الله علیه
 میردن می آمد و در مساجد دیگر نماز میکرد و چه ممکنه بمن رسید و دست
 اکثر اوقات عمارت این مدرسه منصوب است و حضرت نظام الملک از مجلس
 افاده آنحضرت استماع حدیث شریف می نمود و در سبکه اگر چه من سبک بود که
 استحقاق سماع حدیث درین مجلس شریف ندارم اما بخواهم که منس خذرا
 در مسلک نمل حدیث مسلک سازم و این دو بیت از روایت کنند
 مدائن بن یس قوه دشت شره الصبوه
 کانی و العاصی بکینه موسی و کلن طابثه
 و گویند این دو بیت از ابی الحسن واسطی بود و ذکر او خواهد آمد ان شاء الله
 و لاوت نظام الملک یوم الجمعة مادی عشرین ذی قعدة و ششمان و در جمعه

بنو قان اعدی مدینه طوس بود و در محبت و طهارت حضرت ملک سلجوقی
 متوجه اصحابان بود و در ایام سبب عاشر شهر رمضان سنه خمس و ثمانین و اربع
 چون افطار نمود و بجهت سوار شده و چون از بیاضفت اندکی قطع نمود و بر تیر
 سها و محبه قریب بنهاد و رسید و گفته این موضعی است که در اینجا ملک کثیر از
 معایر رسول صلی الله علیه و سلم در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه نشسته شده اند
 گفتند که اگر کسی از اینها باشد در غیبت بر او بی سبب باشد و در حقیقت
 و اظهار قصد و عزم نمود و حضرت او را طلب نمود و عزم داشت را از دست
 چون حضرت دست دراز کرد و که عزم راستانده کار دی بر دل او زده
 و او را بقتل آورد و قاتل که کشته پاش بطیاب خیمه عید و افشاده و اگر گرفته
 فی الحال بقتل آورده اند و مدافعین سلطان ملک سوار شده بمسک نظام
 و مردم او را تفرقه و تسکین داده و نظام ملک را با صفیان قتل نموده و افشا
 و قتل کرده اند و گویند سلطان فتنه آنکس را بقتل او و سبک نمود و چه
 از طول حیات او و از تصرف او در اقطاعات بخت آمد و چون دولت
 چیده ایشان توانان بود و سلطان جبار و زیاده و پرسی و پنج روز را روزگار
 بگذرانیده و شش دولت او را بهیچ متعلق بن عطیه بن متاعی الکبری الا قی و کرده
 ان شاء الله نظام الملک مردی که دانا و دی بود و بدین ابیات مرثیه گفته
 کسان او بر نظام الملک دروخته فتنه صانعها الرحمن شرف

عزت فلم تعرف الايام قصتها فزودا بغيره من الالف

حکومیه نظام الملک مرحوم بسبب آنکه ابی العباس مرزبان بن خرو و غیره
باین داریست متول شده به ستارایه عدو نظام الملک بوده و در و سلطان
رتبه عالی داشته و چون نظام الملک قتل آمد به ادعای نظام الملک بوزارت
نشسته و مداران علان نظام الملک و رتبه او را مسلک آورد و به پاره پاره ساختند
و این صورت در کتابخانه غفر هم شده و تا بن زمانه ما رسیده و در اعراض
سال بوده و این همان کس است که بر سر قبر شیخ ابوالحسن شیرازی بنا شده و بنام

والحمد لله رب العالمین

ابوعلی الحسن بن علی بن ابیاسیم الملقب بکتاب الجعفی اصله البزاز
الکاتب مشهوره و کاتب جید الخط کثیر الضبط بوده و کتب کثیره خط او در کتابخانه
مانی باقی ثقیل متداول بوده و به واسطه جودت خط او همه کس تحسین و اقبال
آن رعیت تمام می نمود و اندک عا و کاتب اصنافی در خزیده و کرا و کرد و
در شاد و مسالنه بسیار فرموده و گفته که وی در شام از زمانه امامت
کلی بوده و بعد از و نزد و لد او نورالدین محمود کنی در نهایت احترام و اعزاز
و در کارهای بسیار و در ایام این در یک سال شام بمصر منتقل نموده و در آنجا
متوطن شده و در مصر کسی که مثل او کتابت تواند کرد نبود و در آنجا طبع
او شریکی که باطنی فاضل بنشسته بود و مراد نموده و کاران نظیر این را بشود و بی

ایراد میکردم و ای در سده اربع و قتل و ثمانین و خربانه جاسر و مورچه
خنده و رحمت و جوینی بجم هم و فتح داد و سکون باد و شاه من تحتها و بعد
نویسند است بگویند و آن ناحیه کبیره است از نواحی یشابور و جمع کثیر از غایبان
منسوب اند و در کثیر از اوقات این ایات از زاری صحن عراقین است و میفرمود
نیم المراد علی فاسته من لیاثا و الم یفنها
و ترا و فحاسته البی اسمی کان لم یفنها
اینها عذابی و احکام الکفره لقریب یفنها من یفنها

والحمد لله رب العالمین

ابن علی الجعفی بن علی بن زید الکرامی البزاز صاحب الامام
رحمته عنهما و کاتب مشهور و درین حضرت امام و حافظ و بسیار بوده و او را نسبت
کثیره در اصول فقه و فروع آن نزد فضلا و وقت مشهور و متداول بوده و او
مسکون حکام و عالم بعلم حدیث بوده و در جرح و تعدیل و تأیید در غایت
اعتان نموده و از و جم کثیر از علماء از فقه نموده اند و در سده ختم قبل ثان
و در سینه و ثمانین و ثانی اشبه به جواب بکار رحمت الهی مجاور شده و در کتاب
بی بی کاف و در جلد و بعد از آن بمصر منتقل شده و بعد از آن بمصر و بعد از آن
سین مهند نسبه بکرامی و آن یشاب غلط است و او مدبر این کتب کثیره
و این لطافاتی است معرب ساخته اند و او بواسطه آنکه کرامی فرزند بوده و بران

حضرت قاضی حنین در کور مدفون گشته و قبر او آنجا مشهور است **ابن قریه** آنجا
 حککان در کتاب فوائد السوءیه که جناب الشیخ الحافظ زکی الدین عبدالعظیم المندرجی
 جمع نموده و دیده ام که در سست عشر و عشره متوفی شوال از خط حافظ مذکور است
 صورت را نقل نموده و همچنین از حافظ مذکور منقول است که حضرت امام فرار
 بغوی را زود از ش متوفی شد از زیارت او اصلاً چیزی نگرفته و آنحضرت
 بموارد آن خشک می نماند خوش نموده و آنرا او را بدین نوم کرده اند **ابن**
 نان و مویز بخورد **فرا** نسبت است بعل فر و بیها و فرا پسین است **ابن**
وبغوی شیخ باموحد و غنی منجد و بعد از آن دوا نسبت است بیلد از
 دوا سان واقع میان مرد و مرآت عیال لمانع بشواریع باموحد و سکون
 غنی مجید و ضم شین مجید و بعد از آن دوا سکان و این نسبت شاذ و بر خلاف
 قایم است مکنه! قال السعانی فی کتاب الایات **والمحدثه رب العالمین**
ابن علی الحسین بن شیب بن محمد البیاضی الفیاضی فی **ابن علی** که از شیخ
 اند فقه نومان از بی بکر قال المردزی **ابن** حضرت قاضی حنین و حضرت شیخ ابو محمد
 جوسنی و امام الحرمین نموده و مسایل فروعیه ای بکر حد و مصری را شرح نموده
 که بجزیه جاسیه از امام شروع این فایق است **ابن** که حضرت امام قال و قاضی ابوالطیب
 الطبری و غیره از این شرح نموده بوده اند و کتاب تحف الی البیان فی التفسیر
 شرح معتبره مفصل نموده و آن قلیل الوجود است و از تالیفات او کتاب مجموع

که حضرت ابی حامد امام محمد غزالی در کتاب سبط ارباب نقلها نموده و او کتابت که
 در آن طایفه عراق و اصحاب خواص از اجمع نموده و اسباب مذنب و روشن
 ایش را مستقلاً بیان نموده و او در زمان خودش رخصت نموده و
 وفات او در سنه ثمانین و اربعه بوده **رحمته** **ابن** بکیر سن مملوک سکون
 یون و بعد از آن جم نسبت است بسنج و آن قریه بکیر است از قریه مرو

والمحدثه رب العالمین

ابن عبداللہ الحسین بن الحسن بن محمد بن علیم الفیاضی فی المودع
 وی در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانه متولد شده و به بخارا رسیده و در آنجا
 حدیث شریف از ابی بکر محمد بن احمد بن حبیب و غیره میخوانده و اند فقه اراکی بکیر
 دای بکر قال نموده و بعضی اندک زمانی در ماوراء النهر مرجع الیه علم فقهی و امام
 دانش و فقهی گشته و او را در مذنب و جود حسنه بود و در فقه بکر روایت
 حدیث میخوانده و از آنحضرت الحافظ الحاکم و غیره روایت حدیث میکرده و وی
 در جمادی الاولی و قبل رطله لای سنه ثمان و اربعه متوفی شد **رحمته**
 او بخارا و جلیع مذکور است **والمحدثه رب العالمین**

ابن عبداللہ الحسین بن محمد الوافی المرقطی الحاسب وی در علم فقه
 و حساب امام و متکد بود و او را تفسیر کثیره و تفسیر در نهایت جود و تفسیر
 زواریب دانش مقبول بوده و سماع حدیث از اصحاب سبائی علی بن ابی طالب

نموده. و از نو حکیم عبدالله بن ابراهیم الخیرنی صاحب الطیغ فی الحساب الطیب
 الخیرنی استیج حدیث کرده. و او در علم حساب و فواید شیخ خیریه است و
 از او جوید شریف و صحیح و مضامین و بی خلوص کثیر استیج یافته. وی در بغداد
 در ذی الحجه سنه ۸۵۰ هجری وکیلین و در بغداد در واقعه بسیار سیر رتبه شهادت یافته
البیاض قدم ذکر. **و القوی** منیع و او در تشدید نون نسبت است چون آن
 قریه است از اعمال قسطنطنیه و غن من بنده احمد کلکان کنه وی رحمه الله
 از آن قریه بوده **و الحمد لله رب العالمین**
ابو عبدالله الحسین بن نصر بن محمد بن الحسین بن القاسم بن حمیس بن عالمی
 بابن حمیس الکلبی الموصلی الحسینی طلبت براج الاسلام مجدالدین فی التفسیر الشافعی نوی
 اخذ فقه از حضرت ابی حامد امام محمد غزالی و غیره در بغداد نموده و در جبه
 مالک بن طلق متولی قضاء و مهات علیه شده. بعد از آن بموصل رجعت کرده
 و در آنجا ساکن شده. و تصنیف کتب کثیره نموده. منها مناقب ابرار علی سکنه
 رساله العیثی و مناقب الحاج و اخبار الممانات حافظ ابو سعید سماعی
 رحه الله در تاریخ خودش ذکر کرده. و بزرگوار بسیار نموده. و حمیس
 اعلی و بوده. و ابو عبدالله مذکور در شهر ریج الاوقیسه الشین و حمیس و حمیه
 متوفی شده. رحمه الله **و الجندی** بضم جیم و فتح نون و بعد از آن نسبت بحسین
 و آن قریه است قریب بموصل مجاور قریه که در عین مشهور بین القیاره و آن

اب سعد فی است که اصحاب امراض قلع و راح ساد و از آن متبع اند و آن سرود
 قریه در بموصل واقع است و جبهه اقرب است از عین قاره. و جبهی انصا
 نسبت بحسین و آن قریه کثیره است از قضا. و کلبی منیع کاف و سکون عین
 مملد و بعد از ما موصود نسبت بمکی کلب و آن جبار قریه است نمی و آنم که از
 بکدام منسوب است و موصول موقوفات محتاج بکثرت **و الحمد لله رب العالمین**
ابو عبید الحسین بن منصور الحلج الزاید المشهور. وی از مدینه
 بعضی عن توابع دار الکلمه شیره از بوده. و در واسط و عراق نشو و نما نموده. و بهشت
 اب القاسم حنیفه بخدی و غیره از ارباب سالت صاحب بوده. و اعتقاد و نام
 در آنحضرت محبت است. بعضی در تعظیم و تکریم او سالت تمام نمایند. و بعضی
 در انکار و کفر او ابرام بلا کلام کنند. آما در کتاب مشکاة الانوار حضرت ابی
 امام محمد غزالی فضل طری در شان او دیده. ام که الفاظ صادره از وی مثل
 ان الحق و قولی نیست جی سویی و غیره کلمه اعتبار نموده. **و بعضه** جمع احکام
 که عمل شرع از آن آتی و تحریر است مبرر بجمها و جمیع حمل نموده. و گفته که آنجا از
 صادر شده از نو محبت و شده توده. و از نهایت مودت و شرف نموده
 یقیناً بوده. چنانکه گفته. **آما من اسوی من اسوی** اما من رومانی جلیسا بدنا
 فاذ ابصرته ابصرته. و اذ ابصرته ابصرته. و بالجلو حدیث آنحضرت
 طویل و قشیه او مشهور و عمل است. و او متولی مسجد کوفه بود و بعد از آن

واد با حضرت ابوالعاسم حید بغدادی و من فی عبودت مصاحبت و محالطت
 می نمود و اکثر علماء و بابایان خزان او فتوی دادند و از باب العباس ابراهیم
 از خال حسین منصور سوال کردند که گفت ای ابو حسن غفری و مستور است و من
 شان او چیزی نمیگویم و از در مجلس عابد بن العباس و وزیر الامام المعتمد شیعیه
 بحضرت قاضی ابی عمری کشته بود و بانس موافقت ساخته اند و بابا حنفی و
 قاضی و من کن مد من القهار فتوی نوشتند و حسین بن منصور بر حید
 نظری نمی و دی عالم و لایکل حکم آن تا او علی بن یحیی و انا عتقاد و الامام
 و خلیفه السی و تقبیل الاله الاربع و قید العشره من الصحابه رضوان الله علیهم
 الصفات می نمود و گفت از کتب من کتاب بیت در حدیث و سوره فز و در
 صفات و اعتقاد من از آن منسوب و معلوم است و میگفت نامه اثباتی و می
 و لایزال این کلام تکرار می نمود و ایشان کوش می کردند تا آنکه نقطه و نوشته
 خود را شکل ساخته و از مجلس برخاستند و حسین منصور را سپید و دند
 و عابد بن عباس و وزیر خیر او را با وی فی المجلس نوشتند با صورت فتوی
 خدمت شسته بر نسا و معتمد جواب نوشت و اگر فضاة السلام او انشا
 او را بجا حب شرط یعنی عس حیا و سپارند که او را هرگز نماند زند
 اگر نیز ده هزار نماند و دیگر زند بعد از آن کردنش زند و وزیر مذکور او را
 حلا و نمود و بدو گفت آنچه مقدمه را فرمود و و گفت اگر شارا لیه لطیف

این کتاب در کتابخانه
 حید بغدادی است
 و در آنجا
 نوشته شده است
 و در آنجا
 نوشته شده است
 و در آنجا
 نوشته شده است

حید بغدادی
 و در آنجا
 نوشته شده است

مقدر حاکم نشود و اول دستش بر می بعد از آن پایش بعد از آن پستی دیگر
 و پایش بعد از آن گردش بر می و بدنش بر می و اگر با تو خطه کند و
 که بد و جد و زرات را از سر سرخ و سفید معلومی سازم تعجبی قبول نکنی و
 از عقوبت او کوتاه نپازی بعد از آن شرطی او را بدیال خود برد و صباح
 یرم الشک ثقت عین و قبل راجع عین و فی القدر سینه شمع و لکله و او را از مجلس
 بیاب طاق او و و در عودم اناس خلق عظیم در جامع شدند و حلا و او را
 تازیانه زد و او را گفت و جوابی نداد بشد رسیده بر کت و مار بین
 خود خوان که مراد نصیحتی است که بدان فتح قبطیه میشود و شرطی کت بر آن
 گفتند که که تو امثال این فغان خواهی کت و مراد باین نیست که ضرب ز تو بردم
 شرطی چون از ضرب ملاج شد اطراف سیرج او را قطع نمود بعد از آن گردش
 از بدن جدا ساخت و وجه مبارکش را بر نماند چون او را بدن او خاک شد
 انرا او را جدا نهادند و سر مبارک او را بر کتار جبراز و آرا و بختند اما اصحاب آن
 با خود می گفتند بعد از چهل روز وی خودت خواهد نمود و اتفاقا در آن ایام
 و جد با فرط زاده شد اصحاب او دعوی آن میکردند که این شورش
 و بر پا می آید و جد بواسطه آنست که خاک بدن مبارک او در جد ریخته
 شده و بعضی اصحاب او می گفتند که مقتول شده و شیه و مثال او بود
 که را جدا جهور شا و تمثل شد و اکنون در مود است اما حاصل شرح حال

و کرامت ایشان سپیدی نمود و شود و امانه الحوق و چون این مقدار
و کرامت گذشت و از او را که فضل محضی که مستحق کثرت حال ایشان باشد
ایراد نمود و نمود و تا این کتاب یکبارگی از ذکر ایشان خالی نباشد
پس بگویم شیخ و استاد من عالم دین ابو الحسن علی بن محمد المحدث بن ابی ثمره
انجری در تاریخ کبیر خودش سی کمال از ایشان ترا تاویل نموده و اظهار
و بطن کلام در آن نموده و در هر سال از ایشان ظاهر شده و ثبت نموده
درین کتاب اختصارا و اینجا را یعنی از آنها نقل نموده شده و از این آثار از اول
ایشان در سنه ثمان و سببین و هشتاد و سه و آنکه طایفه از قرامط
بسوا که در مکتب و نهضت نموده و از میان ایشان شخصی اظهار عبادت و
و ثبات نموده و روزگار بطاعت و تقشیر میگذرانید و از زبیل یکی کسب
معاش خود نموده و او بگری برده و مدت مدید بر غلط مذکور سابق و عالم
و انس را با ماست یکی را بل میست و دعوت میکرد و خلق کثیر دعوت او را اجابت
کردند و مردم ناموا اعتقاد آورده و ذکر ایشان بسوا که گذشت شایع شده
و آنچه در سنه ثمان و سببین و هشتاد و سه و آنکه شخصی از قرامط معروفی سید نجابی
بحرین ظاهر شد و جماعتی از اعراب و قرامط بر او جمع گشتند و او را از
صفت نبوت انجاسید و حوالی خود را از قریه مواضع پیش آورده و اقرار گشت
روز بروز استقامت یافت و چون بحوالی بصره رسید مقصد خلیفه جده وضع او

در بیان ذکر قرامط

شکری تقدم و سر داری عباس بن عمرو العقیلی از آنکه دانید و بعد از تحقیق مجاریه
انکسار و انذار بر عباس افتاد و او که آن عکس را با ما رسیده عباس مشارب را
ترجمه کرده اند و ابو سعید مذکور تمام سیرانی را بکلی آورده و احوالی نموده و
عباس را بکنه داشت و ازین صودرت در آن وقت صحیح و ثابته و یقین
قبایلین بصره و البحرین واقع شده بعد از مدت ابو عباس با اطلاق نموده
گفت برو بصاحت آنچه دیدم بگو و ابو عباس در رمضان سنه مذکور به بغداد
در آمد و بین مدی معتمد حاضر شد و ملکات با گشت و از غنیمت خلعت سرور
بعد از آن قرامط در سنه ثمان و سببین و هشتاد و سه و آنکه طایفه از میان ایشان
و عکاس بنی عباس محاربات و مشاجرات کثیره روی نموده که شرح آن طویل
درین اثنا خانومی از خدام ابو سعید خیالی مشایخ ابو سعید را در حمام بقتل
آورد و ولدا و ابو طاهر سلیمان بن امی سعید مذکور را قایم مقدم پر شد
و در زمانی که ابو سعید بقتل آمد ریخته و قتیف و سایر بلاد بحرین سیستانی و سقایی
بود و در سنه احدی عشر و ثمان و هشتاد و سه و آنکه ابو طاهر سلیمان مذکور قصد
بصره کرد و جمعی از وی بکینه و پس بران تصاعده نمودند و چون اصحاب
بصره را دیدند یکبار برایشان صولت کردند و متوکی ببلد را بقتل آورد و شمشیر
در میان مردم نهادند و جمعی از ایشان هزار خلاص شدند و اکثر کشته گشتند
و ابو طاهر بود و شبانه روزی اقامت کرد و تمام اموال و جرات مدینه را

برون آورد و بمنازل خود حمل نمود و بعد از آن منزل خویش نمود و فرمود
 و لا يزال جرمه و انفسا و با و و سکنه و با و بود و مرا هم سب ابرار
 و مرا هم قتل و احوال میدم میساید و تا سینه و غنایم در موجب غافل بود
 درین سال حج متوجه زیارت کعبه سفره شده است و از نظر و بیجا است که زانیه
 و انجمن ایشان اینها نموده در یوم ترویج حج رسیده جمع اموال و جهات
 حج را به سبب و غارت بر عا که خود مشرق ساخت و ایش را با کلیه
 حوائی هم و مسجد الحرام و من است کعبه مشرفه بکلی آورد و حجر الاسود را از محل خود
 قطع نموده بجزرستان امیر کوکبا را بفرستاد و ایش را بیرون آمد و مسافران
 ستان که عظیم صورت پذیرفت و اندام برایشه و ایش را بانه بکلی آورد و
 و باب کعبه را قطع نموده و شخصی را با او فرستاد که نیز باب را قطع کند انحن را بکلی
 ارفع با سبب این اتفاق و کعبه کعبه را بر کرده بر صاحب خود قسمت نمود
 و کشته بسیار در چاه زخم انداخت و باقی قتل هم را در پیش باطل و کفن و دفن
 نموده و در راه کعبه را غارت کرد و متوجه شده چون این صورت بعد از مدتی
 صاحب نشسته اتی و کر رسیده و در کتب می شکل بر طاعت و لغت و تدبیر و تشبیه
 اظهار نمود و نموده بین عمل که در ای ایاری شیت و دعوات دولت مکنز
 و الحاد را با نماز شتی اثبات نمودی و اگر تمام اموال اهل کعبه و حج را صاحب
 باز مدتی و حجر الاسود شریف و کعبه کعبه مبارکه را باز بجای خود نیاردی من از تو

در وقت قتل و غارت
 و اموال کعبه
 و حجر الاسود
 و کعبه کعبه

در دنیا و آخرت بری خواهم بود چون این مکتوب بدو رسید اعاده جلال
 و استعاده با عجب ممکن بود از اموال اهل کعبه و حج نمود و کتب با بر کوفه و با بر
 با و دویم و بچکم ترکی حکم نموده و عواقب جهت رجوع الاسود و بنجانه نزار و بنار
 خالص میداد و او قبول نمی نمود و درینوقت بعزرت باز فرستاد و بچشم شیخ
 من چنین گفته که در خامس و نیا لشکر و قتل و نیا الحی من سینه المذکور و در ایام
 خلافت الطبع در حجر الاسود بیکان شریف خود مرد و شد و در زمانی که از کعبه
 سفره سحر می رود سرشته در زیران خاک شد و چون بک آوردند یکشته ضعیف
 باستانی از ابدان مقام مبارک رسیده این غیر احمد کلکان چنین گوید که کعبه
 شیخ و اسامه امیر الاشراف در انفا کتب مهدی برامط و برین بیان در باره
 رجوع الاسود و ما بعد از شسته سپنتیم و مطابق من ارمیت چه همه رجوع کرده
 اشن و عزن و ثمانی متوفی شده و رجوع الاسود در سینه و ثمانی و ثمانی
 واقع شده و این معنی بعد از دعوات مهدی سینه سال صورت پذیرفته و این علم
 و شیخ من که چون قرامط از او رجوع الاسود کردند از کوفه حمل نمودند
 و در جامع کوفه از او خسته تا آنکه مردم بیند بعد از شستن کعبه مشرفه حمل نمودند
 و بقتل شد و بیست و دو سال حجر الاسود نزد قرامط بود و در حجر طاعت
 مرا از طاعت و اقامت متروک و معجز بود و باقی الاشراف که یکی که حجر الاسود
 رو کرد و ابن شیره و کان از خواص ابی سعید جنبی بود و شیخ فاضل الاشراف

سه شنب و ثلثه جنین در کرد و که چون فراموش رسیده و در شجرت
 تیر در آورده و مالک آن شده و جعفر بن فلاح نایب حضرتین را بسل آوردند
 چنانکه در ترجمه جعفر مذکور شرح آن محله مذکور شد و بعد از آن عسکر فراموش
 بفرستد و بطریق سره بعین الشش بزدل نمودند و اصحاب مصر بحار ایشان
 بیرون آمدند و میانه ایشان محاربه عظیم واقع شد و اکثرب بر فراموش افتاد
 و از آنجا رجعت نمودند **الفصل** اخبار ایشان نسبت به سلام و سپهرین و واضح
 قبل از ایشان و بعد از ایشان کسی واقع نشده و نخواهد شد و ایشان اکثر بلاد
 اعراف و حجاز و بلاد شرق و شام الی بابا مصر و تسجید بقرن در آورده
 بودند و ابو جابر مذکور در سده اثین و ثانی و ثلثه و مستقر شده و **قرطبی**
 کبریا و سکون را و کسر هم و بعد از طار مملکت است و الوصله تعارب بطن ایشان
 بعضی زنجیره فطرس درج را محوطه گویند و ابو جابر مذکور فیض العاد صغیر الحینه
 اسم اللون کریم المظفر و بعد از کس او را قریبی گفته اند و قد ذکرنا فی کتابی کبر
 ابی قحطانی قضا طویلا من احوالهم فی کتاب کشتن از اباطینه و اما جاتی من خیم
 و تشدیه المزن و بعد از املت با مؤصده و این شبهه است بجایه و آن لیده است
 از اعمال فارسی منقل است به بحرین قریب بیرف و فراموش از آنجا نیا در بخت
 در آن مستقر اند و الا حاکم و فتح حمزه و سکون حارمله و بعد از آن سین مملکت
 و بعد از آن الف تمه و و و و آن کور است از ناحیه مذکور و در آن مواضع

و با کینه است و جابیه مذکور و وجوه و قطیف از آن بلادند و اجماعی می
 کبریا و سکون سین و جیتی نویسی است که بر یک پاشیده و او را پاشیده
 باشد و چون یک در آنجا صلب شده باشد از آنجا نیا و چون این
 کینه و الاحاسات از بخته برین اسم موسوم گشته و احسا علم او شده و **و اما**
 جوری در صحاح اللغه چنین گفته که این پدی است و منسب از آنجا می گویند
 و از هر کسی که بحین را بقتیه بحین بیاورد آن گویند که در ناحیه آن پدی است که میانه
 آن پدی و بحر احمر عظم ده فرسخ است و پدی مذکور را سه میل در سیر مبر
 کرده اند و آب آن سرون نمی بزد و در آنجا و **و اما** این نواحی بکلیها با و **است**
 و منقل است به بری که منقل است بجای از کجای و از کجای ساحل بحر است
 که منقل است بحین و منقل قریب جزیره قیس بن عمره است که عوام از اکیلی گویند
 و در وسط بحر میان عمان و بلاد فارس واقع است و در آنجا و غیره از آنجا
 درین ناحیه واقع است و الله اعلم و **و اما** ابن المقفع و او عبدالله بن المقفع کتابت
 که بلاغت و فصاحت شهره روزگار بود و او را در سایل و بیه مقبول است
 و او را اهل فارس مجوسی بود و بر دست عیسی بن علی علم سلاح و منقول
 و عیسی سپهان شده و زود او بخت کتابت قیام پیچوده و در آنجا
 او کشته و از کلام اوست و **و اما** ابن المقفع و او را علم احط رو یا قفاضت
 ثم غاضت غلامی نظاما ولیست غیره کلاما و این الهیتم بن عبدی که از آنجا

نزد عیسی بن علی آمد. و گشت محبت اسلام در دل من پدید آمد. و بخوام که بر دست
 تو سلمان شوم عیسی بدو گفت می باید که این صورت بپذیرم. و وجود نامی باشد
 روز دیگرش ابن المقفع را حاضر ساخت و طعانی حاضر کرد. و ابن المقفع طعان
 میخورد. و بر عادت خویش رفته با خود میگردید. عیسی بدو گفت تو بر عزت
 اسلامی و زمره خویش بنگر و می گویم که شب خواب بکنم. و بر دینی از خود
 باشم. چون صبح روز دیگر شد بدو دست وی بشارت اسلام مشرف شد.
 و ابن المقفع با فضایل کثیره مستم بزمه بود. و حاجت حکایت کند که ابن المقفع
 و مطیع بن ابیاس و یحیی بن زبیه و درین خود بزمه بود. و الحاد مستم بودند.
 و بعضی گفته اند که عیسی است که حاجت خود را از او میگوید. و مهدی بن منصور
 خلیفه گفته که کتاب زنده می دیدم الا که اصل آن سخنان ابن المقفع بود.
 و اجمعی گفته که ابن المقفع تألیفات در غایت حسن نمود. و از خود در تألیفات
 که در آن فن مثل آن کتابی تألیف نشده. و همچنین گفته اند که ابن المقفع پرسیده
 ترا ادب که تعلیم و او گفت نه من هر چه از غیر تکی می دیدم قبیح آن میگردم.
 و آنچه می دیدم از آن اجتناب و بفرمایند و می گویند ابن المقفع خلیل بن احمد
 صاحب جروض ملاقات نمود. بعد از آنقرنی بخلیل گفته اند. ابن المقفع را
 چون در یکی کشته علی بن عثمان را دیده باقیم. و از ابن المقفع پرسید. و اندک خلیل
 چون باقی گفته عثمان را از علم بیشتر دیدم. و گویند ابن معین است که تألیف

کتاب بخلیل و او می نمود. و گویند او تألیف نمود. و بل الف فارسی
 بفری ترجمه نمود. و کلامی که در اول کتاب بخلیل و او می نمود. و بل الف فارسی
 از سخنان ابن المقفع بدو که و عبدالله بن المقفع حواره. و جو سنان بن معویه بن زید
 بن المطلب بن ابی حمزه امیر بصره میخورد. و ما در او را و ششم میداد. و او را ششم
 بن المقفع میخورد. و این لفظ از او بسیار صادر می شد. و تا آنکه اعلام منصور
 خلیفه سلیمان و عیسی بن ابی حمزه علی بصره زول بینانید. و ایضا گفته اند برادر خود را عبدالله
 بن علی را از جانب امیر المومنین منصور امان و اطمینان دهند. چه عبدالله مدکوبه
 امیر المومنین منصور غریب نموده طلب خلافت جده میخواست و کرده بود.
 و از ابو مسلم خراسانی که از جانب حضرت امیر المومنین برقع او آمد. و اندک گفته
 زور برادران خود خرقا علی بنش می شده بود. و با سپستان برادرانش سلیمان
 و عیسی حضرت امیر المومنین از سر بریده او گفته شده و از امان سر از آن کرده اند.
 و مکر کرده که او را امان نامه دهند. و این واقع در کتب قاریج مشهور است.
 و منصور از امان آن درین محل که کلام و سخن بران پختنی است. و بخوان
 سلیمان و عیسی بصره می رسند عبدالله بن المقفع را می بیند که امان نامه نگاشته
 با جهر از جانب امیر المومنین منصور نویسد. و پیش از این گفته شد. و بدو که عبدالله
 بن المقفع کتاب عیسی بن علی بود. و سارا امان نامه بخلیل تمام علی نمود. و جمله
 اصول این بود. اگر امیر المومنین بهم خود پیش عبدالله بن علی عذر نماید زمان

اوز و مطلق باشد و دو باب او وقت و جید و اما او او را و اند و است
 مسلمین از او محلول و مبروک بوده ابن المتق کتبت این نزد و طلب استخوان بنید
 چون اهل المومنین حضور در آن مطلق شد این صورت او را بسیار ناخوش آورد
 و گشتن این را که نوشته کنند شخصی است او را عباد بن المتق گویند او نوشته
 فی الحال سنین بن معویه مدکور متولی بصره نوشته که ابن المتق را بقتل آورده
 و حال که سفیان بن عباد در غایت عداوت و بغضت بوده این امر غایت
 شود و روزی ابن المتق بدخول مجلس سنیان استخوان نمود و او را تا پیش
 سر و تا آنکه حاجت از پیش او ببرد و نوشته اند بعد از آن او را از آن داد و ابی
 در آمد و او را بگو و بگرفتند و در آن حجره او را بقتل آورد و و سر و پای دیگر
 ابن عیاضی گفت چون ابن المتق نزد سنیان در آمد یکت از در حق ما در من
 بگفتی میدانی گفت از تو سؤال خدا میکنم که مرا مان داده بگفتی و از سر خود
 بر خیزی سنیان گفت ما در من شک کرده ایم اگر ترا بسیار شکستم بعد از آن
 اگر کرد که توری بنایت ناپخته اند اطراف او را عضو اعضا می برید و اند
 شوز می انداخته اند و او ناظر بوده تا آنکه تورا بر پیشان خود نشانداده اند
 و سرش بر گرفته اند و در شاد این احوال سنیان بدو میگفت که ازین فضل که
 از من شریقت صاف می شود مرا اشم و گناهی نیست چه تو زدن می و افرا کجاست
 میکنی بعد از آن سنیان و عیسی بن متق را سر چیده بستند تا فتنه کنند چون

در سنیان جبه سلام داخل شد و دیگر بیرون نیامد بعد از آن اعمام حلیه حضرت
 حلیه از او درین قضیه شکایت کردند و او خواستی نمودند حلیه سنیان را
 سنیان بدو بان عداقت احصار نمود و ایشان اقامت شود و نمودند و شود
 گشته ما دیدیم که عباد مدکور در سنیان در آمد و دیگر بیرون نیامد بعد از
 اهل المومنین بنیو و گشت اگر من سفیان را بعین بدین شهادت بگشتم و ابی
 ازین در و داشت رست کرد و بنایی که در عتب او بود بیرون آید من شمار بعضی
 خون سفیان بگشتم باید شود و با یکدیگر از شهادت رجعت نمودند و عیسی بن
 ازین صورت دانستند که قتل ابن متق باذن و صلاح اهل المومنین بود بخوبی
 ابن المتق می و شش ساله بود که بقتل آمده و ابن بیثم من عدی که که ابی
 سنیان مدکور را بزال استحقاق و بجهت پیوسته و چنانکه گویند سنیان بخیر
 بزرگ داشته و چون نزد او پیغام در می آمد اسلام علیکی میگفت
 و مرادش سنیان و عیسی او بود و ازجه اظهار تمیز میگفت شخصی در قات کرد
 زنی و شوهری که داشته و و جنشش کند عدم دانست او را با صاحب مجلس انظار
 گویند سنیان روزی که که من از سکونت مرا بپشیمان شدم ابن المتق گفت
 بلائی نیست منت تو را ن براهشمان شوی روایت دیگر با در یکی چون کسی گوید
 بن علی جبهت امان برادرش عباد بن علی بن عباد بصورت زول نمود و ابی متق
 گفت بروند و سنیان و در آمد که ازین بگو گفت نزد سنیان غیر مراد است که

او با من بیست و من ازو میرسم عیسی گفت برو که تو در مانی ان المسیح
انام نزد او رفت و با او جان کرد که گفتیم و گویند سنبلان او را در چاه
با خود انداخت و چاه را بسک پر ساخت و او را گویند او را در حمام انداخت
و در حمام را بر پوست و او در آنجا از غارت بگذاشت این صاحب
ابن مغز ابو المظفر یوسف الراعی سبط شیخ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
الراعی المشهور در تاریخ کیه خودش سخی حراة الزمان چنین گفته که اخبار این
المشغ و آنچه برود جاری شد از قتل در تاریخ پسته خرم ربیع ماه بوده
و از عادت ابو المظفر آنکه هر قدر سال را در آن سال ذکر میکرد پس این
صورت دلالت بر آن میکند که قتل او در سنه مذکور بوده باشد و ذکر
در کتاب اخبار البصره گفته که قتل ابن المشغ در سنه اثنین و ثمانین و بیست
و نه بود و درین مقامی نیست که سلیمان بن علی مکرور در سنه اثنین
و ربیع و نایه متوفی شده بود و حال آنکه ما ذکر کردیم که سلیمان با اتفاق
برادرش عیسی طلب خون ابن المشغ از سنبلان طلب نموده و آنرا اعلام
مطافه کلام آنکه تاریخ قتل ابن المشغ علی اختلاف الروایات در سنه
خمس و ربیع و یا پیش از آن یک سال و دو سال بود که ما اثر نامشکون
با علاج و جانی اجتماع و اتفاق ایشان صورت پذیرفته باشد چنانکه
حضرت امام الحرمین ذکر کرده پس از آنجا غلط کلام حضرت امام الحرمین

خام میشود و نیز ابن المشغ سرکار عراق مبارقت نمود و مقیم بصره بود
و در بلاد عراق تردد مینمود و منی با او میبود مسافرت با او میکردند
باشد و نیز در ایام اجتماع ایشان بغداد موجود نموده و چند بار در زمان
مضور در مدت خلافت او انشا پذیرفته بلکه در سنه اربعین و نایم
انداخته و در سنه سیست و ربیع و آن نزول نموده و در سنه سیست و ربیع
انام و اکمال فرموده و این بغداد بغداد قدیم است که بر جانب غربی و غیر
بین النوات و الدجله واقع است که جابر فی الحدیث المروئی عن رسول
صلی الله علیه وسلم و این حدیث همان حدیث است که خطیب ابوبکر نقض
در اول تاریخ کبیر خویش ذکر نموده و بغداد در زمان اجتماع ایشان بغداد
جدید ثانی است که در جانب شرقی دجله واقع است و در آن بیت و دو
خلافت منبیاست و این بغداد پنجمین سال بعد از ابن مشغ ایجاد و اتفاق افتاد
و المسیح بضم هم و فتح قاف و تشدید فاء و فتحها و مداران عین مهمل است
و اسم مشغ را دو وجه بود و بواسطه آنکه حجاج بن یوسف ثقفی در ایام تولیت
خود شش رجوع و فارسی او را تحصیل خراج فارس زیاده بود
و این دست مال خراج را ذکر کرده بعضی از آن تصرف نموده بود و در ستره او
را سپیدان او را تنبیه نموده دست او را متشخخ و شک کرده اند
بود از بخت او را مشغ گفته اند و گویند او را خالد بن عبدالعزیز

اثنی و کرده بعد از آنکه چون متولی عراق شد و او را تعذب نموده و الله اعلم
 بحقیقته حال ابن کبیر در کتاب ثقیف اللسان گفته و متنی بکبر قاضی است به مشار
 صانع فضل و ارجح آن بوده و قتل بکبر قاضی حج فقه متبع قاضی است
 و آن چیزی که از بزرگ فرما مثل زینل پس آمده اما عود یعنی دستدار
 اما متبع قاضی قاضی نزد علما مشهور است بنده پس مترتب برین مترتب
 ثابت شد که ابن المتبع احد ائمه مذکور نیست و گوئیم می تواند بود که حضرت
 امام الحرمین از ابن المتبع ابن متبع فرمائی اراده نموده باشد که دعوی بوی
 نموده و اظهار توکم کرده چنانکه در ترجمه او در وف عین ذکر شده چه اسم
 عطا بود و بکاتب درین اسپک کتاب المتبع را نصیب ابن متبع گردانیده
 و خوب و غلط از کاتب صادر شده باشد از حضرت امام بازرگانه و درین
 مستقیم نیست چه متبع فرمائی خود را هم در سه نش و تین و نایه بصل آورده
 و علاج و عیانی را ندیده و اگر خواهم که کلام حضرت امام را تصحیح کنم بگوئیم
 مذکور و جمع شده اند ثالث را ابن سلیمان اعتبار باید کرد و چه وی معاصر
 و جانی بوده و امور او با تمام مبنی بر عقوبات و تدریس است بوده
 و جمع از باب تواریخ ذکر او کرده اند شیخ بن خالد بن ابی البرکات در ترجمه
 بکبر خود شیخ در سینه اشین و عزت و ثناء فضل عظیمی در باره او ذکر کرده
 و این تیره از آنرا اختصار نموده و آن فضل محض اینست که او بقیع محمد بن سلیمان

ذکر ابو محمد الشافعی

المعروف بابن ابی الفراق درین سال گذشته شده و سبب قتل او این بود که
 احداث در مسجد در تشیع و شاخ و عول و غیر ذلک می کشید نموده و این متنی
 از ابوالقاسم حسین بن روح الهندی تلمیذ امامیه اباب طاهر شده بعد بنده
 ابن شلفانی راجعه یافته اند و یی عود رفته و در اینجا دستور و مستور
 گشته و مدت مدید در اینجا بر بموجب بسر کرده بعد از عینی مدتی بعد از مدتی
 و از طاهر شده که دی دعوی بوی و دار و گوشت انجبین بن قاسم علیه
 بن سلیمان بن و سب که وزیر مستدربان بود و پسر بطام و ابراهیم بن احمد
 ابی عون و غیر هم و او را جمیع بوده اند و در ایام ابن ملک و وزیر مکه باشد
 طلب نموده یافته اند آخر در شوال در سینه اشین و عزت و ثناء شلفانی
 طاهر شده ابن ملک او را گرفته و حبس کرده و غارتش را بخار و غارت
 رفته و در خانه او کتب است جمعی که بر نوشته بوده اند و بر مذنب وی
 ساکت و مذهب بوده اند یافته اند و در آن کتابات او را خطاب بلفظ کرده
 بوده اند که بشکلی که در بیان خطاب می کنند و رقیع و کتب مذکور و این
 شلفانی عرض کرده اند که او را کرده که خطوط مریدان و مخلصان مست
 عید این از آن تیرا کرده و اظهار اسلام نموده و ابن عیون و ابن عید و پس
 نزد خلیفه اختصار نموده اند حضرت خلیفه هر دو را امر کرده که مشیت بر او شلفانی
 زنده استماع نموده اند و چون امر بکار رسید ابن عیون مشیت بر او

اما ابن ابی عمیر دست به مریش اورد و کرد و در پیش بن سلفانی را بوسید
 و که آتشی رسیدی و زلفی و زلفی بعد از آن حضرت خلیفه الراضی بکبر
 که در غم تو این بود که تو دعوی الوسیه کردی پس این چه غی است که این عون
 بتو میگوید در جواب که از قول این عون بر من شهادتی لازم نمی آید و خدا
 عالم است که من دعوی فدائی نکردم و این عید و کس که وی دعوی الیه
 نکرد و لیکن میگوید که من باب وصول امام منتظر محمد مهدی ام بعد از آن نشانی
 مراست و کرات مجلس خلافت بحضور تفتاد و علماء اسلام حاضر ساختند و آخر امر
 لغتها بپادشاه قوناقوتی و اخطافه و او را بآن سوزانیدند و این صورت در
 دنی القدره سینه اشین و عشرت و ثلثه واقع شد و محب الدین بن محمد در تاریخ
 بغداد در ترجمه ابن عوف المدکور چنین ذکر کرده که ابن عون را بواسطه متابعت
 سلفا کی کردن در ده چوب نمودند و او را سوزانیدند و میگویم که ابن عون که
 صاحب تصانیف میجر بوده منها التشیبیهات و الاوجب المسکونه و غیره که
 وی را عیان کتاب بوده و سلفانی پنج شصتین سجده سکون لام و بعد از
 میهم ثم عین محبه و مدار است نون منسوب است سلفانی و آن دینی است بنواحق
 واسطه و سلفانی او را که کتاب الانساب ذکر نموده و انداعلم **و الحمد لله**
ابن عیسى ابو عبد الله الحسين بن عبد الله وی از حکما مشهور زمان خود
 فضلاء دوران بود و پدر او اصلا غنی بود و به بخارا متشکل شده و از غلام

اشغال دیوانی و کمال مہمت سلطانی بود و در بخارا در تخریه که از مہمت
 انجا بود و متولی علی از احوال آن شده و اسم آن قریه رحمتین و ابو علی در آن
 در انجا متولد شده اند و اسم والدہ آنحضرت سارہ بود و او از قریہ بود
 که از اقصیٰ مسکنہ اند و بی بختی و بعد از جریان زمانی شهر بخارا متولد
 در عیسى ابو علی را بخارا متولد و معلوم و کمال است استعمال بود
 و تحصیل فنون فصاحت کرد و چون ده ساله از عالم گذشتہ علم قرآن بر سبیل
 اتمان دانستہ و حفظ اشیا کثیره از علم ادب و اصول دین و احکام
 و جہ و سبیل نمود و چون حکم ابو عبد الله الفاتح بدیشان رسید ابو علی
 بصحبت او مشرف شد و بر و کتاب بسیار غنی در علم منطق و اقلیدس و محلی
 در علم نمیت گذرانید و اعضا کثیره بر باین شد و حتی هر روز و قیام و اسکا
 غامضه که باقی نمی دانستہ از برای او روشن شد و مع فذلہ همیشه در تحصیل
 فتنه بر حضرت اسمعیل را به فتنه ترو و میخورد و نمابند و شافعه و معتمد میرا
 و چون باقی جانب سلطان خوارزم شاه مامون بن محمد متوجہ شد ابو علی
 تحصیل علوم طبیعی و آتشی و غیره و کس ایتظام و اجتهاد نمود و در خصوص و شرح
 این انکار و صایب مجاہد آورد و حضرت جواب حکم و عظیم بر جہ و دانش و آبل
 افضوح کرد اندید و بعد از آن زعبت تحصیل علم طب و عامل در کتب مستند در آن
 نموده و بمعالیات مرضی تا دوا لاکتیب بقیام نمود و در اندک زمانی بر اقبال

و او از محبت چکا و بقی فضلای فایز شده و هیچ کس را در فنون علوم و تحریر
 قرین و شبیه خود نیافته فضلای طب چه کبرای این غایب انواع و اقسام حکمت
 و طب را بر و کد زاید و معالجات او را که از تجربه متبیس بود و نتایج می نمود و این
 و الحاله فایز شده و سال بود و در مدت اشتغال خود و شش کیش را بکمال
 خواب نکرده و در روز بفرایض و بکمال اشتغال نمود و در کمال
 بر و سلسله مشکل می شده و خود ساخته سوره سجد جامع شده و نماز میکرد
 از حضرت عزت آن روزی صنوع تبیل و تحصیل مطلق را سست می نمود
 که در زمانی که نوح بن نصر سامانی صاحب فرامان عربین شده و در کمال
 احسن و حجه که نشسته و در حجه معالجه خود طلب نمود و خدمت آنحضرت
 حاضر شده و در علاج نمود و غایت و صحت یافته و بدین تزیین نزد
 آن حضرت ملازم شده و تزیین یافته و از حجه مطالعه و استفاده و بخواند کتب
 آنحضرت شروع نمود و الحاق کتب آن بکمال و بر جمیع فنون کتب مشهور و
 غیر مشهور و محتوی بود و آنچه از کتب نفیس که در آن بود و در غیر آن موجود بود
 بکمال اسم از آن شنید و فضلا علی لغونه و آنحضرت در آنجا بر بعضی صناعات و ایل
 و غیره با نظر یافته و انتساب نواید آن نمود و در کمال آنها اطلاع یافته و بعد
 انفا که کتاب خانه بکمال و در آنجا با حضرت با حضرت با حضرت با حضرت با حضرت
 گشته و کوکب آفران آن سیمین حضرت بود و تا در علوم مدون و کمالی

بی مناسته و عتق از سبک حال حجه سال نمود و تحصیل علوم با برادر نمود و
 و چون در پیش منو می شده حضرت ابو علی بست و دو سال بود و همیشه
 با اتفاق والد بزرگوارش متعلق اعمال سلطانی می شده و چون ارکان دولت
 سامانی می بایست و مشغول گشته ابو علی را بخارا بقتضی که کالج بخوارزم اشغال
 نمود و در بخوارزم شاه علی بن مامون بن احمد تره و مسعود و ابو علی را
 وقت زنی فیهما از عیال و غیر متکسب بود و در بخوارزم شاه حجه سارالیه
 چیزی که همیشه او و فاکند مقرر کرده بعد از آنرا بخارا را بپای برد و در پیش
 اشغال نمود و در آنجا خدمت امیر شمس الدین قلوب بن و تکبیر رسید و چون
 قلوب بن در بعضی قلاع محبوس و بعد از انقضای مدتی از تده حیوة بایوس گشته
 و بکمال شرح آن در پیچیده حضرت سارالیه در حرف قاف خواند که آن شاه
 تعالی ابو علی شویح و سپهان شده و در آنجا بر بن صعب ریخته گشته و باز
 عودت بخرمان نمود و نصیحت کتاب الادب در آنجا نمود و بکمال
 ادب و جلالی گویند و در آنجا خدمت فیه ابو علی بر جانی رسید و بعد از آن
 اشغال بران نمود و در آنجا بدولت رسید و در آنجا بوزیرین و مدان رشت
 و بدینوسیله وزارت شمس الدین گشته بعد از آن انبیا و بکمالی در آنوقت شرف
 بسیار رسانیده و بر سر مایه او دینچه او را که فتنه نام جهات و اسباب ایادی
 عارت کرده اند و از شمس الدین قلوب را در خواست نمود و این شایع

واور از ضیق حبس الخلاق فرموده **مش** رالیه بعد از الخلاق ستواری شده
 چون شمس الدوله بر مرض قویج مرین شده **اور** جهت مداوا و معالجه خواصه
 نموده **اور** خواصه واقعه **ما** بقیه بمش رالیه اعتدال نموده **و** دیگر بار **اور**
 بمسند وزارت عاید کرد **دائمه** بعد از آن شمس الدوله ستواری شد **و** سپه
 تاج الدوله ستواری امور ملک و سلطنت شد **ابو علی** را از وزارت عذر
 خواستی نموده **لنگ** ابو علی متوجه اصفهان شده **علاء الدوله** ابو جعفر کج
 که مقصدی حکومت اصفهان بود **ان** حضرت را بنظر اعزاز و احسان منظر ساخته
 گویند حضرت شیخ قوی الخراج بوده **و** ششوت جمیع بر و غالب بوده
 و بخندان جمیع کرده که قوی او شکست و تنگ شده **و** اصلا اصلاح خراج
 خویش نمی نموده **اور** از قوی عظیمی عارض شده در یک روز شش بار
 خفته و نموده **بواسطه** آن بعضی اعمار او متوج کشیده **و** هیچ انجا نمیده **و** در
 سدی که با علاء الدوله مکرر همراه بوده **اور** اصراری در عتب قویج عارض شده
 امر کرده که دو واکم کرفس اضافه **ان** را خفته نمایند **طبیعی** که معالجه او سکوده
 حج ورم اضافه نموده **ان** خفته از دست کرفس حج او زیاده شده **و** بخنده
 بعضی غلامان او متذکر کشید **ان** را خفون داخل بعضی سماجین داد و دیگر که او بدان اشتغال
 می نمود که کرده بوده **ان** به جا بر آنکه غلامان مکرر در مال او نیابت کردن بوده **ان**
 و از غایت امر اندیشه نموده **ان** سبب خلاص خود از نو بدین صورت است **ان** بنده غلامان

اصناف

و از زمانی که این مرض اورا عارض و غالب گشته او بفلق و اضطراب بگیری برده
 و مع ذلک برینر نیکی **و** ولادت جمیع را بر ولادت طول حیات مقدم نموده **دست**
 از آن با زنی داشته **و** همواره در دهنه مرین و در دهنه بنابر معالجات به صلاح
 مترون می بود **و** چون علاء الدوله از اصفهان قصد سمنان نموده **ابو علی**
 رفیق بود **اور** در راه قویج عارض شد **و** چون بهمان رسید بهایت
 ضعیف بود **و** قوت او مشرف به توقف گشته **و** یک هفته مدتی که در دهنه
 از تیر عارض شده **لنگ** معالجه را منع نمی دید **بعد از آن** غسل کرده **و** توبه نموده
 و انچه از مال با او همراه بود همه را بنظر اعتدال نموده **و** یکسپاری که می دانسته بود
 نظام نموده **و** تمام عید و عایک خود را بپسندیده **تعالی** حرد از او گردانیده **و**
 سر سره روز یکبار جمیع کلام می نمود **بعد از آن** بر حمت نیروی واصل شد **و** با حق
 آن در آخر ترجمه خواهد آمد **ان** شاه **و** بی نادره عصر و زمان خود بود
 بل مثل او قبل از او و بعد از او پادشاه **و** نخواهد شد **و** از کتاب مشهور **و** مصنف
 معروفه او کتاب شفا **و** کتاب نجات **و** کتاب شارات **و** کتاب قانون **و**
 غیره که است نام مصنفات او برین المجلد **و** المختصر بعد التالیف قریب است **و** او
و در کتاب بیات **و** مثل رساله حقیر **ان** **و** رساله اسباب **و** علایق **و** رساله الطیر **و**
 غیره **و** واقعا فصل پنجم را منظره کتب او متوقف اند **و** او یکی از حکما و اسلامین است
 و او را اشعار لطیفه بر صحیف روزگار ثبت است **ان** از غلامان این مقصد است

داشته و طبع نزل بود و در اقسام شعر و انواع آن مهارت
تمام داشته و او بوسبیل شعر حسن خلقت و روابط شادمانی و لطیف
بجاست خلق و عظام شرف شده و در تبه او زو خلقت بجای رسیده که هیچ
کس از آنجا پیش او ندان مرتبه نرسیده که صحنی برابرم موصی که در تبه و تب
او بول مسادی بود و بی از خلقت تا و کله کسی که اخلاط و مصاحبت موز
محمد امین بن فارون الرشید بود و اتصال و محنت امین در سینه شادمانی
نمایه بود و این آن عالی است که امین درین سال پست آمد و از آن زمان
المستقبل بابت با خلقت معاشه و مصاحب بود و او از طبیعت او بی از آنجا
بود و میانه او و بی توانی الکی و قانع شیرین و شادمانی برجه زکیه شده
و همین بهر یی بدکور که اکثر شرف و طاعت خلعت موسوم بوده و این هم
در کتاب ابرار و در ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی ذکر او نموده و بهر کسی
ارادت و بعضی از آثار و محاسن اشعار او را آورده اند و از جمله اشعار اوست

صلی خدیجی حدیکه گفت عجب من معان کار فها الضمیر

ضمیر یک لعل ریاض من و کدی لدموع خدیج

و شعر ایضاً من قصیده

سعی است عزم الم است خدیجه من الامیر الانر صبی علی و

وفات وی در پند چنین و مایتن بوده و عرواق و تب بعد سال رسیده بود

و حضرت خطیب تاریخ غذا و کس که وی در سینه اشمن و خمین و مایه بنور شده

و الحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله المحسن بن احمد بن جعفر بن محمد بن الحاج الکاتب المشهور
وی صاحب نراج کثیر النزل بود و اکثر اشعار و لطافت و لطافت محتوی بود
و او درین امر فزیده زمان و نادره دوران بود و کسی درین طریقت بر و تاسا بنور
و شعر او از کف منبر او از قنق موز بود و ملوک و امرا و وزرا و روسا زمان
خود را بصفایه غرا ح محو و دیوان او کثر الوجود و اکثر آن در و مجلد
موجود و شایع است و شعر او بر جود و نزل شایع بود و لیکن نزل آن غالب
وی در بغداد و قی سولی امر شریف اصحاب بود و گویند و بیانی سعید الماصطری
الفیه از اصحاب بعد و معروف شده و او را در باب غزل خود اشعار عوینا
و کرات در خواجست مین و گویند و در بار شعر درجه و رتبه امری التیسر
و در بیان ایشان نیکو نویسنده و چگونگی انداز ایشان مخرج طریقه خاص بوده اند
و اشعار حسنه او در تیرانی بیاد است

ایضا جلی سینتظا من رقدی ستر می علی عجب الیکبر

دری الحیره و الخوم کانتها ندره فقی فی حدیه جریس

واری الصبا قد غلبت ضیحا فلام شرب الخمر عطر حسن

قوما استعانی قوه رمد من عجزه و نهانکم کس

هرگاه که از اسلطان کهنه موت العقل الی حیات الانس

دی بوم الشان ساج عرش جمادی الاخره سده ی و پنجاه و ثلثا خیل ستره
او را بنهاد حمل بود اند و در حب و میت او را در پای مبارک حضرت
موسی بن جعفر رضی الله عنهما دفن نموده اند و بر لوح قرار عجب اشارت آتیه
کریم و کفیم باطله ذراعه بالوصید کاتب نموده اند و بی لکبار طایفه شیعه بود
که یک نفر صاحب او را بعد از وفات در خواب دیده اند و احوال
او استکشاف نموده اند او در جواب این دو بیت را برایشان خوانده

افد سو مدسی فی القدر حسن مدسی

لم تر من سولانی عقی سبی لاصحاب النبی

و حضرت شریف طوسی از غرض او را متنبه که این ابیات از تجلیات رقیه کینه

نموده علی حسن طوسی

رضیع ولا رثیه من العقب مثل رضیع العنان

و مکتب احب از ما میل ضارب کلاهسان

یکیک من و لایستاق یتق الله لعلها بالمعانی

یکباران کجاست مقدس خدای تبارک و تعالی

و انسل کعبه بوزن و سکنان باز شده من عینا و بعد بالام قریه است بر کنار ذات
سیان بنهاد و کوفه انما جامع کثره افعالی بدون آند اند و وجه تمثیل روشن تر

منزل که محتاج بن تربیت حضرت می نموده و اب فرات را در آن اقامه نمود

بنی سبی که داند و در اوقات بنام قریه و مواضع عمده و **و القدر العالی**

ابو القاسم الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن محمد بن یوسف

بن محمد بن همام بن مزین بن ممان بن باوان بن عاصم بن حود بن طایس بن عیاض

بن فیروز بن یزید بن همام بن معروف بن ابو ذر الغفاری جمعی را اهل ادب بر آنکه که

مادر بن عبد العزیز الاوراجی که متنبی شاعر او را درین قول مدح نموده

تبعنا ذویا کرک فی الدجی الرقیه اذ جیت کنت من الظلام ضیا

قال ابو القاسم و زبر بود اما این خبر احمد حککان را بعد از کشت و تحقیق معلوم شد

که دی خال بر مشا اید بوده چه مادر ابو القاسم مذکور دختر محمد بن ابراهیم بن جعفر

نعمانی است چنانکه در ادب الحواصن مذکور است و لغات او را چندی مذکور در جمادی

سده اربع و اربعین و ثلثه بوده و وزیر ابو القاسم صاحب دیوان نظم و نثر

لطیف است و کتاب محقق اصلاح الفطن و کتاب الابا که با جعفر حم بر فراشته

مشتمل است و لالت بر کثرت اطلاع مولف میکند و کتاب ادب الحواصن و کتاب

الانوار فی طبع الحدیث و غیر ذلک از فواید تألیفات است این تقریر حککان

در بعضی مطالب صورت خط پدر ابو القاسم مذکور که بر پشت کتاب محقق اصلاح الفطن

تألیف و در کور خودش بدین عبارت نوشته بود و دیده ام و می بینم **و کلمه**

و بعد سبایع الصالحین وقت خلوع النجس بید صبا جمیع اهل بیت

تکمیل کتب التوفیق

و چه در جم و در برادرش در فاش شدی قد و سنا راج باید بصایت ملک
 ذکری مسل آنرا در جم و در بعضی جمیع و در آنکه که سنا را به سوزی بوده
 کبی از اعدا او و هو ابو الحسن علی بن محمد بن جاب غیری بعد از سوزی امور بود
 و او را سوزی بدین اعتبار میگفتند که آنجا که در کتاب ادب الخواص است
 در زیر سنا را به نظر کردم دیدم که گفته است متنبی و اخوانا المعانی یستنبه المتنبی
 اتی الزمان بوجه فی شیبیه فرم و ایضا علی الهم بنی این صورت بر آن
 میکند که ایشان محنت مغرب بوده باشند و آنرا اعلم و نیز در ذکر انچه
 بعد از ذکر سنا را و کلام سابق را بعد از او آورده و این قول متنبی را نشانی
 و فی الجسم سنا را شیبیه و روان مافی الوجه من جواب
 و مثل شب او بر وجه مذکور از خط ابو القاسم علی بن حجب بن سلیمان المعروف
 بابن البصر فی المصری صاحب الراسل نموده ام و او گفته که صورت مذکور منقول از
 خط وزیر سنا را است و آنرا اعلم بصیحة و الحمد لله رب العالمین
 ابو عبد الله الحسن بن عاصم الحنظلی اصل شریعت وی از نمان بوده و یکنوا
 بنده و در آنکه و در آنجا ابله علماء و انچه فضلا و محققین مثل ابی بکر ان الابرار
 و این مجاهد المعری و ابی محمد از اجداد و این در میرا عادت و محاطت نموده
 و برای سید البیرونی چیزی خوانده بعد از آن استقال بمشام نموده و در حلب
 متوفی گشته و بعد از مصنی اندک زمانی در حلب کبی از سوزان نشان شده

در صحیح خط متنبی

ابو عبد الله الحنظلی

نورانی

و در تمام ادب سرآمد و روزگار گشت و از اطراف حدود و اعصار
 انما خصل به یار قطع فیانی اصناف نموده است آن عدالت استبان او را
 علم و دانش می ساخته اند و آنکه حمدان در تعلیم و اکرام او و فیضه نامری نمی
 و بر و تلمذ و تدریس نموده است سنا را و و انقباس کلمات میفوده اند و این غایب
 رحمت چنین گوید که روزی روزی دولت در بن حمدان و اعدم و بدین می شناسد
 توفیق نموده است که اعدا و استکانت و انقباس برین ظاهر شده که سنا را به با تمام
 مقصد و محنت اسرار کلام عرب مطلع است چه مختار عذر را با بسا ادب
 آنکه قایم را با فحده و نام و صاحب را با جلد خطاب است چنانکه بعضی علت گفته اند
 که بعد از استال است از علو سفل سفل اندکی که افلاج و مرضی در پاها می شود
 او را مقصد میگویند و جلیس استال است از سفل معلو چه استال است از جواب پیکر
 و نشستن و یا از سجده پیشین و انچه صاحب بخدا یعنی صاحب مکان مرتفع
 را عباد گویند و از صاحب قول روان بن الکلم در زمان که بریده شرفه و لی بوده

و فرزند و شاعر را خطاب نموده و سلم
 قل للمزوق و السبانه کاسما و انکست تارک ما انکست فاعلمین

و این بیت از جمله ابیات کثیره است و چون حکایت این ابیات طویل است
 عیان بیان آن منصرف گردانیده شد و از این کلمات تذکره کردیم و اگر چه
 فی مقام خود است لیکن سرب اکلام بحر اکلام ذکر این مقدار سخن آسان افتاد

البغدادی

الضایق قد تقدم الکلام فيه والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله المحلی بن محمد بن عبد الوهاب بن محمد بن حسین بن عبد الله بن قاسم بن
 بن سلیمان بن واسب الوزير الحارثی من بني الحارث بن کلب بن عمرو الذی بالنسبة
 المنعوت بالبایع الشاعر المشهور الا دیب المذموم البغدادی دی روح الله قد مضی
 یحلی داشته و در اقسام و صنوف ادب حسن المعرفه بوده و از افاضه
 خصوصاً قرآن کریم خلق کثیر استماع یافته اند و از احوال او در ذرات بوده
 چه خبر او قاسم وزیر متعهد و کفایت عینه بوده و گویند او است که این روحی شاعر را
 تسخیر نموده و چنانکه در ترجمه او خواهد آمد از شاه سلیمان و عبید الله پیش از پیشتر ششم
 تذکره وزیر متعهد عینه بوده و ایضا و سلیمان بن واسب چون اشهر از ان است
 که محتاج بکار باشد و ان شروع نمی نماید و بایع مذکور از ادب بایع فضل و انوار
 و او را مضنات یک روز از ادب موف و ایمان معتبر و متوال علیه است و دیوان
 شرا و در نهایت جودت کرده روزگار است و میلند او و شریفی بایعی بایع
 معاشرت و ملاقات لطیفه کثیره است واقع شده و چو ایشان لا یرال باهم فین
 و در معاشرت مجربان شوق روزگار میکشیدارند و الله اتفاق بایع را چنان
 اتفاق افتاد که در صحبت و ملاقات بعضی از زیارت حج شریف شرف یافته
 یافته و چون عودت نمود حضرت شریف مشایخه بدریافت او و از احوال
 او رسید و او را یافته و بعد قصیده طویل خطاب آمیزه و ابیات عمیده و مکتوبه

نوشته و نوشته اگر سبب احتیاج صحاح ریائی و یا حجت کبار و اراخه الی است
 این صورت از ایشان بدیع است و اگر احوال و کرامت اعلام نماید و اول قصیده که
 باین روحی و این سنی از دوی غیرت نظره الزامه بعدیه
 اگر استسکات از عیان خلق تحیت و حکایات و حشمت امیر خفیت بودی تمام خفیه را
 ابراهیم نوچی و چون قصیده بایع مذکور رسید و جواب آن نوشته و در آن مختار سخن

و ان نیست

و ضللت رتبه الشریفی علی فلت محل قلب عذیب
 فقلتها باهلاً و سهلاً ثم انفضت بطرفی و قدیم
 و ففقت الختام عنهما فما ملکت بالصاب اذیشا بشند
 بین ملو من العتاب ویر مواسیة و منزل و چه
 و نحن شیعة من غیر حیدم عظیم یکا و یحرق جسدی
 بری آتشی محبت و قد نذر مرا عاشق قسج رده
 ثم دوع ذالک الی سبب الخ این لی من حلال و عتبه
 فباذلت باه سپانی قد نکرست او تخریر عتبه
 من زانی اعطی او و زیر لا صبر یوم عذر من عتبه
 انما لا ذاک الملیح الذی یسیر فارضی و لو یجوز در دوی
 و اذ افع یلیح فداک الیوم عذی صاب کانت عذی

اترانی کو گنت فی انوار سحر ثمان انکس فی جنات الخلد
 آتوا فی عجبیت بالبحر اسکو ولو گنت عایا سب فی البید
 انا اضعاف اعدت علی العبد وان گنت لا عجا سب بود
 ام لا فی قفت من سائر انکس بز وین الا کادم فسرود
 از قصید مکرورین آیات اختصار نمودند چون باقی آیات مشتمل بر بعض
 اشیا و شجده بود که این کتاب از آنجا نبرد و سپان بان را آید و بپایان
 گوید و کشفه ساخت - و از جمله اشعار رساله است **و سی من**
 افیت باز الوجه من طول ما اسیل من لایه فی وجیه
 انی الی شرح حال الذی بالیقینی مست و لم اهنه
 فلم یسلنی کر مار فسد ولم اکد اسلم من جبهه
 والست من ودر غار یرو ممدتة الایه ی الی جسمه
 و لاوت بری در عاشر صد صفر سنه ثلث واربعمین واربعمایه بنه و بود
 و د فاست او در یوم الثلث سابع عشر جمادی الاول و قبل ثمانی اولی سنه
 اربع و عشرين و خمایه **والدعای** بیج دال حمد و تشدیه با موعده و بعد از
 سین سهد و د شایب پز و یام و شایب و دوش را کویت و **البیجری** سحر با موعده
 و سکون دال حمد و بعد پز و یام این سبب است سبوی بفریه و ان محاکات و زنده
 که بان مکرور در ان ساکن بود و قضیت اینها **و الحمد لله رب العالمین**

نور الدین الطاهر
صاحب

العبد الفقیر الی الله
 الملقب بوزیر الدین الصفا فی الشیء المعروف بالبطرانی **و سی** شخص کثیر الفضل لطیف
 و جبرکات نظم و نثر را بیاست **و یو** و استعارات طریقه با نامل مکررات
 در سبک نظام و السیام مستلک میگردانید و عوارز مستورات سعانی لطیف را
 او کین خفا بکشف ظهور مودای می ساخته **القصه** نادره و خیره دهر و انجمن زبان
 و سر آمد دوران بود **و ابو سعید بن الصفا** فی در لب منشی از کتاب الانساب
 او کرا و نمود **و شمار بسیار او را نمود** و قطعه از شعر او که در صفت خود گفته
 بود **و ایراد نمود** و گفته که وی در سنه خمس عشره و خمایه بنه است **و رحله**
 و طغای مکرور را دیوان مغربی در نهایت جودت و صفای بود **و از منشی اشعار**
 لطیف او قصیده معروفه **بلامه التجسم** است و ان قصیده ایست که
 بتاریخ سنه خمس عشره و خمایه بنه در اصل خط بنده و جواهر و لفظ الفاظ از ان جمله در حاشی و
 و اصداف نکادیم بیانی بسیار است مکررین استخراج نمود و در پیشه که علم در سره و شب

و نظم قساق داود و ان

اما ترانی صانع من الخلق نور الدین الطاهر
 فیه یخبر و یخبر ی او لا شیء و اشهر و الصفا فی الشیء
 فی تم الاقامه یار و را کینی سها و لا تاقی فیها و لا حیل
 فاج عن الاقرب صخر الوجل منقود کاسیف بری شانه عن الخلق
 انجمن

كذا قد بينت ايشانكي حبيب
 طالع قزافي حبيب راسه
 وضع من لبيب نصوي راسه
 از بسط كشت استغن بها
 و در سحر سالي و شيفتي
 و ذي شطاب كصير راسه
 بنوا لكاهه قزافي حبيب
 كودت سرح اكبري عن درو
 تو كرسيل على الاكوار سب
 فقلت و عوك في ليلي سرح
 تمام حبي و غير حبيب سرح
 فقلت حبي سرح حبيب
 اني اريد طوق الحبي من اخم
 يحسون بالبين و اسير اللذان
 و نبتا سرح دما لبيب سرح
 فحبيب حبيب العدي و الامير
 ندم ناسيه بالحب قد سرح

قد اوتيت ما ريت بكره
 حبيب اوتيتي مني في كيه
 ميتن انما حبيب اكبر بها
 بيتن لرب العوالي في سرح
 نعل الملقا بالحب ناسيه
 لا اكراه الطهه النجا حبيب
 ولا اصل بران اغا حبيب
 ولا اخاف الصنابغ حبيب
 حبيب السلاطه شبي سرح
 فان حبيب ايه كاحد حبيب
 فو قرح عمار السلي حبيب
 ناسيه الدليل حبيب حبيب
 و ادور بها في حبيب حبيب
 ربح النعل حبيب حبيب
 لو كان في حبيب حبيب
 ناسيه حبيب حبيب حبيب
 ناسيه حبيب حبيب حبيب

افتاده و اول کسی که از اعیان آن دولت مأمور و مقرر شد اینست
 اسماعیل طرایی بوده ازین صورت کمال نظام الدین ابوجلاب علی بن احمد
 حرب الحیرمی را که وزیر سلطان محمود بود خبر داده اند بسیار سرشور
 و درین اثنا شهاب اسمعه از جانب نصیر کاتب طرایی طوائیس بوده
 که این شخص ملحد است و وزیر سلطان محمود عاقبت مأمور و قبل از استیلا
 حال و تحقق مثال بحر و قول محمود و اسعد غیر محمود و سایر قدحون آن
 یکانه و وجود مبارک نمود و روی خاک را از خون باقوی آنحضرت
 گلگون کرد و فضایل و کمالات بود و بدست یاری تیغ زردی چون صفی خیمه
 شمشیران که بلا سنج ساخته اند و نقش جوان طالع و شصت و اربعه پستی
 بیلا که نیستی حک نموده اند چه از کمال فضایل و خصایل او بمقتضای امر و
 عاجل غایت و گریزان بوده و این صورت را تخمین نموده اند و این قه
 باطل در سندها و عشر و خصلت صورت پذیرفته و قیل و قال در این عشر و خصل
 عاقلی عشر و پس شریف او در وقت از شکست متجاوز بوده و آنچه شراف
 بران دلالت میکند آنست که او بجای مفت سال بوده چنانکه گفته
 هذا الصنفه الدینی و اما علی کیدی از غنی و مکن زاده فی مکرری
 سبع و خمسون بود و در وقت علی حج بان تأثیر ثانی صفحه الح
 و الله تعالی اعلم بما عاش بعد ذلک و کمال حیرمی مدکور در یوم انشا علی

سندت عشره و خصله در باران بغداد قریب مدبره نظامیه سال آمده گویند
 غلامی سباسبی از علایان طرایی او را نقاص خون سید خویش جعل کرده
 چوبه کرد و میخواست این زلفات که عالم را طبعیت شد کمالات و الطرایی
 بفرم طارمه و سکون عین و فتح را و بعد از آن الفت منصوره این است
 بشو کیمی او کاتب طرایی است که حکم از جانب او صادر میشود و طرایی
 لفظ علی است و السیمیه روح حسین علیه فتح بهم و سکون یا مشاء من تحتها و بعد از آن
 را و بهم و آن قریه است میان اصفهان و شیراز و در آنجا و اصفهان در جاده
 شیراز واقع است **ابو الفوارس المنیر** المعروف باین الحازن الکاتب وی در
 حسن خط و ضبط کاتب فرید عهد و نادر و دیر بوده و در خلال دیگر کتبات
 با تصدیق از کاتب امیر العزیز لایق و الجامع کتبات نموده و او را بر این
 شرح حسن النظام قدرت تمام بوده از اینجمله است
 غلبت الدنيا بطابعها و استیج الراية العظمی
 کل مکمل زعفرانها حسب ما حوسب کثر
 تشنی مالا و تشبه که فی کلی الحی این معتبر
 آملی کونی علی تشبه من لها راه تر یتم
 اکره الدنیا و کثرت بها و الدنیا تنویر و یتم
 لم تدم قبل علی آید و کما و الله و الحسنة

میکند و طرایی

المعرب ابن الحارث

در حق تعالی بنویسد که منزل او در کوفه و در حایره خلافتین بود و در کوفه ای که در کوفه
زاد ایشان می باشد از خجسته او را فقال گفته اند **و الله دانی** بیعت تا و سکون میم
وضع دال بعد و جدا دانت نسبت سبوی نمیکند **و ان قبیل و غیر است** **السبیع**
در عرف بین عده ذکره ایی بحین السبیع ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
در باب است را در است شاق و ذرات و قولی است و یکی آنکه و ذرات از روز که برین
مشق است **و روزی عملی و ایت** چه در برابر سلطان عمل شوق زنده و غیر سبایه
و این قول این قبیل است **و یکی آنکه و ذرات مشق** از روزی وضع خواهد شد
و ان جمل و کوهی است که کسی بن آن کاهک اعظام نمیداند **که کاهک** عظام رسیده
برای وزیر و اما و شد بر حواب آنها و ذرات الهام و آنکه بنماید این قول نقلی
اسم زجاجی است **و الحمد لله رب العالمین**
ابو اعیان بن الامام ابی حمزه السمان بن اثبیت رضی الله عنه و علی بن
چند که کار خویش را ب و بر طریقه جبر و صلاح ساک بوده و چون و کاهک
حضرت امام اعظم رضی الله عنه متوفی شده و جماعه ای محضت کرده و زاننده
از مال مسلمین و اعیان کثیره از ذنب و خضه بوده و بعد از کاهک و کاهک اموال
بزرگ و صحنی وقت آورده قاضی که این اموال را از ذنب و تصرف تو می توان
پیروی آورد چه بخصه و صیانت این اموال اصلاح و اوراق از تو کمی نمیشود
حواصصی که شما این اموال را با تمام بوزن در آورید تا دانت حضرت امام

بر و ظاهر شد. گوشت احسن با جامه. و درین حکایت زیادتی است آنکه غلبه
 جاریه را گفته باشد. اسعد با جابر یقینی. و این غرض جمع است چه هشتم بر آب
 می خورد. بعد از آن گوشت با جامه سل حاجک کم هر چه باشد گفت علی گفتم کی این
 دو جاریه گفت مرد و جاریه را با بنجر در سپرد و برایشان است تراشیدند و دم
 بعد از آن جاریه با حاجک لها به بن بزه گفتند و نمودند. و نزد آنحضرت مدتی
 اقامت کردند. و بمن کبیده فراردم از آنحضرت رسید حضرت جبرئیل را پیشکش
 بر بویب مذکور و کرد که لیکن نمیتواند بود که این صورت با یوسف بن عمر الشقی
 واقع شده باشد. چه یوسف مشایره در تاریخ مذکور بر ولایت عمان متولی بود
 و در آن تاریخ متولی امور آنجا خالد بن عبدالله الغنیری الاتی ذکره بود و جانشین از
 تاریخ ولایت و انفصال و از آن معلوم میشود. و ولایت یوسف بن عمر بود که
 در ترجمه او مذکور است. برین ولایت میگفت. و اخبار جامه و نادره آنرا و بسیار
 است. و تاریخ در سینه حسن و حسین و مایه و مولد او در سینه حسن یقین هر چه بوده
 و کوفته او در خلافت مهدی منوفی شده. و بدایه ولایت مهدی رابع عثمان ذی الحجه
 سینه ثمان و حسین و مایه و نهایت حیویش بوم الجیس ثالث عثمان محرم سینه شمس و در سینه
 بتسریه و اراعمال پسندون بوده. چنانکه مروان بن ابی حفصه گفته
 و اگر تم قهر بعد قهر محب. سخا الهی با مسندان
 عجب گفت ثالث از محب. صحی کیت لم ترجع بغيره فان

در سینه ثمان و حسین و مایه و نهایت حیویش بوم الجیس ثالث عثمان محرم سینه شمس و در سینه
 بتسریه و اراعمال پسندون بوده. چنانکه مروان بن ابی حفصه گفته
 و اگر تم قهر بعد قهر محب. سخا الهی با مسندان
 عجب گفت ثالث از محب. صحی کیت لم ترجع بغيره فان

و چون حاد متوفی شده. ابو محی محمد بن کاسه الذی اسمه عبد الاعلی بن عبد الله
 ابن فلید بن فضله بن انیس بن مازن بن دویبه بن اسامه بن نصر بن قیس

بدین ابیات مرثیه او گفته

لو کان نجی من الردی حدی حکاک ما احسبک المدر
 یرحکک من اخی نشه. لم یکف فی صعود و کدر
 فیکذا لیس دارنا من شیخه. العلم فیه و بر من الاثر

اما که حاد مذکور در معرفت علوم عربیه قلیل البضاع بود. گویند وی قرآن
 کریم را با تمام خط نموده و در زیاده از سی حرف در کلام از تحقیق نموده

و الحمد لله رب العالمین

جزو اول از تاریخ قاضی شمس الدین احمد بن حککان معون الله تسبیحان تمام
 مترون شد و در جز ثانی ان اسم ابو عمر و قیس ابو محی حاد بن عمرو بن یونس بن
 عامر بن حصه المعروف بجزو الشاعر المشهور خواهد آمد ان شاء الله تعالی

والحکم بالصلوه علی النبی محمد و آله و صحبه وسلم

و کان الفراع من سبویه قاضی شمس الدین احمد بن حککان معون الله تسبیحان تمام
 عن البلیه سینه و عثرین و معا علی بن النقیه کز بن اوس الطلی ترجمه الکتاب

در سینه ثمان و حسین و مایه و نهایت حیویش بوم الجیس ثالث عثمان محرم سینه شمس و در سینه
 بتسریه و اراعمال پسندون بوده. چنانکه مروان بن ابی حفصه گفته
 و اگر تم قهر بعد قهر محب. سخا الهی با مسندان
 عجب گفت ثالث از محب. صحی کیت لم ترجع بغيره فان



در سینه ثمان و حسین و مایه و نهایت حیویش بوم الجیس ثالث عثمان محرم سینه شمس و در سینه
 بتسریه و اراعمال پسندون بوده. چنانکه مروان بن ابی حفصه گفته
 و اگر تم قهر بعد قهر محب. سخا الهی با مسندان
 عجب گفت ثالث از محب. صحی کیت لم ترجع بغيره فان



Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and is mostly illegible due to the image quality and the angle of the page. Some words are visible, such as "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful) at the top, and "الحمد لله" (Praise be to Allah) at the bottom. The page is numbered "10" in the bottom right corner.

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

كتاب جامع في شرح
الاصول ١٢٥١